



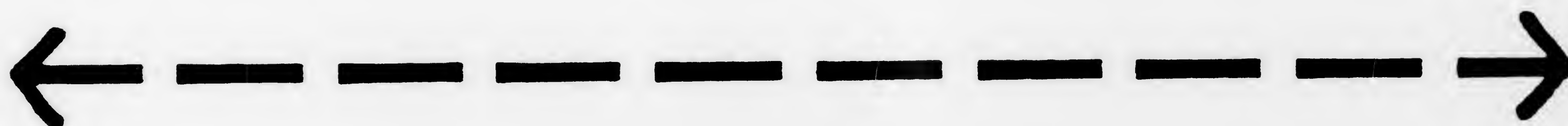
REEL 8

UCLA Reprographic Service



Microfilmed 1990

**University of California
Reprographic Service
Los Angeles, CA 90024-151804**



6 inches

Reduction Ratio 8:1

**National Preservation Program for
Biomedical Literature:**

**Preservation of Persian and Arabic
Medical Manuscripts**

**Funded in part by the
National Library of Medicine
and the
University of California at Los Angeles**

(Contract Number N01-LM-9-3534)

October 1989 - September 1990

**The material on this microfilm
is of varying quality. Portions
of the material may illegible due to:**

**Aged paper
Foxed, stained, or insect
damaged paper
Water damaged paper
Glossy paper
Illegible script or faded ink**

**Red and purple within the
manuscripts may appear paler.**

tarikhema.org

**Los Angeles,
University of California**

Louise M. Darling Biomedical Library

**History and Special Collections
Division**

Persian Medical Manuscript Collection

(Shelved as Ms Collection 60)

**For permission to publish, or obtain
copies of microfilm, write to:**

**History and Special Collections Division
Louise M. Darling Biomedical Library
University of California, Los Angeles
Los Angeles, CA 90024-1798
U.S.A.**

tarikhema.org

*Ms.
coll.
no.60
RARE

Persian medical manuscripts. -- ca.
1100-ca. 1900.
150 v. ; 15 x 8-38 x 24 cm.
Entire collection microfilmed as part
of a National Library of Medicine
preservation project: the preservation
master negative is at NLM; the printing
master negative is at the University of
California's Southern Regional Library
Facility; a positive copy is housed in
the UCLA Biomedical Library's History
Division.
Formerly a part of: Near Eastern
manuscript collection, Dept. of Special
Collections, University Library,
University of California, Los Angeles,
and assigned accession no. 1117.
Transferred to the History Division
of the UCLA Biomedical Library in
CLU-M ejf 891113 CLUHsl SEE NEXT CRD

*Ms.
coll.
no.60
RARE

Persian medical manuscripts. ... ca.
1100-ca. 1900. (Card 2)
March, 1986.
Finding aids: Annotated and indexed
list available in library: Richter-
Bernburg, Lutz, Persian medical
manuscripts at the University of
California, Los Angeles : a descriptive
catalogue (Malibu : Undena
Publications, 1978)
1. Medicine, Arabic. 2. Manuscripts,
Medical. I. University of California,
Los Angeles. Louise M. Darling
Biomedical Library. History and Special
Collections Division. II. Series: Near
Eastern manuscript collection ; no.
1117.

CLU-M ejf 891113

CLUHsl

Persian Medical Manuscript Collection

Ms. 8

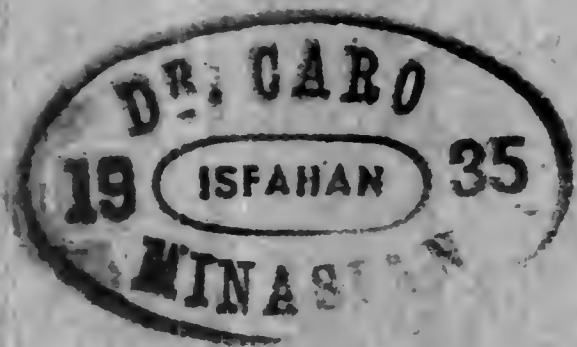
(Richter-Bernburg No. 9)

**Author: Zainoddīn Esmāʿīl
b. al-Ḥosain al-Jorjānī**

Title: Khoffī-ye ʿAlāʾī

164 fols., 178 x 70 mm

~~A-650~~
Coll. 1117
MS. 8



coll. 1117
MS 8



THE LIBRARY
OF
THE UNIVERSITY
OF CALIFORNIA
LOS ANGELES

CLU-M

آنکه در این شهر از هر آنکه

بند و باریک کردند شهر را افتاد

آنکه در این شهر از هر آنکه

خوبتر را بر نهادند و تواند نهاد

و این جهان باشد که خانه بلند کند

همه خانه ها که در روی باشد و تو

همی در شرق و در غرب و در شمال

و به کشاد کند جانک شعاع

افتاب اندر مشتری خانم اوی

در افتاد و سقف خانه بلند

سازد و در بجا و فراخ کند

با چهارم اندر سیر جامه و سید

هر جامه که مردم بپوشند و سید

ازین مردم مکرر شود و سیر مردم

مکرر کرد و جامه که مردم جامه



گویند که مردم را که بسیار از
 راز صد که از تن وی گرمی بدر
 چون جامه بشیر و بوشتیز و جامه
 خنک جامه را گویند که گرمی از تن
 مردم بسیار تر از آن بدرد که مردم
 را گرم کند چون جامه کتان و جامه
 بنه میان اینها باشد و جامه
 ابریشم از کتان گرم تر باشد و از
 بنه خنک تر و جامه نرم خاصه آنج
 خلو و زبهر دارد تن را گرم کند
 و جامه زمستان باشد واجب تن
 چون کتان و آنج صقال ارد بقصا
 جامه تابستان باشد و جامه در
 تن را لاغر کند و بوست را سخت
 کند و جامه نرم ضد این باشد

3 و سومین در و باه و مرغی شست
 را گرم کند و بوست بره
 گرم باشد و حرارت سنجاب کمتر
 از حرارت بره و رو باه باشد و
 قائم بسنجاب نزدیک است و
 حواصل گرم تر از هر دو باشد
 و هر سه جامه بهاری و خرازی است
 با بنجم اندر معرفت غذا و تدبیر آن
 غذای نیک حری باشد که اندک
 هیچ معینه داروی نباشد و
 تره و میوه و هر از این نوع باشد
 اعین از نوع تره و میوه انرا غلا
 دوائی گویند و از این نوع جمیع
 جز بر سبیل علاج نباید خورد از هر
 آنکه مریح لطیف کننده است

خوردن بسود و صفرا و زبادت
 و هر چه غلیظ است تری و
 بلغم افزاید اما غذای نیک ناز بالیزه
 باشد از گندم افت ناز سبک
 و گوشت کوسبند نخته ^{ست} تری
 و آسوده و شیرینهای که هضم
 مزاج هر شخصی باشد و کمتر و ^{ند} ما
 ترمیوه بخندای نیک انکورست
 و الخبیر که تمام رسیده باشد
 اما انکور یا رسیده کی باید که جلد
 روزا و نیک کرده باشند و آنجا
 که حرما عادت است رطوبت باید
 خورد و هرگاه که از غذای نیک
 اندر تن فضل بداند زود استغراق
 باید کرد و بطریقی که سهل تر بود

و باید

5 وعادت دارند و هرگاه که از
 غذای دوائی چیزی خورد
 شود بر عقب آن غذا ناز باید خورد
 تا مضرت ناز ندارد چنانکه
 اگر خیار و کدو و کوان مانند این
 خوردند و از مضرت آن بترسند
 مقدار کمی سیر و کندنا و نعناع
 با آن یا بر عقب آن بخورند و اگر
 سیر و کندنا و مانند این خوردند ^{شود}
 چیزی چون کدو و برک خرفه
 و کوان خیار بر عقب آن بخورند
 و اگر طعامی غلیظ خورده شود
 که از آن شده تولد کند چون
 هر سیه و بانجه و ناز و خمیر
 و حلوا بنشاسته چیزی سده

کشایند و لطیف کشیده با آن
 عار دارند خون کامه و کبر سر
 و ترب سرکه و جلند نخته
 و بخردل خوش کرده و دیگر روز
 سکه کبین خورند و طعام اندک
 خورند و اگر چیزها شود و تبین
 خورده شود بر عقب از چیز
 تر و تقه خورند چون خیار و
 کدو و مانند آن و تقه چیزی باشد
 که طعم قوی ندارد و اندر مناسن
 گوشت محنی و بوارد و مانند آن
 نباید خورد و اندر تابستان بوارد
 اولیتر و طعام همیشه بر شهنش
 صادق باید خورد و هرگاه که
 شهوت صادق پیدا یطعام

از آن

خوردن را حصر نباید کرد
 و جان باید که دست از طعام
 گیرند هنوز شهوت می باشد
 و بر آن اندک طعام تمام خورده باشد
 طعامی دیگر خوردن و معده را
 گران کردن سخت بد باشد
 و اگر وقتی جنس اتفاق افتد روز
 دیگر بسیار باید خفت و از این
 خواب ریاضت باید کرد و اندکی
 کوارش معندل موافق مزاج
 باند که شراب صرف باید خورد
 و اندک طعام خوردن از سبک گاه
 باید داشت چنانکه هر چه نازل
 و لطیف تر و آشا صید می بود
 باید خورد و چنانکه اول شوی با آشا

شش روز در شب که شست و آرد
 ریاضت و ریخ چیزی نازل
 شیر و ماهی تازه و مانند آن
 از هر آنکه معده کرده شده
 و چیزی نازل زود اندر معده کرده
 تباه شود و لا طراوت تباه کرد
 و اگر غذاها بپزی که در این اعتدال
 نباید کرد از هر آنکه و در کار
 بد تواند که بسیار شود و بسیار
 غذاها بد که بپزد که انداز
 نوعی مضرت باشد و گروهی آن
 کرده باشند از گروهی آن
 غذا به از غذای باشد که هر
 مضرت نباشد و با آن خود که ضایع
 و بسیار کسان باشند که غذا را

بپزد

چه نیک بود ایشانرا از یازد دارد
 بر آن کسان را از آن غذا هر صبر
 بار کرد و چند گونه طعام انداز
 یک نوبت خوردن سخت باشد
 و مدت درازا اندر یک نوبت طعام
 بودن باشد از هر آنکه گفته
 و از آن هضم افتد و لقمه بار سبب
 از آن دور ماند و در تمام روز
 شود و بهتر از اینها اندر طعام
 خوردن آنست که اندر روز
 سه بار طعام خورده آید یک روز
 بامداد و شبانگاه و دیگر روز
 نماز پیشین و هر که اندر یک روز
 دو بار طعام خورد از عادت
 دارد اگر یکبار را در ضعیف شود

والکثیرا عادت دارد بر

دوبار خوردن کبیر امتلا تولا

کند و هم ضعف و کسل آرد و

که معده گرم باشد بهتر از بود

که باطلا و چند لقمه نان یا شراب

غوره یا آب انار یا شراب لیمو

یا شراب الو یا مانند آن چیز

بخورد بر ریاضت مشغول شود

و طعام باید که اندک اندک و

بر آکنده خورد و چنین مرد را

چون رسنه شود صفا اندک

معده بسیار شود و طعام اندک

معده او تنه شود و هرگاه که

حسرت باشد از طعام باید

زود طبع نرم باید کرد و معده

بالم

عادت باید کرد خلط و اندان

کلا

در شراب الو و شراب بنفشه

و الرقی تواند کرد آب کرم و

سد کبیرین کند و هر که از پس

طعام بخواند خفت حتی حرکت

کند یا هستگی تا طعام از معده

بگذرد پس بخسبد و هر که خورد

طعام اندک تن درستی کرم کند

چند از طعام که کفایت او بود

یکبار شاید خورد بل که بتفان

خورد و هر که ریاضت کمتر کند

خوت هاضمه او ضعیف باشد

و مشایخ نیز بچنین باشد طعام

کتر و لطیف تر باید خورد و از

جرم گوشت احتیاط کنند بمرقه

قناعت باید کرد خلط و اندان

صفا

کلا

کلا

اغذاهای سرد و تر باید خورد
 چون کشک و قلیه کدو و خیار
 و ماش مقشربا کدو و کول و
 طعامهای ترش چون آلو و آب و
 غوره و آرد بواج و آرد زیره و
 خداوندان سودا را غذا باید که
 بتری میل دارد با اندک کسب
 چون رشته و اسفید یاها و شوره
 با گوشت بره فربه و زرد بچایه
 نیمبرشت و مرغان فربه و مبرور
 و مرطوب را غذا لطیف و گرم
 باید خورد چون خود آب و اسفید
 خاصه بگوشت کنجشک و کباب و تندر
 و گوشت آهو و ببط فربه و توابل
 او دار چینی باشد و زیره و کدو و

و سبتر و مرطوب را خاصه
 قلیه ای کامه بسعتر و اندک سبتر
 و کوز مغز و قلیه خشک از
 سرخی گوشت که سبیدی از
 وی جدا کرده باشند و روغن
 کوز بریان کرده یا بروغن
 و روغن مغز زردالو تلخ و
 خداوندان قولنج را شورماک
 خروس و سرور و روغن کایان
 و کانیده با حلیت با تخم کایا
 را و بخته و شوره کرده او
 انک عادت است و هر چه او
 خورد بروغن بادام یا بروغن
 شیر نخوت جرب کرده و اگر
 با قولنج از بادرنخ باشد شوره یا

14

سیرکار کنند و اندوسکبا
 سیر و انجیر و کبر و غذاها
 لطیف تر درستی کمتر نگاه دار
 و فضول از شان کمتر افزاید و
 غذاها غلیظ قوت بیشتر دهد
 و هر که غذا غلیظ از هر قوت
 خورد بر کمر سبک صادق و بلند خورد
 و کمتر باید خورد تا نیک و ضعیف
 و قوت افزاید و غذاها خشک
 جوز کاورس و عدس و گوشت قلیل
 شهوت طعام به سرد و لون
 بشره را تنبیه کند و طبع خشک
 دارد و غذاها جرب کاهلی دارد
 و شهوت سرد و طعامها سرد
 کاهلی و سستی آرد و ترشها

اعراض

15

اعراض سری بد آرد و
 غذای شور و تیز جیم از زبان
 دارد و مضرت نا کواردین نان
 بیشتر از مضرت نا کواردین گوشت
 باشد یعنی توقع سلامت از نا
 کواردین نان کمتر از نان باشد که
 از نا کواردین گوشت و بسیار
 غذاهاست که اندر یک روز و
 اندر یک نوبت دو هم نشاید
 خورد چون روغن و غوره و
 و هیچ از پزد و از برانار ترش
 و از برالو و الی و شفتالو و
 زردالو نشاید خورد و کرم
 احسنی که از سرکه سازند
 نشاید خورد و سکباج و غوره

باماهی شور و گوشت نمکسود با
 نم نشاید خورد و کبوتر خج و سیر
 و بیاز و خردل همه با هم نشاید
 خورد و گوشت نمکسود سیر که
 و شیر نباید خفت و گوشت مرغ
 + بخجرات نشاید خفت و آنس
 هیچ میوه تر خباب نشاید خورد
 و انگبین و خرین از سیر یکدیگر نشاید
 خورد و سیر و بیاز یکجا نشاید
 خورد و گوشت بریان که از تنور
 برانند نشاید بوشید و اگر بوشید
 باشند نشاید خورد و از بسیار
 خوردن بیاز کلف و سرتن
 تولد کند شیر و شراب اندر یک
 روز خوردن فترت تولد کند

و از سیر فصد و حجامت چیزها
 شور خوردن کرمک و کرمک ارد
 و سرکه اندر چیزی که از مس و
 ارز باشد نشاید داشت و روغن
 و شیر اندر جای سر و روی
 نشاید و ماهی تازه و شیر و شیر
 تر و حایه مرغ یکجا نشاید
 خورد و باقیله و جغرات یکجا نشاید
 با ششم اندر تند سیر آب
 آب خالص سرد و تراست و باشد
 که سبب نزدیکی آتش یا سبب
 گرمی هوا گرمی عرضی در وی بدید
 آید و آنکه چیزی با وی بیامیزد
 و همچنین سبب سردی هوا سردی
 عرضی بدید و آنکه چیزی با وی

بیا میزد و هرگز آب خشکی
 ندید و مگر آن وقت که بفسر
 و هرگز کوه آب تری فرو
 ندید و از هر آنکه ممکن نیست که
 آب آبتر گردد و فعل خاصه آب
 تری کرد نیست و اگر که یا خشک
 کند سبب جزئی زمین کند که باو
 بیا میزد تا سبب لغتی عارضی
 که بدرفت باشد و آب باران
 فرو نتراند بکراها کند و باران
 زمستانی خاص تر از باران استانی
 باشد از هر آنکه عرقت افتاب
 اندر زمستان ضعیف باشد و بخار
 سوخته و غبارها نباشد یا کمتر
 باشد و باران زمستانی بر ضد زمستان

غلط خوانده اند و بخارها

باشد و باران کاری میان آن
 باشد و آب باران اگر چه نیکو باشد
 زود عفن شود از هر آنکه لطیف^{است}
 و لطیف زود اثر پذیرد و اگر ببرد
 دیر عفن گردد و بخ که از آب نیکو
 فسرده باشد و برف که بر زمین
 بال آمده باشد و فری نیست میان
 آن از راه آب افکنند و میل
 آن آب را از بیرون بدان سر
 کنند و آب سرد خداوند دارد
 اعصاب و مفاصل را زیان دارد
 و آب همیا و آب شور مردم را
 لاغر کند و خداوند بیمارها
 سرد و تر را و خداوند نقره
 ریشه و استسقا و قاج را سو

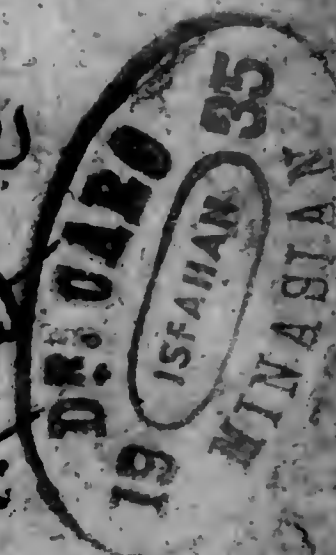
دارد

و همچنین خداوند از ایشان بپایان
 و اسود دارد و اگر آب خوش را نمک
 در آن کنند و بپزند همچو آب ریاض
 باشد و منفعت آن در هدا و آب شور
 خوردن خون را تباه کند و خارش
 آرد و نخست اسهال آید پس
 طبع را خشک کند و آب تلخ همیشه
 اسهال آرد و از آب تیره سبک
 کرده و مثانه تولد کند و آب کرم
 طعام بر سر معده آرد و تشنه
 را خرسند و بدهد و آب سرد
 باعتدال همه ترخ رستان را
 سود دارد و معده گرم را
 همچو کوارش باشد و در کرم
 را بجای هوای خنک بود و بخارها

از دماغ

از دماغ فرود آرد و بخار بر سر
 تفرستند و داروی حقنه دایم باشد
 که تا معده بر آید و بیشتر ببرد
 بار یک آید بدین سبب هیچ حال بر سر
 حقنه نباید کرد لکن شربت که معده
 را قوت کند باید داد تا دارو از
 معده باز دارد و نگاه باید کرد اگر
 حقنه از حمت کرده و کرم آید
 بسیار بقفا با نخسبد و شربالشی
 چنانک سینه او افزاشته باشد و
 سر بر او نیز هم برایش افزاشته
 باشد و میان پشت زمین ببرد و اگر از
 هر دو در ناف می کشند بیان برانو
 خسبد چنانک شکم او متعنه باشد و
 سر و سینه نیز برایش افزاشته باشد

و بیا خوشتر نگاه دارد تا در آن
 حال سعال نیفتد و عطسه
 ندهد و فواق ناسد و باید دانست
 که اگر در وی حقه اندک باشد
 بموضع زرد و اگر بسیار باشد
 سبته و فغ و بی قراری باشد و
 بود که زحیر آرد و اگر سخت گرم
 بود غشیه آرد و اسهال خونی و اگر
 سخت سرد بود باد کند و طبع اجا
 نکند و اگر سخت غلیظ باشد
 روده را آلوده کند و مثانه را
 کند و اگر سخت رقیق باشد بن
 نکند اندرین همه صفات معتدل
 باید و مقدار نیز معتدل چنانکه
 بوزن بجاه متعال باشد و سبواب



حسته و طر و زرد را از هلال
 کند و طبع جلد را و غزیت
 همین فعل کند و اندر حقه خلأ
 درد معده و درد اندامها و خلأ
 سبز و خلأ وند سده و قوی صعب
 از قنطور و زکانه نیست و حله و
 زیره و هذارسعد و تخم سداب
 سخت نافع بود و اندر بجه حقه
 از آنکه ماده جاره نباشد و بسیار
 باشد که سرکین کپوتر و فروغ
 و چند سد سر مقدار دو
 برافکنند و از هر درد سرد
 لیتر غس و مایه بولیا و در چشم و در
 گوش از شحم حنظل جاره نیست و اندر
 حقه خلأ و ندتب نملک و نوره نشاید

کرد و لیکن از لعاب سیغوا و از
شکر و از طبع بفضله و کشاکش
باید ساخت و از هر تب محرقه
روغن کل یا آب نیم گرم یا میز
و حقنه کنند و از هر سوختن
رودها و ریش و در آن طبع خشک
و روغن کل کنند و اندر هیچ
حقنه افیون و آب کشیر تر شاید
کرد و صبر هر هیچ حقنه و هیچ
شیان نباید کرد تدبیر طلی
که در شکم مانند طبع را نرم کند
روغن بیدانجیر و صوم زرد و
در پی روغن زیت و موم و روغن
سازند و شوخ خانه مکس الکبیر و
قدری عصاره قنار الجار یا سیر

یا سقونی یا شحم حنظل یا زهره
کاویکی از بن همه یا در و یا سه بد
موم و روغن سرشند و بر شکم
طلی کنند استغراقی تمام کند و
خداوند از تب را که طبع خشک باشد
یا اندرون شکم آماسی بود و بدین
سبب شکم فرو نیاید روغن تازه با
آب نیم گرم نرمند و بسیاری از آن
آب در تجمکاه و شکم و بملوها و
مانند تا طبع نرم شود تدبیر
باید داشت که جماع نوعی است از
استغراق طبعی و از جمله سببها
است که هرگاه که چند از اتفاق
افتد که باید و چنانکه باید و وقت
که باید سبب تن هر سبب باشد و هرگاه

که برخلاف این باشد سبب بیماری
 بود از هر آنکه هرگاه که او عیبه
 منی بر شود طبع بدفع آن محتاج
 گردد اگر آن کار کرده شود استفرغ
 طبیعی بود و مردم سبکی و نشاط
 یابد و اندیشه‌ها بدو سواس و قوت
 عشق بدان ایل شود و اگر این استفرغ
 اتفاق نیفتد اندر همه تر کرانی بدید
 آید و باشد که منی اندر جای خوش
 گرم شود و بخار از بدن بر آید و بدان
 سبب تنها تولد کند و باشد که بخار
 آن بدماغ بر آید و سواس و الجوی
 و خیرگی چشم و خفقان و کشتن
 بدید آید و باید دانست که تولد منی
 از خوبی است که غذای اندامها اصلی

شاید و آنرا بسته تر خوبی است
 تن مردم و بدین سبب است که هرگاه که
 مردم جماع افزوزان اندازد کند
 تن او سرد شود و ضعیف گردد
 نه عینه که اگر چه مردم اندر جماع افرا
 ط کند جمله منی که از وی جدا گردد
 سحاه در مسند نباشد و اگر قصد
 کند و دوسبت هر مسند خزان
 تن بیرون کند و روی آن ضعف
 بدید شاید که از جماع آید و این
 دلیل است که منی نباشد تر خوبی
 است اندر تن و سبب نک جماع
 ضعیف کنند که راست است که
 او عیبه منی بدو جماع یا سه جماع یا
 پنج تنی گردد و اگر بیشتر الحاح کند

28

خون بیرون آید و آن خونی باشد که
 غذا ایلامهای اصلی خواص باشد
 و هرگاه که آن غذا خرج شود
 مدتی دراز بایست تا عوض آن بجای
 باز آید بنسب است که اثر جماع
 بیشتر است و جماع بر کمر سینه و از
 سر پاخت و پی و اسهال و ارمابه
 تن را خشک کند و حرارت غریزی
 را کم کند و چشم تاریک و آب ضعیف
 کند و هر جمله از سر هر سینه که
 تحلیل بسیار کند جز نشانی افراط
 و بی خوی افراط و مانند این سخت
 زیان دارد و از سر امتلاي طعام
 مدتی بپوندها و سینه عصبها و
 سده و ضیق النفس و دما و

15

29

رعشه و اسهال تو لکند و اگر
 در حال جماع سرما در پشت آید
 بالذات جماع زنجی باید از ایلامها
 او بوی ناخوش آید نشان آن بود که
 اندر تن او خلطها بد است از جماع
 دور باید بود و تن را از خلط بد پاک
 باید کرد و بیاید دانست که خداوند
 مزاج کرم و تر را مضرت جماع کمتر
 پیدا یابد و اندک کار جماع قوی باشد
 و خداوند مزاج کرم و خشک هم
 قوی باشد لکن اثر خشکی در وی بد
 آید و لا غر شود و چشم دور فرو
 شود و خداوند مزاج سرد و تر
 و خداوند مزاج سرد و خشک هم
 ضعیف باشند و مضرت از کار

زود اند هر دو بیدار آید و بیدار بود

با جهار
اندر تدبیر اعراض نفسانی

اعراض نفسانی شادی است و

غم و خشم و لذت و آسایش و حلی

و ترس و اندیشه کارها مهم و عملها

باریک و اومیدی و نومیدی این

هر یک از اندر تن مردم اثری است

ظاهر و فز و زان اثر طعام و شراب

و فز و زان اثر خواب و بیداری

و حرکت و سکون و غیر آن از هر

انک طعام و شراب و داروهای

که مردم خود هیچ قوی تر و اثر

کنند تر از زهر نیست و بیشتر

زهرها اندر تن مردم قرار گیرد

و اثر

و حرارت و اندر ان اثر کند مضرت

و فعل او بیدار نیاید و اعراض نفسانی

اندر حال بی هیچ مصلحتی اثر کند

که اندیشه که بر خاطر کسی گذرد

و سخنهای خوش و ناخوش که بشنود

حال اثر آن هر یک از بی بیدار آید

حرکات و سکونات و دیگر کوشش

بسی معلوم شد که اثر اعراض نفسانی

فزون از اثر دیگر سببها است و از

اعراض نفسانی بعضی تن مردم را

کرم کند و ارواح و اخلاط را در

حرکات آورد چون خشم و شادی و

لذت و اومید و اندیشه کاری مهم

بعضی سرد کنند است چون ترس

غم و نومیدی و کرم کردن چشم قوی

از گرم کردن شادی است و دیگر
اعراض و سرد کردن ترقی می
از سرد کردن اندوه باشد و خشم که
باندازه بود خور و قوت روح را و
حرارت غریزی را اندر تن یکسر
و خشم که عظیم بود صفرا را بخواباند
و رنگ و بی را بگرداند و زرد کند
و مردم محروم را باز دارد و طبع
و مبرود را سود دارد و شادی
باندازه روح و حرارت غریزی را
نیکوتراند و رنگ و بی را فروزانند
فریه کند و بدن سبب است که در
مردم شاد کام اثری کمتری کند و دیگر
بیدارید و هرگاه که کار شاد کند
بیدارید دل خفته کشاده شود و طبع

خواهد که بدان حال نزدیک باشد
و اگر آن بیشتر کند و اگر شادی از
حد برون باشد دل تمام کشاده شود
و روح و حرارت غریزی از هر
استقبال و طلبی آن حال خفتن
بیرون فلند و دل همچنان کشاده ماند
و عیش افتد و باشد که بدن سبب
هلاک شود و اندوه و ترس خور را و
حرارت غریزی را بقهر تن باز آید
از هر آن طبع خواهد که از آن حال
دور تر باشد و از هر آنست که از
غمکین زرد شود و اگر اندوه و ترس
حد گذشته باشد حرارت هم باند
دل باز گریزد و دل فراز هم آید و
حرارت اندر بی خفته شود و مفا

ند

34

بمیرد مردن مفاجات سبب اندوه و
 ترس کمتر از آن باشد که سبب شادی
 بزرگ از هراس حرکت روح سبب
 شادی سویی روز است و سبب اندوه
 سویی اندرون و حرکت شادی نگاه
 بود و بیچار و حرکت اندوه آهسته
 تر باشد و خجالت نیز خور و حرارت
 را کم تر اند و لخته رطوبت را فزول داد
 و تعلیل کند و از هراس نیست که آن
 حال وی سرخ شود و عرق را
 گردد و با خروید زرد گردد
 از هراس حرکت حرارت حتی تعلیل اند
 و منفعت ایمنی و امید و آری
 منفعت شادی معتدل است و
 نومیدی همچون مضرت اندوه و خ

35

- 18

بود از اندیشه خاطر را اندکند
 و همه قوتها را و حرارت غریزی را
 ضعیف گرداند و رنگ وی بکشد
 و بیار بجا زیادت کند چنانکه مشغول
 و اندیشه کارها مهم از اندیشه بیمار
 و مردها مشغول گردانند تا مگر دل
 دراز بندد و رایشان سبکتر شود
 و بدین سبب است که سفر کرد و شهر
 و کارها عجب دیدن از بیمارهای عسر
 البر و از وسوسه عشق برهانند
 و اندر علاج عشق هیچ کاری نیست
 نافع تر از اندیشه کارها مهم و
 شرم و شکوه و کسی که لخته از وی
 حرمت دارند و هیچ چیز زیار کار
 تر از بی کاری و بی اندوهی نیست

اما تدبیر خشم بزرگها خنک
 کنند و بغذاها موافق و سخنها
 خوش و حکایتها خنده ناک و بازیها
 عجب حاضر بودن و ستان و مانند
 تدبیر اندوه و ترس با و میدها
 قوی و سماع و آوازهها بلند و شراب
 و مقصرها گرم و اندر علاج
 اعراض نفسانی طریق دیگر هست
 و آنرا علاج روحانی گویند و آن
 بود که مردم همت بزرگ کنند و از
 و هر هیچ بشیر آید از شادی و لذت
 و خوف و هشتن داری کند و اندر
 حادثه چشم حقارت کرد و قدر آن
 حادثه کم از آن نهد که باشد تا بدان
 سبب تخیر هر وی بدینیا بدو

اگر بدید بیضا هر تنه و از دست
 و دشمن پوشیده دارد تا بدین طریق
 نیک و بد روزگار بدین و کشیدن
 عادت کند تا حوادث روزگار
 تغییر حال روی اثری ظاهر تواند

باب نهم

اندک تدبیر بر این
 مزاج مشایخ سرد و خشک باشد
 و هرگاه که مردم به بیریه رسد
 همه تدبیرها او کرم و تری اندکی
 میل دارد چون در ماه و مالیدن
 با اعتدال بر و غنها گرم و خوشبو
 جوز و غن سوسن و با سبزه و عطرها
 معتدل شراب صرف بمقدار
 معتدل و اندر بستر نرم غلتیدن

و ریاضت اندک کردن و شادی
و خوشی و بهیشتن و از هیچ مزاج
بیری دارد چون اندوه و ترس و
عظرها سرد چون کافور و نیلوفر و
از طعامها ترش خوشتر و در ^{شستن} آن
و باید دانست که هوای بد و غار
و بوها ناخوش و غبار و دوده ^{الدر}
بسیار این بابت از آن کند که اندک ^{از} دیگر
تا از آن چیزها دور بوده آید
غذا بتفاریق تواند که بد خورد و اگر
کیسه را معده احتمال کند که یکبار
تمام بخورد و را بود و طعام پس
از آن که از کرم به بیرون آید و فوق
تر باشد و طعام خورده اند که به
نشاید رفت و غذاها که سودا

و

افزاید نشاید خورد و همچنین چیزها
تیز چون آب گامه و غیر آن ملو قی
که هر معده لطیفه کرد آمد و باشد
و شیر سود دارد اگر هر معده ترش
نشود و باد نه انگیزد بدین سبب
برنج بشیر یا عسل یا آب شکر سود دارد
و اگر سکی سخت زیان دارد و اندک
معده و امعاء بپیران طوبت بسیار
کرد آید که گاه حاجت افتد و سر
داشتن طبع و بعضی مردمان ^{الدر}
بسیار طبع خشک شود و قلبه کند
بر و غزنیت یا آب گامه بیشتر از طعام
دیگر بخورند طبع را نرم کند و بلای
اند را آب و نمک سزند و با آب گامه
و روغن بنفشه بخورند طبع نرم کند

و پنج هر مسنک سپاه یک دسته
 بر کرب بزنند و بالا بیاورند و مقلد
 تخم معصفرا ل کرده و کوفه ترو
 بخوشاند طبع را نرم کند و دود در مسنک
 علك الظم باشد کوفته بخورد طبع را
 نرم کند و احشای را پاک کند و چهار
 هر مسنک فتمون با چند دانه انجیر
 خشک و لخته تخم معصفرا بکوبند و
 بخورد جای تپه تمام کند و انجیر خشک
 اندر مال الحسل آغشته بشیر از
 طعام بخورد طبع را نرم کند و
 هر وقت که از بن ملینات کمی کار
 بی دارند تا طبع با یک چیز خوب کند
 و تا ضرورت نبود فصد نکند و
 طعام پیران گوشت آب باشد و

کوبیده

سوپای کدو و رسه و مانند
 این را دار حنی و اندکی زنجبیل و اندک
 فصلان مستان تریاق بزرگ و
 مسرود بطوری که ردا رند
 با شازده هم
 اندر تندی پیر مسافران
 هر که قصد سفر دارد پیش از آنکه
 سفر بیرون شود هر چه دانده
 اندر آن سفر خواهد بود چون
 بی خوابی و کمر سنگی و تشنگی و کرا
 و سرما و طعامها مسافران
 پیاده رفتن و مانند آن اندک اندک
 خوابید کرد بد از مثلاً که اگر وقت
 کرا باشد از عادت سم و کرا
 از خوشی شدن باز داشتن دست باید داشت

و اگر وقت سرما باشد جایگاهی
 کشاده نشینند تا با هوای صحرای خود
 کند و ریاضت و حرکت فراوان
 عادت کند و سخت فصد کند
 بدار و به مسهل تنبال کند و جو
 بسفر بیرون شود و ممتلی بر ستون
 نشیند و طعام خود را بوقت
 آمدن بمنزل باز افکند تا وقت
 نشستن معده خالی باشد و اندک
 راه با حاجت نماند از هر آنک
 طعام را اندر معده می چسباند و
 شکم بدر دارد و اگر اندر کرمها نشنه
 شود سه م مسنک تخم خرفه کوفته
 با سرکه بخورد و آب ممزوج با سرکه
 تشنگی را بکشد و پیوسته سران
 افراز

آفتاب پوشیده دارد و هنگام
 نشستن شربت بست جو آب سرد
 بخورد و اندر منزل روغن بنفشه
 و کفبای و عصبها اندر مالیده
 می برکشد و اگر باد سموم آید پی
 دهان پوشیده دارد و برانج
 صبر کند و بیاز باره کرده و اندر
 روغن آعشته بخورد و از آن روغن
 نیز بیاشامد و روغن بنفشه پی
 برکشد و اگر کبیه را سموم بزد آب
 سرد بسیار در دست و پای او باید
 و تحت روغن کل و آب بید و
 کلاب بر سر او نهادن و او را اندک
 در نشانند و بر کرمه و کول و
 خیار و مانند آن را پنج بدست آید

مقداری بخورد و بآب مضمضه
 کند و می ریزد و اگر جاره نباشد ^{عه}
 جرعه می خورد و اگر تب نباشد ^{شیر}
 دو غ سخت صاف باشد و اگر کیسه
 راه سر و باید چون بمنزل ^{رسد} و پیش
 آن شاید رفت لکن تند است و خوشتر
 انجامه گرم باید کرد و دست و پا
 بروغن زیت یا بروغن فرعون
 یا بروغن قسط گرم کرده چرب باید
 و اندر طعام شیر و روغن
 بیشتر باید کرد و اگر روغن نبود
 بیا له یا سه بیا له شراب صرف
 بخورد سرما باز دارد و روزی ده
 معه خالی نباید داشت و اگر
 عوض آب شراب بخورد صاف باشد

و سرما زده را یک رسنک ^{انگ}
 خوش اندازیم شراب یا اما العسل
 حل کنند و بدهند و هنگام
 نشستن پیش آن نشانی بایست
 و بایست بروغن فرعون یا روغن
 بیرزد یا لند یا بشر یا قطران
 و لخته بر روی برانگشتان دهند
 یا غدا در بچند و بایست به سر
 بچند و مونه فرو کنند از سرما
 سلامت یابند و مونه باید که باقی
 و بچند جناب باشد و اگر کیسه را بآب
 سرما بزنند شلغم بخوشاند یا برک
 یا برک شبت یا با مونه یا بنجر خشک
 یا بآب بدهند و بهتر از کاری
 است که بایست اندازد برق کبریا

ازوی بیرون آید و پیش از آن
 نشاید رفت البته و اگر با
 رنگ در اندام باید از زردی و اندام
 گرم نهادن تا خون تمام برود پس
 کل از مینو اندر سرکه و آب حل کنند
 و طبع کنند و اگر بای سیاه شود
 یا سبز نشان بوسیدن بود و تپاه
 شدن جز آنکه جدا کنند هیچ تدبیر
 دیگر نباشد و لعاب اسبغول اسبیك
 خایه مرغ یا شیر یا شیرینان
 حل کرده با صمغ بر روی طبع آوردن
 اثر آفتاب و باد از روی باز دارد
 و باز سرکه و سیرکه مضرت
 آنها باز دارد و کول نیز سود دارد
 و در سیراب اندر جایگاه او گفته ^{است}
 اول

و روغن شبت و روغن باونه
 اندر عصبها مالیدن تا ندکی برود
 و از ترشها بر همین کردن سود دارد
 و مسافر هر بار آنخت که هر کشته
 شود باشد که قیافتد باز باید ^{شت} دا
 تا خود بیارند پس اگر بسیار شود باز
 باید داشت شراب بودنه و مانند
 آن و این و آنار و عدس بخورد و نخته
 نم معده را قوی کند خاصه اگر باونه
 خوردند تمام شد نصیب از کباب از تدبیر
 حفظ الصحة والحمد لله رب العالمین
 مقتدر ^{دور} است
 اندر تقدمه المخرقة
 این مقامات مشتمل است بر شناختن
 بیماری و شناختن وضع و مجرای

و شناختن تشاهای سلامت
او میدواید و شناختن علتهای
که بعلت دیگر زایل شوند و شناختن
حاله‌ای که مردم بدیدار و نشان
بیماری خواهد بود و این مقاله ^{است} هفت

باب اول

اندک شناختن بیماری
طریق شناختن بیماری است که
نخست از علم منطق جنس و نوع و
فصل و خاصه و عرض و شناسد
و جنس را قسمت کنند و نوع را که
زیر آن باشد یک یک بگویند و فصل هم
نوعی یعنی آنچه هر نوع بدان از
کلی جدا شود بشناسد و نوع باز
بسیار است آرد و نگاه کنند با هیچ

نوعی از میانه فرو گذارند بدین
طریق جنس و نوع و فصل و خاصه
و عرض بیماری بتوان شناخت و
حقیقت هر بیماری واقف توان
شد اما جنس بر دو وجه گویند یکی
جنس الاجناس که در زیر آن جنسها
بسیار باشد چون جسم که در زیر آن
و جماد و حیوان در آید این هر یک
بقیاس با جسم انواع باشند و این
جنس الاجناس را نیز جنس اعلی گو
یند و دوم جنس خاص تر است از هر آنکه
جماد و نبات و حیوان که از انواع
جنس الاجناس گویند هر یک بقیاس
با انواع دیگر که در زیر هر یک است
جنس است چون حیوان که در زیر آن

مردم است واسب و دیگر انواع
جانوران را باینجا حیوان جنس
خاص باشد و مردم و اسب و دیگر
انواع جانوران هر یک نوع باشند
اندر زیر حیوان بر جنس نامی است
که بر چیزها افتد که بنوع و معنی
از یکدیگر جدا باشند و نوع نامی است
کلی و ذاتی که بر اشخاص بسیار افتد
که مجلد از یکدیگر جدا باشند
چون مردم که بر زید و عمرو افتد
وزید و عمرو بنوع یکی اند و شخص
عدد از یکدیگر جدا و فصل خاص
از نوع است و بی نامی است کلی و
ذاتی که بر نوع افتد و هر نوعی
بلا نام از یکدیگر جدا شود چون
نملق

ناطق که مردم از دیگر جانوران
بلا جدا شود و خاصه خاص
است از فصل و بی نامی کلی و ذاتی
لکن عرضی چون ضاحک و کاتب مردم
را و عرض عام صفتی است ذاتی
و اندر بسیار چیزها که بنوع مخالف
اند موجود باشد چون سبید کاندل
برف و منبه و غیر آن و مسائل
حسین جنس و نوع و فصل و خاصه
و عرض بیماری است که مثلا
مردم را تب آید و طبیب گوید تب
بیماری است و بیماری جنس اعلا^{ست}
و بیماری را علاج باید کرد و تب
گرم است علاج بخیریه سرد باید
کرد و بیماری گرم جنس خاص است

52

از هراتک بیاری سرد بود و گز
 بود و هرن بیاری گرم تبها
 گرم و اما سها گرم و در سرد گرم
 و غیر آن در آید این همه انواع با
 که هرن ساری گرم که جنس خاص
 تر است در آمده اند و هرن بر این
 هر نوعی انواع دیگر در آید
 چنانکه رن رتب گرم تب خالصه
 و غیر خالصه و تب مطبقة و تب
 محرقه و تب یک روز و تب دق
 در آید و هرن هر نوعی انواع
 دیگر در آید چنانکه رن رتب تب
 تب غ خالصه و غیر خالصه و
 شطرنجب هر آید و اندر این تب
 دق و استینی و دق مشاخی

در آید
 اختاره دارد

53

27

ابتدا و هم در وقت بر آید و هم
 هر وقت آنها باشد و هرگز وقت
 انحطاط نه بحر از باشد و نه مرگ
 و هر بحرانی که اندر ابتدای بیاری
 باشد هلاک کننده بود و آنچه
 وقت تر آید باشد اگر نیک باشد ناقص
 باشد و اگر بد باشد بیاری اندر بحر
 سخت بحال بود و آنچه هر وقت
 باشد تمام بود یا سبکبار از خطر
 بیرون آید یا سبکبار بیاری مستقر
 گردد و طبیعت عاجز آید و بیمار
 هلاک شود و هر بحرانی که اندر
 روزها بحر از باشد و میبار باشد
 و هر چه پیش از روزها بحر از
 باشد نشان آن بود که ماده بیاری سخت

بلاست ناسحت سیار و طبیعت از
کرازی و بدی ماده مضطرب
است و از هر آنست که هرگاه
که نشان آن باشد که روز چهارم
بحران خواهد بود پس در
بحران کند اگر این روز که حرکت بحران
بدید از جمله روزهای آن
باشد چون روز یازدهم نشان آن
بود که بحران اگر نیک بود ناقص
باشد از هر آنکه سبب رودی حرکت
بحران و طاقی و اضطراب طبیعت
باشد و هم بدین سبب است که اندک
بیماریهای با سلامت بحران اندر وقت
خویش باشد از هر آنکه طبیعت بی
طاقت و مضطرب نشود و علی

الحمله حرکت بحران پیش از وقت
انها یا سبب قوت بیماری و بی
طاقتی طبیعت باشد یا سبب بی
که طبیعت را بی هنگام مجتنباند
چون عرضی از اعراض نفسانی باطعام
و شرابی نه بوقت و نه در وقت حال
و هرگاه که بحران نیک توقع کنند
علامتی بد بدید یا سحت بد باشد
و باید دانست که روزگار بی آنکه
بعضی روزهای بحران باشند آنرا
ایام الباحیه گویند و بعضی روزها
خبر دهند باشد که بحران
خواهد بود و کدام روز خواهد
بود آنرا ایام الحدار گویند
و بعضی روزها در میان این روزها

56

باشد که نه روز بحران باشد
 نه روز خبر دهنده باشد از بحر
 انرا الحایام الواقعه فی الوسط
 گویند و بحران را قوت و حرکت
 قوی از روز چهارم بود و تا روز
 بیستم که بدان نزدیک باشد پس
 روزیکه که بستر ازین باشد بتدریج
 قوت بحران ضعیف تر باشد تا
 تمام چهار روز و محصول این سخن آنست
 که بحرانها صعب و قوی تا روز
 بیستم باشد و آنج از بعد بیستم باشد
 آهسته تر بود و قریب از پس
 چهار روز هیچ روزیکه را از روز
 بحران شمرده است مگر روز ششم
 و روز هشتادم و روز صد و بیستم

57

29

از هر آنکه قوت بحرانها بیست
 کانی باشد و بیست روز باشد
 لکن این نیز نادیده باشد و ظاهر
 نبود و باید دانست که بعضی بحرانها
 هر چهار روزیکه باشد و بعضی
 هفت روزیکه و بعضی بیست
 روزی و قوت بحران چهار کانی
 تا بیست روز تمام تر باشد و از
 پس بیست ضعیف تر باشد لکن آن
 بیرون نشود که از جمله روزها
 خبر دهنده باشد و قوت
 بحران هفت کانی تا چهار روز باشد
 پس ضعیف تر شود پس قوت بحران
 بیست کانی را بود تا صد و بیست
 روز و از پس صد و بیست روز بحران

یا از هر هفت ماه باشد از پس
 هفت سال یا از پس چهارده سال یا از
 پس بیست و یک سال و حرازی ^{بها} ^{بها} ^{بها}
 حادّه بیشتر اندر روزهای طاق
 باشد و بدین سبب است که بحر آن
 تب غبار روز یازدهم بیشتر
 از آن جسم داند که روز چهاردهم
 و اندر مشربیه ببار بیاورد و روز
 تنها بجز عدد روزهای بحر آن
 باشد مثلاً هفت روز غبار
 هفت روز محرقه باشد و اندر
 ببارهای زمزمه عدد ماه و سال
 همچون عدد روزهای ببارها حادّه
 باشد مثلاً اندر تب ربع سودا
 و بلخ هفت ماه همچون هفت ^{بها}
 عدد

غب باشد و روزهای خبر
 دهند از حرازی ببارهای زمزمه
 هم بر قیاس روزهای خبر دهند
 از روزهای بیانهای حادّه باشد
 و اندر بحر آن ببارهای زمزمه نیز
 بقدریم و تا آخر افتد بمحانک
 حرازی ببارهای حادّه افتد بمحانک
 کرده آمد و روزهای که بحر آنها
 بی وقت اندر از روزهای آنرا
 الا یام الواقعة فی الوسط کونید
 و آن روز سوم است و پنجم و ششم
 و نهم و سیزدهم اما حرازی روز
 چهارم هرگاه که از وقت خوش
 بگذرد یا روز سوم آید یا پنجم و بحر آن
 روز نهم که از وقت خوش بگذرد

روز هفتم آید یا یازدهم و از ایام
الواقعه فی الوسط روز نهم توی
تراست بن پنجمرس سیم و روز
سیزدهم ضعیف است و روز ششم
بیزخران کند لکری و هرگاه که
اندر بیارها حادثه روز نخست
نفع بدید آید خزان روز چهارم
باشد و اگر بیاری سخت کرم و سریع
الحركة باشد خزان روز سیم باشد
و اگر آهسته تر باشد خزان روز پنجم
باشد و اگر روز انداز روز چهارم
باشد و بیاری کرم بود خزان
روز هفتم باشد و اگر آهسته تر
بود روز نهم باشد و اگر روز
انداز روز چهارم باشد و نشاها

نیم

بد نماید خزان روز ششم بود و اگر
روز انداز هفتم بود خزان انداز
یازدهم یا اندر چهارم بود و
اگر روز یازدهم نوبت زود تر آید
و تب کرم تر باشد و اثر نفع بدید
آید خزان اندر چهارم باشد
و اگر نشان نفع اندر چهارم بدید
آید خزان اندر هفتم یا هشتاد
یا بیستم یا بیست و یکم باشد و شتر
اندر بیستم باشد و همچنانکه روز
چهارم انداز روز هفتم کند
یازدهم انداز روز چهارم کند
و هفدهم انداز به بیستم کند یا
بیست و یکم و هشتاد انداز به بیست
و یکم کند و باشد که اثر نفع که انداز

هفدهم بیدارید ضعیف باشد
بحران از بیست و یک روز اندک
گذرد بخمباروز رسد و روز ^{نهم}
انداز بجهلم کند و از ایام الواقعة
فی الوسط هرگاه که نشانهها
که روز سیم بیدارید باشند
بحران از ششم گذرد و روز ^{نهم}
نهم انداز کند لکن اگر نشانهها بد
بوند بحران از هفتم گذرد و روز
که در ایشان بحرانها باشند شک
یابد تمام یا ناقص جمله بیست و پنج
روز است سوم و چهارم و پنجم
بترتیب تا روز هفدهم سر روز
نوزدهم و بیستم و سی و یکم
و بیست چهارم و بیست هفتم

و هر روز

و بیست هشتم و سی و یکم
سی و چهارم و سی و هفتم
و چهارم و کمر و روز اول
و روز دوم از جمله روزها
بحران شمرند از هر آنکه
یوم روز نخست بار و زدوم
بگذرد و از هر آنکه گذشتن
آن تغییر حالی بود آن را
بحران گفته اند و کمر و
گفته اند از پس چهار روز بحران
نباشد لکن باری تحلیل گذرد
و از روز بیستم تا تمام چهار روز
دوازده روز است که هر یک
بحران نباشد روز بیست و
دوم و بیست و سوم و بیست و

در مطبوع افستنی می دهند و بیکی

غار یقون نمد رم یا بیشتر و نمک فی نیم

فایند بجدوم بکونند و بشنند و هر

بخدمت یادہ دم بدھند و اقیموں

هفتادم با سکنجین میشته سوزند

وَدَلِ الْبَشَانَ التَّوْرَ وَمُفْرَحَ تَوْرَ

الکمزاج سرد بود و آب المیاء و سرد

ترياق بزرگ بدهند صفت مخرج

باد جنوبیہ و بوست ریح و فصل خجیہ

جوز بویا و قلمدار مستک و هجرت

سفید در و ج روی در

عَمَّ فَجْزَكَ اَرْهَبَكَ وَدَلَمَ سَبْطَكَ
بَيْتُ دَر

طسجی ملید کا یہ چہار درم سیر

علاء و سلمه را مقدار دوسه بار بپوشید

باريد و بيا لايند و اندي بيمليست و بقوم

بار و ما بدار بسید بسید و دم و دم

Handwritten text in Arabic script, likely a title or chapter heading, partially obscured by a dark horizontal bar.

کرمه و آب زلیا آب فاتر کار دارند

واستفراغ بما الحزن المذكور و

ما الحزين سكتك بين افتمون يا ايد

ساخت و اندر میانه روزها ایلاج

فیعزایستقونامرکسایدادو

اطهر فاكه كوكب الاربع فبقرا

سود دار دختانک یکسزد اطن

جہاد امسک افسہ زد ہو

الماه ذوقه اكاداميه شند

و دهند و اگر چه ضعیف باشد

کتابخانه اسلامیہ

کتابخانه عمومی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

دیوای هم از بر سوخ باشد درم و

لاروعلى دانه لدووروس

باشیر و خسترا بجنته کوسری هند

و طبع بفشه و نیلوفر و برک عنب
 الثعلب و برک و کون و خشتاش
 و بابونه و کشک جو و تراشه کدو و تر
 بر سر می دهند و شراب خشتاش
 دهند نبات این علیّه است که ببار
 همچون خسته باشد علامت
 او آن بود که اگر بیدار نشد زود
 بیدار شود سبب و تخارها گرم و
 تر بود و اگر در بیدار شود سبب
 رطوبات غلیظه باشد اندر مقدم
 دماغ علاج اما اگر زود بیدار
 شود ایارج فیترا و اطریفل
 کشنبری دهند و اطراف بنند
 و بی مالند و طبع یا بابونه می شود
 و سرکه و روغن کل می بویانند

و اگر در

و اگر در بیدار می شود خفته تیر
 نخست استغراغ کنند بر ایارج
 فیترا و شحم حظل و نمک ترکیب
 کنند و بر سبیل شیار بدهند
 و با ملاد مطبوخ افتیمونامجون
 نخاح دهند و هر با ملاد اهر
 ساعت سرکه استغراغ و
 فرمایند و لعوق اسقیق بدهند
 و طوی از بابونه و کلید الماک
 سذاب و مرز کوش و نعناع و
 سعترو و برک صود بر سر می بچکانند
 و فرہوز و حد سدستر و روغن
 سداب میخته بر صدع و پیش سر
 طلی می کنند و فرامشکاری
 علاج فرامشکاری به علاج سبت

نزدیک است غرغره بخردل و
 میو پزه و عاقر قرحا و پوستخ
 کسر کوفته و بخته و آلتکین شسته
 سود دارد و یاره فیکه اسلکین
 عنصلی یا فح بود توخ بر ورده و
 زخم پیل بر ورده و معجز زبان
 بکس کار داشتن سود دارد
 صفت معجز زبان کسر لکله
 خوش و سعد و دار لب و زنجیل
 از هر یک ز و هر و روغن کاو
 دوازده جز و آلتکین بیج هر دو دارو
 کوفته و بخته با آلتکین بشنند
 و مخمره کنند و چهل روز
 میان جونهاز کنند پس کار دارند
 شریحه دود در مسک

این علیته است که ناکاه افتد و بسیار
 راه بر آمدن قوت روح حیوانی
 از دل سوی دماغ و راه فرود آمدن
 قوت روح نفسانی از دماغ همه
 اندامها بسته شود و همه اندامها از
 کار بماند و طاستها باطل شوند
 و هر حرکت دم زد و هیچ حرکتی
 نماند و سبب آن خلطی غلیظ و لزج
 باشد اندام تجاویف دماغ و منا
 او و بسیار بود که سبب سکنه غلبه
 خون باشد جنالکها و شراکها و
 تجاویف دماغ بر شود و شراکها
 سبب بری حرکت تواند کرد
 سکنه فرو گیرد و بعضی طبیعت
 از اخناق قلیه گویند علامت

کرامی سرود و وار و طس و روی
و کسل اند هر کات و تار کی چشم
و اختلاج همه اندامها و برهم سود
دندناها و خواب و امتلا رها
کردن و سرد شدن دست و پای
این همه علامت مفادات سکنه
باشد و کفایت و رزق اند سکنه
نشان نادت شدن علت و دشوار
دم زدن باشد و نشان صعبی و
سهلی علت سانی و دشواری دم
زدن باشد لیکن اگر دم زدن
بی نظام باشد نشان صعبی علت
بود و آنجا که سهنت فدا سکنه
گرفته است یا مرده است بک چشم
از کنند اگر مرده بود حقه باید
باز

باشد و اگر سکنه بود حقه بر جا
باشد علاج نخست بر مرغ
جرب کنند بروغن سوسن یا
بروغن دیگر و یا نه فیهرا الوده
کنند و مخلوق او فرو کنند تا باشد
که قیافتد بر حقه سزگار دار
و مهر کردن و بشت او بروغن سوسن
جرب کنند گرم کرده و بالند و تریا
بزرگ را مشرو و دیطوس یا سحر
تا انفار دایا یک شقال حلتیت
ما حدید سر اسکس اندر مهار
العسل حل کنند و مخلوق او فرو
دینند و صوی سر او بسترند
و خرد او حله سر اسکره
گرم کرده بپایند و بر سر او طبله کنند

وسلاب و مشک و جلد ستر و
 زهره لکک آب مرز کوش در می
 جکاند و قرقر و سباز و جیر و
 و کوز و با و وح همه کوفته و لیم
 کرده اند در خرقه کشد و سر
 او بکنند و نیک سوده و گرم کرده
 بر فرق او نهادن سود دارد و از
 بر استغفر اغما اگر مایه خشک و اند
 آب کو کرد نشان دادن نافع بود و
 هرگاه که سکنه کشاده شود
 بیست و چهار روز همین علاج
 می کنند و طعام بخود آب و
 شویای کجشک و کبوتر چبه دهند
 اسعتر و دارچین و هر با ملا
 ما اصول دهند و غریب

۱۰۰۰

بار و عنایام تلخ و هر هفته
 ایارج فیترا دهند یا شحم و نمک
 افشیموز و غار یقون صرغ
 این علی است که دراز حال که اند
 مردم بر هیأت خویش نماید و افعا
 اندامها و حر و حرکت بی نظام
 شود و سبب رسد باشد تا تمام
 اندر منافذ مقدم دماغ و بدان
 سبب تشنج بدیداید و اگر رسد تمام
 بودی سکنه بودی و حر و حر
 باطل شدی و اگر رسد نبودی
 افعال اندامها و حر و حرکت بی نظام
 نکشیده و سبب تشنج است که دماغ
 از بخاری و کیفیت ناخوش که بود
 رسد کنز جوید و خوشتر بدان

ل

76

سبب فراهم کبیر در جنات معد
طعام ناسندیده را خواهد که از
خوشتن دفع کند خوشتن فراهم
آرد فواق و تهوع کند دماغ نیز
هرگاه که کیفیت یا خوش بدور
خوشتن را فراهم آرد و اندر و بلا
سبب اندر اعصاب و عضلات چشم
و روج و دیگر اندامها حرکتها
مختلف و مضطرب بدید آید و
شنج کند و از هجر این گفته اند که
صرع دماغ را بجای فواق است
معد و چون معلوم شد که
صرع تشنجی است که نخست دماغ
افتد بلاز پی مانند عطسه صرع
که حرکت است و صرع عطسه

39
77

بزرگ کلین دفع عطسه سوی پیش
سر باشد از هر آنکه قوت قوی
باشد و ماده اندک لطیف و دفع
صرع سبب بسیاری ماله و ضعیف
قوت که جوانب از دهد و تا بخار
و کیفیت بد و ناخوش دماغ رسد
صرع بیفتد و اگر این بخار پیوسته
اندر دماغ بودی صرع لازم بود
و بی بینم که ناکه بدید می آید و زود
زایل می شود بدین سبب معلوم شود
که این بخار پیوسته اندر دماغ نیست
از هر آنکه هر عارضه که یکبار آید
آید و زود زایل شود آن ثابت و
نباشد پس معلوم شد که سبب صرع
ناکاه بدماغ می رسد و ملا از روز

78

کسیته می شود و از سبب این
عضوی دیگر است از آن عضو
بیاغ بی رسد و مشرقی اند معک
باشد و اندر سبز و اندر اطراف
بعضی را باشد که صرع می تشنج
باشد از هر آنکه داده رقیب و اندک
بود و سخت بد نباشد بدان سبب
تشنج گردد علامت زفان
خلافه و زرد باشد و رگهای
زفان او سبز بود و از جیزهای
که موجب حشم نباشد حشم صعب
کبیرد و از اعراض مایه خویا و
بمع خالی نبود علاج اول
مصرع را خوبستن از کرم و سدا
نخاه باید داشت و رگها را بکند

79

40

باد نشاید نشست و از جماع و مسینه
و اندک کرم با به درماید و از جایگاه
بلند فرو نکرستن و استیلا خن و
نظاره هر چه حشم را خیره
کند و طعامها علیظ و شیرینی
بسیار برهنیز کند و کوفس صرع
را خن باند و ز گوشت بز بسیار
خوردن نیم باشد که صرع آرد
و لیل و خرد او مانند از این
دارد جز گوشت تند و و دلج
و طبهوج و کنجشک و سرخی گوشت
بره و قلیه خشک و مرغ بر باز
اسفیدایهای خود و دار چینی
و کشت بز خشک دیگر هر چه بود
زیاد دارد و داروها گرم اندر اندک

و بتدریج باید داد و اندر حال صرع
 اندامها مصروع راست کنند
 و سخت بگیرند و نگاه دارند و
 دماغ او را گرم کنند چنانکه در
 علاج سکنه گفته آمد است
 از و دهوس باز آید و حل شد
 یا حلتیت در ماء العسل بگذرانند
 و مخلوق فرو بریند و هر شب
 یا هر سه شب نیم مثقال یارج
 فیترا بدهند و استغفار نجب
 قوتایا و اصطخیقوز و یارج
 لو غادیا و مطبوخ افیتمز کنند
 و تعبیر مزاج بتراق اربعه
 و معجون سسالیوس و مشرود
 بطوس و تریاق بنرک کنند و اگر

دود انگسند شحم حظل با مشرود
 بطوس ترکیب کنند صواب باشد
 و شلیثا با آب مرزنگوش در مینه
 جکانند و اگر صرع معده
 باشد فی فرائیند و یارج فیترا
 بیوسته تر دهند و این ضایع در
 معده می نهند بگیرند کل سرخ
 و سنبل و مصطکی و قشور کنند
 کوفته و بخند بشراب مسک سر کنند
 و بر معده نهند و اگر بخار از اطراف
 بر می آید بگیرند بلبل و فریوز
 خردل و عسل بلامرعه بشوند
 و پیران موضع نهند تا ریش کنند
 صفت معجون سسالیوس بگیرند
 عافیه قرحا و سسالیوس و اسطوخودوس

از هر یکی ده درمسک غار یقون
 حج درمسک فردمانا و طیت
 و زراوند مدحرج از هر یکی دو
 درمسک و نیم همه بکوبند و مسزند
 و در سکنلبینی که آب صلا الفار
 و انگبین کرده باشند بشیرند و
 هزارماد یک درمسک مالک امثال
 بدهند فالج این نام رای است
 در بخت عرب فالج حالی باشد
 که هر یک نه هر یک آید و حال
 این نیمه از حال بکیر نیمه جدا گردد
 نام این علت این معنی گرفته اند
 و بدین نام سستی یک سوتن خوا
 علامت او نبض ضعیف و بطی
 و متفاوت باشد و دلیل اندر شتر

حاله اسبید باشد و سرخ نیز
 باشد و سبب سرخی دلیل ضعف
 جگر باشد یا ضعف کرده یا درد
 سخت یا آماپی و هرگاه که عضو
 مغلوج بر یک خوش بود و لاغر
 و کوچک باشد و میدوار بود و
 هرگاه که برخلاف این باشد نشا
 صعبه علت و نایدیرنر علاج
 بود علاج اموالا چهار روز
 اهفت روز نکند هیچ علاج
 قوی نشاید کرد و اگر علت سخت
 قوی باشد تا چهار ده روز لیکن
 حقه تیز و او بود و ما الاصول
 که سخت قوی نباشد و سکنلبین
 عنصلی یا اندکی زوفای خشک

صواب بود و از بس چهار روز
ایارج فیترا دهند و از بس یک
هفته یاره با غار بقوز و شحمر
حظ و نکر دهند بر استغفار
قوی بحب فریون و حب سطر
و حب قوقا یا ایارج فیترا
مربط باید کرد و طبع افسیم
از بس استغفار غما الاصول قوی
باید داد و اگر درهما العسل
کرده داد و غذا نازا العسل
و طبع کندی با انکبین القوت
قوی بود و اگر قوت ضعیف باشد
کنجشک بر یاز و در راج و مانند آن
وقتی کرد ز شک سود دارد و اگر
عمر و فصل سال و مزاج بیمار مساعد
کنه آغاز

کنند آغان علاج بقصد باید کرد
از هر آنک مرکب همه اخلاط
است و کر ماده بلغم بود نخست
شریت سحر میا انرا قوی درک
مسرود بطوس یا انتر دیا ایک
مقال سکیم باحا و شر اطحیت
الدرما العسل دهند و بر یکسا
فصد کنند و بعضی از اطباء و
انکه هر روز یک مثقال
ایارج فیترا و نیم مثقال بلبل
ترکیب کرده و عسل باید داد
تا هر معده دیر ماند و اثر از قوی
تراشد و بعضی فرموده اند که
ایارج فیترا و حله سیرام
باید داد از یک در مسک تا پنج در مسک

86

لقوه این علتی است که اندر عضلها
چشم و روی بیدار و ابرو و چشم
و لب و پوست بیشانی ز هیبت خوش
برود و گز شود علامت خلل است
این علت آب زده از راست تواند
انلاخت و باد راست تواند ^{مید}
و اگر سبب لقوه تشنج باشد حاشها
درست بوند و پوست و عضله و
محیده باشد و اگر سبب استرخا باشد
حاشها باخل بوند و پوست و ^{عضله}
بر روی نرم باشد و بک چشم فرود
فرود آید باشد و عسای کام فرود
آوخته علاج احیاط است
که تا چهار روز یا هفت روز گذرد
علاج نکند لیکن اگر طبع خشک

44 87

بود روز دوم حفته معتدل
طبع فرود آید و اگر بالقوه علامتها
فالج با علامتها سگته یا بند حال
حفته تیز یا مسهل قوی استقل ^ع
گشند و تا یک هفته گذرد استفرغ
قوی کرده شود بخر غره یا عطسه
علاج نباید کرد و آنرا که علامت
فالج نباشد از سر چهار روز یا پنج
فیقرادهند و از سر یک هفته
حفته تیز استفرغ کنند یا تحت
قوتایا و یا پنج فیقرادهند و کو
رو باه یا گوشت گفتار یا گوشت
خرگور سزد و بکوبند و بر سر و ^س
گردن او ضا د کنند یا روغن زیت
یا بیه روغن و بوند و زونا خشک

و چاشا و سعت را در سر که پزند و
 رو به مهرها کبر در زین مالند
 و خردا سر که سوده بر صلع او
 مالیدن سود دارد و بپوسته لغز
 بوا در دهان دارند و کند و قمر ^{نفل}
 می خایند و زهره کلک با شیر
 زنانه رینه چکانند و عصا
 جگند و عصا مرز نکوش در
 چکانند نافع بود و بکیرند نو
 سه مهر مسنک و نوشا در یک ^{مسنک}
 پوست بچ کبر بچ در مسنک بگویند
 و به پیزند و با سکنکین غرغره
 کنند و تاجها را وزن کنند و هیچ
 دار و دمنه نشاید چکانند ^{کشتن}
 سر کشتن تیانیه دوا خوانند

الوار

و سد ر نیز خوانند و این علقه
 است که چون مردم برای خیزد
 چشم او تار یک شود ویم بود که بپوشد
 و جان نماید که همان کرد او می کرد
 و سبب حاصل این علقه خطی باشد
 اندر خوف دماغ و هر حرکت
 تحارب از آن خط برخیزد و اندک
 منامد دماغ بگرد و بسیار گاه
 باشد که خلط اندر معده بود یا
 اندر رحم یا اندر کوره و مثانه و
 بسبب فشار کت دماغ اثر کنند
 علامت اگر داده اندر خوف
 دماغ باشد و از لازم باشد طاهر
 از عضوی دیگر بر آید نشان
 آفت از عضوی دیگر آید بر و از

حادث کرد در علاج اگر ماده
 اندر تجویف دماغ باشد حبس
 و ایارج فیقر و حب قویا و
 اصطخیقون دهند و اگر فشار
 معده باشد قی فرمایند و از سبب
 معده را بطریق کوشک
 و مصطکی و عود قوت دهند
 عطسه و غرغره فرمایند و
 طعام کشیر تر یا خشک ^{رند} کاردارند
 و اگر ماده صفراوی باشد معده
 را از سبب قی بشراب غوره و شراب
 لیمو و مانند آن قوت دهند و
 اگر دماغ سخت ضعیف باشد با ملا
 و شبانگاه پست جو و اندکی کشیر
 خشک بریان کرده باشد کسر

بهر روز

نیامیزند و لختی روغن کلایا
 روغن بنفشه بر چکانند و بدهند
 و از میوه ها سیب و انیس و امرو
 صوافق بود کا بوس این علت
 است که چون مردم در خواب باشند
 بنار در که چیزی کرا از سینه
 اوست و او را می فشارد و قی
 تنگ می شود و آواز نتواند داد
 و نتواند جنبید و این علت جو
 بسیار و دماغ شود مقله صرع
 یا سکنه باشد علاج اک
 خون غلبه دارد نخست را باید
 زد بر استغراق کردن یا ارج
 فیقر او شحم حنظل و غار یقون و حب
 اصطخیقون یا ارج لو غار یا و

طبخ آفتمون و غذا هرچ اندک
و لطیف تر بود نافع بود تشنج
و کزاز تشنج سه نوع است یکی
الک عصب و عضله عضوی متلی
کرد و عضله هم باز آید و کوتاه
شود و هکذا او زیادت شود بد
سبب آن عضوراد را از تواند کرد
و در دم الک عضله و عصبها از
رطوبت اصله خالی شوند سبب
و تحلیل که شرا از بوی ده باشد سوء
انک در باب صرع گفته امه است
علامت تشنج امتلائی سکار
افتد و تشنج خشک الک اندک از
سراستفراغ سیار علاج
اما علاج تشنج امتلائی مجموع علاج

فالج باشد روغن قسط و روغن
سذاب مالیدن و نمید کردن
بنام سوده و هزار سبند و اندک
طبخ با بونه و شبت و سحر
و بودنه دشیته و اکلیل الملک
نشاندن و بخار شراب بر سنگها
گرم چکانده بینه او رسانیدن
و بگیرند روغن نیت کهنیک
رطل بغدادی صوم یک و قبه
بکدان و یک قبه آب شرفریون
سوده بر افکنند و بپوشند و طبل
گند بران از که بخار شراب بدو
رسانیده بوندان سنگ گرم و تشنج
خشک اندر طبع نبسته و خطی و
رکنج در برک نیلوفر و کول و

برک کدو بسایند و مهرهای
کردن و پشت بروغن بپشت و روغن
کدو جرب دارند و بپخته و ^{خطمی}
کوفته و پخته اندر موم روغن
سرشته بر سر و گردن او می دهند
نم کرم و روغن کدو اندر بنی
جکاسند و کشکاب دهند و روغن
بادام و شکرو شیر خیار و روغن
بادام و شکو آب نار شیرین و روغن
بادام و شکو شوربای مرغ فربه
و علاج کزان مجون علاج ^{شش}
خشک باشد خدرا خفتن و لزان
شدن دست و پای را بتازک
خدرا گویند و مقدمه فالج باشد
علاج فی گردن و حلقه تنیز

دارد

48

و داروی سهل استفرغ کردن
وما الاصول اذ نبار و غن بادام
تلخ و بر طریق علاج فالج رفتن
رعشه لرزیدن دست و پای
بتازی رعشه گویند میران افند
و کسانی که آب سرد و شراب ^{سته}
و بسیار خوند علاج او مجون
علاج فالج باشد و باز ایستادن
شراب و روغن کل مالیدن و
بر سر نهادن بار و غن مود و اندک
سکه صلا و شقیقه کرم
علاج این مجون علاج سرسام کرم
باید کردن قدر حاجت علاج
و شقیقه سرد علاج او مجون
علاج سرسام سرد و علاج سبات

باشد هر دو باب را تا مل کند
 باب ————— دو
 اندر پيازهاي چشم رمد
 آما سر طبقه ملتحمه است لکن از هر
 آنکه پياز آما سر از درد و کراخی و خلیه
 های نباشد همه انواع درد چشم را
 رمد گویند و طبقه ملتحمه ظاهر
 رین است از چشم و کوه او کوشی
 است سبید و جرب با عضله چشم
 آمیخته و همه اجزای چشم بدو بو
 و لحام گرفته و استخوان شک
 بدین سبب این طبقه را ملتحمه خوانند
 و گاه باشد که این آما سر جان باشد
 که حدقه بوسیده شود و بلك
 چشم دشوار هم توان نهاد از عظیم

آما سر و این کودکان را مشترافتند
 علامت درد با سوزش نشان
 ماده صفر باشد و کراخی سرو
 چشم نشان سیاری ماده بود و
 سرخی و تر به نشان غلبه خون
 باشد و اگر سخت سرخی و بلك
 تر به نباشد غلبه صفر باشد
 اگر تری بسیار باشد و سخت سرخی
 نبود نشان غلبه بلغم باشد و اگر
 سرخی و تر به کمتر بود نشان
 ماده سودا باشد علا ج
 اگر نشان غلبه خون ظاهر بود
 رگ قیفا از نند از آن جانب که رمد
 باشد بر طبع نرم کنند آب میوه
 و با قراض بنفشه و احر صبر و

ایارج فیترا و جب قوقامیو
 حب الازهب و اگر نشان علیه صفرا
 باشد استفراغ بطعم هلیله زرد
 و خرما هندی کنند و با الرما
 و اندر چشم نخست شیر درختره
 جکانند یا سبید که خایه مرغ
 بر شیان کافور و شیان اسف
 گشند یا شیر درختره و شیر تره
 نمک رسیده و کباب گوشت تازه
 و زرده خایه مرغ جو شانیله
 بار و عن کل و شست چشم کنند
 و مندد در در بنشانند و سودا را
 و با خر زرده خایه مرغ و آرد
 جو و ابونه و مضمضه بهم بشیند
 وضاد کنند و صبر و صندل

سرخ و شیافط مسا و بویل
 و صمغ وافیوز و قاقیا حراب
 عنب الثعلب و آب کشنی و آب
 کشنیر تر و آب کواک و طبع خشخاش
 سرشته طلی کنند در در صعب
 ساکن کنند و اگر ماده بلغم باشد
 استفراغ با اراج فیترا و غار یقون
 و افتموز و نرید و شحم حظل
 کنند و بطعم هلیله کابی و اگر
 ماده سودا باشد با اراج فیترا
 و افتموز و غار یقون و نمک
 نفطی و مطبوخ افتموز استفراغ
 کنند و مر و عنبر و نت و آب
 حله و لعاب تخم کاهان طلی کنند
 و طبع حله هر جکانند و اگر

ملف دراز کرد و سرخی و آب
 رفتن کم نشود باید دانست که
 اندر طبقات چشم خطها باشد
 توتیا مغسول و نشاسته و اسفیداج
 می باید کشید جز این هیچ
 علاج دیگر صواب نبود و خارش
 و سوزش و دمع را و سبلا برود
 غوره و شیاف سماق کشیدن
 سود دارد خاصه از سرفه
 و حجامت و داروی مسهل و شیاف
 احمر این در آخرها سود دارد
 و کره باده و شراب صرف سبید سو
 دارد طرفه نقطه سرخ باشد
 بر سبیدی چشم که بدید باید سببت
 و مانند آن علاج نخست
 در قفا

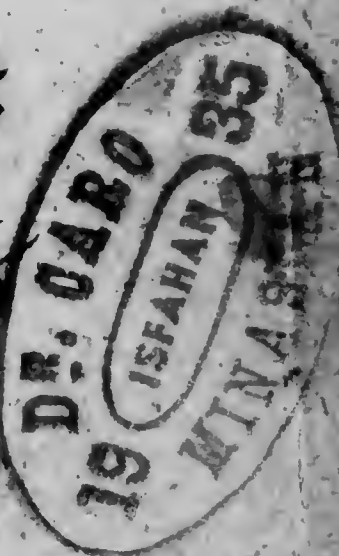
رگ قفقال رند و از گوشت و
 شراب و همه شیرینها برهیز
 فرمایند و کبوتر نجبه بکشند و
 ز پیرا بال و رگ رند و قطره قطره
 خوراک کرم چشم اندر جگانه اند
 و شیر زنان نیز اندر جگانه اند
 و ذریخ آب کشنیر تر سوده
 اندر جگانه سبل این علی است
 که رگهای چشم بر خون شود و خار
 اندر چشم بدید آید و عطسه آید
 و آفتاب تواند دید و از چشم
 بسیار رود علاج رگ قفقال
 ارک میشانی رند و ایارج فیکرا
 بخار دارند و از گوشت و شراب
 و شیرین و سبیر برهیز کنند

و زود غوره و شیان ساق
 کشند و این بند کنند و چشم
 ناستن و سیار لیس و وارند
 تا کردن نیک بود جرب
 این علتی است که چون ملک چشم باز
 کردانی سرخ باشد و هشت
 و ناهموار علاج واقفانند
 و بر کردن حجامت کنند و ملک
 چشم از کنند و بتراشند تا
 مموار شود و زعفران سوده بر
 آن موضع کنند و سه بر غن
 منشر جرب کرده بر ششم
 دهند و بندند و هشت
 ساعت صبر کنند بر نشاندن
 روز دیگر شیان و حمر شیان اخر

کشند یا شیان ساق کلاب سو
 موی فرو بی این علت ظاهر
 بود علاج استفراغ کردن
 بود یا با رج فیترا و حب قوقایا
 و شیان و حمر لیس و سرمه ناسلیقو
 کشیدن و موی فرو بی کنند و
 زهره اگر کسر و زهره برود دیگر
 زهرها با جند پاستر بخون
 کبوتر نجه بپوشند و شیان کنند
 و آب ز هن مردم حل کنند و
 بر آن جایگاه که موی بر کند باشد
 طلی کنند و یک زمان صبر کنند پس
 بشویند قرجه اندر چشم
 علامت درد حلقه و صرار و
 اشک سیار بود و رسیدن چشم

104

نقطه سرخ یا سیاه نقطه
 سید باید علاج او بقصد
 بود و خون بسیار بحد اکثر
 کردن و غذاهای سرد و لطیف
 بخار داشتن جو از سفناخ و
 کدو و کونخیا و مسودشیا
 اضرا کشیدن شیر زنان سود
 سرا که صرازان ساکن نشودشیا
 کند باید بجانند و رفاده بر
 نهادن و بر فوق بستن با از روز
 که بر رفاده ریم بیند بشیاف
 اما با اکسیر بخار داشتن
 فرود آمدن آب چشم سبب
 فرود آمدن آب سردی مزاج
 دماغ باشد علامت بیش چشم



53 105

جیزی چون در خطی و
 نقطه سیاه دیدن بوسته
 و لازم علاج استفراغ بایاج
 فیترا و حب قوایا و از طعنا
 که سرد و تر بود و از جماع و
 شراب و از امتلا بر هی باید
 کرد و از بس استفراغ غرغره که
 رطوبات از دماغ فرود آرد
 بخار داشتن و شیاف مرا رات
 کشیدن و دیگر علاج قلع و
 دست کاری کردن صفت
 شیاف مرا رات بکیرند زهره
 کلنا و زهره ماهی شیم زهره
 بزکوهی و زهره عقاب و زهره
 کبک و زهره باز برابر حشک کرده

و با هر ده مسکن از این زرها
 دو در مسکن فریبوز و دو در ^{مسکن}
 ششم حفظ و یک در مسکن ^{سیکس}
 همه اندر آب یا در باین بر سر شدند
 و شیا ف کنند و اگر بوست
 سیلحه بگویند و بیزد زمر و
 باز هر خرگوش از هر آهو
 بر سر شدند نافع بود شب
 کورک علاج او استغفار غها
 کردن بود با یاج فیکر او حب
 قوتایا و غرغره و بکیند بلبل
 و دار بلبل و قسلا ستار است
 بگویند و بیزند و بچشم اندک
 گشند و قلیه از جگر بن و غار
 آن سود دارد و کباب جگر بن ^{الکر}

آتش دهند و آن آب که از وی
 بدیاید بکیرند و دار بلبل
 تر کنند بن خشک کنند و بگویند
 و بیزند و اندر ^{معه} بچشد
 این علتی است که اشک بوسته
 می آید و گوشه چشم تر باشد
 علاج استغفار با قراض
 بفشده و حب قوتایا حالینوب
 طیارج فیکر با اطر یفل و جک
 سرشته و هر با ملا دانند
 که با به لختی مقام کردن جلال
 عرق کند و برود عود کار
 داشتن و از هر ج اندر و ک
 انکبین و خرما و سیر و بیاز و
 با تکان و خرد و بلبل باشد

برهیز کردن خارش و سوزش
 بلك گوشه چشم استغناء
 با اراج فیترا مرکب با شحم حظل
 وغار یقوز و فیتوز و ننگ
 نعلی و حب قوتایا و غره
 با کامه با اراج فیترا و از
 شیرین و طعاهای تیر و کرم
 برهیز کردن و هر ابلاد آب
 تخم خرده و سکنجبین خوردن
 بکسند علس مقشّر و کل سخ
 و شحم انار ترش هر برابر سزدانند
 کلاب و میخند بر او لند جانک
 بر دیگر چیزها غالب نشود و
 او را چون حصی کنند بر سر آتش و
 بر چشم نهند نیم کرم و بپزند



شیش که بر مژگان در آید علاج
 استغناء با اراج فیترا مرکب
 با شحم حظل و غار یقوز و فیتوز
 و ننگ سندی و حب قوتایا و
 غره با کامه با اراج فیترا
 و بلك چشم را آب شور شست و
 مانی و مپو ریزه و موره کوفته و
 بخته عسل تر می دارند و بر مژگان
 می مالند و یک ثان صبر کنند
 که همه مال شود باز از الله عزوجل
 باب سوم
 اندر پیمان کنایه گوشه گوش
 باید دانست که از حاستها که از
 تعالی مردم را داده است و دیگر
 جانوران را داده و حاسه غیر تر است

110

یکی حس و دُور حس و دُور
آفتی که اندر تن هر دو افتد
خلل آن اندر تن برآید
هر آنکه که حس لمس نباشد جوی
از کرما و سرما و جبرها و دوی
خللند و سوزانند و خوشتر نگاه
ندارد و از آن نگریزد و بدان
هلاک شود و حاسه سمع راه
داشت و خرد آموختن است نه بین
که هر که از مامد کراید سخن کوچه
شود و ناقص و زفان بماند
از هر آنکه سخن شنوده و
آموخته نباشد و بسیار آساید
که نابینا زاید و بافت نامائی همه
جیزهای با موزد و بلاد و سخت

56 111

ذیرک و بیلا باشد و همچنین از
آفت حس ششم و از آفت ذوق و آن
خلل که از آفت حس سمع افتد باشد
از پراکده صیلت حس شنوایی و
دیگر حاستها ظاهر است بدین سبب
بیار حس شنوایی مشترباید داشت
علامت اگر سبب کرب و ماله و فقر
باشد که بماغ برآمده باشد از
هوای گرم ریح اند و سر بهوش
تواند داشت و گاه گاه جگر
شنود و اگر سبب طاره غلیظ
بود بر خلاف این باشد و هیچ
شنود علاج صفرائی را
استفراغ باید با قراض مفشه و با
الزمان اشبیه خشت و بطبخ

هلیله زرد و نجب قویا حالیه
 و رود در زمان اندر کوش جانید
 نیم کرم صفت بگیرند اند
 ترش و شراب بردارند و دانه او
 بیرون کنند و آنرا بادانه یکبار
 دیگر آب کنند و از آب بدیز بپوش
 ناز کنند که دانه بیرون کرده اند
 و اندکی سرکه و کندر و روغن
 کل با آن میزند و بر آتش نهند
 تا قوام گیرد و بکوش اندر بی
 جکانند و هیچ چیز سرده هیچ
 در کوش نشاید جکانند همه نیم گرم
 باید و اگر ماده غلیظ باشد استغراق
 با ارج فیترا و شحم و عا^{المختلط} یقون
 نمک و فیتیموز کنند و نجب

اصطخیقون و روغن سداب
 روغن با بونه و روغن بادام تلخ
 کوهی یا یک قطره زهره کاوانند
 جکانند نیم گرم و شحم حظل اندر
 روغن بادام تلخ بپزد و اندک
 جکانند در کوش علامت
 اگر اندر سرور و بی حرارتی بود
 و با هر دضربان باشد علاج
 ضد قیال بود و استغراق
 با قراض بفشه و حب صبر و
 قویا حالیه و روغن هلیله
 زرد و خرما هندیه و بگیرد
 روغن کل ده همسنگ سرکه
 سی همسنگ سرده و بپوشاند تا سر
 برود و روغن بانداناه قطر قطره

بکوشاند می جکانشد و شیر
 دختر اندر جکانشد و غار طبع
 بفشه بکوشد ساند ز نافع بود
 و اگر هر صعب باشد بکشد افیون
 اشیا فایض و غن کل تسکین
 و قطره سرکه بر افکنند و اندک
 جکانشد و فلونیار و می اشیر
 دختران اندر جکانشد و اگر صرب
 معاودت می کند باید دانست که
 آنجا بشره است باید زانید زان
 تدبیر بگیرند به بطوبیه
 مرغ خانگی یا روغن کبچید
 بکشد ازند و هر ساعت یک قطره
 نیم گرم اندر می جکانشد و بر آن
 یک مان از می کرده اند تا روغن

سیر و زاید و باز اندر می جکانشد
 جود در ساکن شود لعاب تخم
 کاز و حلبه و تخم مروه اندر
 جکانشد با شیر زان یا می شیر
 و جود بخته شود و چیزی پرو
 آید بپخته با نمک زوده اندر کوش
 می نمند تا بال شود بر اندک
 زال سوخته و سوده اندر
 تا خشک شود و کراچ می الاید
 غلیظ باشد یک روستک ز کار
 اندر هفت روستک سنگین ^{عسل}
 حل کنند و اندر می جکانشد تا
 یک قطره زهره کا و یک قطره
 روغن بادام تلخ امخته اندر جکانشد
 و اگر هر سر و رویه حرارتی نبود

سبب در طوبی است و مزاج
 سرد بکیرند سیرجشک و بر
 زیتار و عنبادام تلخ نار و عن
 بداجبیر کنند و اندر جگانه
 و روغن ادمرا احد سدر
 سود دارد و کرابه بناشتا و
 شرابین صرف سود دارد و
 اگر ادره که از سردی بود
 طبرزد و بی بود کمید کنند
 بنک و کاورس کرم کره و گوش
 غار طمع بودند و شمع و سلا
 و من نکوش دارند و اگر دراز
 زخمی و آسیبی باشد کلد شر تانه
 فرغانه نند تاحل شود و اندر
 جگانه نیم کرم در زایل شود
 باذن الله تعالی

باذن الله تعالی خارش گوش و کرم که
 در گوش نولد کند و حیوان
 له بوش اندر شش و
 صبر اندر آب کرم حل کنند و اندر
 جگانه و افسسیر و می اندر
 آب سزند یا اندر عصا نه بوده
 و اندر جگانه و قطر از و مرو
 عصا نه هخت نوت و عصا نه
 ترب و کرک شفتا الو باله که
 سقمونیا اندر جگانه حیوانا
 بکشد و بکیرند شراب انکوس
 دو در مسنک انکیز سه در مسنک
 روغن کل یک در مسنک استید
 دو خایه مرغ سه بیامیزد
 و نیم کرم کنند و بشم آن بلان

ترکشند و بکوشند چنانکه
 و بران کوش اعتدای کنند
 بدست یک ساعت سبکباران بشم
 از کوشن بایند هر که که تواند شد
 باشد اندک کوشن با آن ششم روز این
 باب چهارم
 اندر بازگهای منی بوی یافتن
 علامت آن رسیده غلیظ
 بود سرگرازان باشد و از صلاص
 هیچ خالی نباشد علاج
 استغراق بود با یارچ فیه و قویا
 بر غرغره کردن و عطسه
 و گراندر مفاد منی سده باشد
 شونیز و سرج و بونه
 کوهی هم آمیخته دودی کنند

و پیوسته بخار سرکه به بینی
 رسانند و زهره گند و شحم
 حظل و خرفه سبید را بر کمر
 بپوشند و چند یک عدد
 بروغن زکوش حلا کنند و به بینی
 برکشند کند منی علاج
 اگر ریشی و ناصوب نباشد
 بشراب و محال می شوند
 و به بینی بر می کشند و سعد و سنبل
 و کل سرین و قصب الذبیره کو^{فته}
 و بخته بر می کشند و نافع تر
 جیزی بول خراست بلانجی
 شونید ناسور منی علاج
 بکیرند آن ترش تمام رسیده و بکو^{ند}
 مابوست و بفشارند و آب کشند

120

و سزند تا علیظ شود و اندر سکه
 مسین کنند یک شب از روز و آن
 انار که کوفته باشد و آب کشیده
 دیگران بگویند نرم و او به شیاف
 سازند و بدین آب انار که بخته^{باشند}
 و هم سکه کرده الوده کنند و
 اندر نهند و سوره^{بینه} بال کند
 بیهودنی رنج لیکن روزگار
 دراز تر قرحه اندر بینه
 و روح بینه بعضی خشک باشد و
 بعضی شرها باشد بر ظاهر و
 باطن و بعضی ریشها بلید باشد
 و بعضی بواسیر باشد علاج
 آن خشک بود صوم و غزال معر
 ساق کا و و روغن بنفش و صوم

صاف

121

صافی طلبی می کنند و اکثر باشد
 هلیله زرد و سیه مرغ و روغن
 کل و ماز و هم سرشند و طلک
 می کنند و ریشها بلید را بپوشه
 صابون جی شویند بر سحر و
 زعفران و مرو و ماز و شبکائی و
 زرنیج سرخ برابر کوفته و بخته
 اندر دهند و اگر درد ناک بود سر
 سوخته و اسفنداج و مردار سنگ
 و روغن کل و صوم در هم
 کلاخته و سرشته طلبی کنند و بپوشه
 خوز آمدن از بینه علاج
 عصانه باد روح اعصاب و برک
 خرفه اندکی دافوند چکانند
 و نخست را قفازانند و مقدار آن

خونیق بیرون کنند و طبیعت
 بسبب خایه مرغ بر کنند و بوی
 زرگزازی بر افکنند و در پی
 وی دهند و عصاه کنگر
 اندر جگانه نافع و آن موده است
 و شراب عتاب و طعسیر و باجه
 بساق بخته و بست عدس
 و مانند آن سود دارد
باب — بنجم
 اندر بیمارهای دها و زقان
 و حنجره و حلق و قنبر لب
علاج او بکیزد به مرغ و
 بار و عنکلازند و نشاسته و
 کسر او مازوی کوفته و بخته
 اندر ها و زبانی ناموار شود

و طلی کنند و پوست اندرون
 خایه مرغ بر سر آن دهند و کلار
 چند روز دمیدگی دهان
 علاج او اگر سرخ باشد بخت
 بقصد و حجامت و چهارک مشغول
 شوند بر با استفراغ با الی این
 و طبع هلیله زرد بر مضمضه
 بر ب توت و طبع ساق و عدس
 و کلنار و حب لاس و اگر لاجاب
 بسیار آید اما میا ماب غلبه
 حل کنند و سرکه بر جگانه
 بدان مضمضه کنند و اگر لکونه
 سبید بود حصص اندر سرکه
 بجوشانند و بدان مضمضه کنند
 و باکیامه دمیده که سبید و سرخ را

124

سود دارد و اگر سخت سبید
 باشد نمک سوده یا کبکین بشیند
 و اندر دهان گیرند و نگاه
 دارند چند آنکه تواند پس سنگین
 مضضه کنند و با کاهمه و
 و بلبل و کبانه و عاقه قرچا بگویند
 نرم و در کاهمه کنند و بدان
 مضضه کنند و اگر سیاه بود
 زرنج سرخ و زرد و سود و
 بیاض و زاج و قلع طار و کفک
 دریا و ماز و واققا و انابوست
 کوفته و عخته و یا کبکین شسته
 اند خرقه بپزند و اندر کل
 گیرند و در آتش بپزند تا کل
 بریان شود بر آن کل پیروز کنند

بپزند

دست ۴۵۸

125

۶۳ بحال آن کنند و سویی کار
 دارند از این نوع بگیرند سعد
 مقشکر کوفته و عخته و شراب
 رحانی تر کنند و بشینند و اگر
 کنند و بر تابه که بر آتش بود خشک
 کنند چنانکه سوخته نشود و آنرا
 بگویند و از وی بگیرند یک و قیه
 نمک اندر ای عود خام سه در مسک سمنه مازو
 پنج در مسک حب الاسر و از کوره
 و کبانه و قرقق و خیر و اسنبل
 از هر یکی در مسک همه بگویند
 و میزند و یا میزند و بدان مسا
 کنند و چون خلاوند علت محو بود
 عوض عود و قرقق صندل و بوبل
 کنند و اندکی کافور یا از آن کنند

126

و اگر ناخوشی از معده بود اطهر
 کوچک و شراب افسبیز و صمغ
 صبر و ایاج فیهرا و زرد الو
 خام و بخته بکار دارند و ماء
 الفواکه سود دارد در دندان
 علاج نخست آب سرد و گرم ^{میزند}
 اگر آب سرد ساکن شود فصد
 حجامت کنند و اقراض بفشه
 و حب صبر استفراغ کنند و سیر
 و کلاب مضمضه کنند و برک
 مود غایند بر آن بر زلفان
 بزنند با چهار اینند و عاقر
 فرح و اندکی کافور سوده اندک
 بن دندان مالند و اگر آب گرم
 ساکن شود ایاج فیهرا ^س خمدند

127

در وقت قضا

64

عاقر قرحا و بودنه و سحتر و
 دنداد و کلنا و شحم حظل اندک
 بجوشانند و بدان مضمضه کنند
 و سحر مسا و تریاق اربعه بخورند
 و اندر بزندان نهند و اگر آب
 سرد و گرم ساکن شود بکشد
 کنند کاور سو و نم گرم کرده و بلبل
 و حلتیت و سعدا اندر بزندان
 کنند و تخم بادریز غایند و اگر
 دندان کال باشد سحر مسا و تریاق
 اربعه و تریاق بر آن شویب
 بر آن کرده و با سرکه سوده اندک
 کراوا کنند و اندر بزندان
 کرم باشد تخم کلنا و بر السح
 راستار است و با موم ^{بشیر} کنند

و در دکنند و دهان را بر آستان
 کنند تا در و دیدن را رسد و
 دندانها پاک شود کنگی دندانها
 علاج برک خرمنه بخاید با اطم
 تلخ یا صوم و نمک یا لند سیاه شد
 دندانها بگیرند معده
 هر مسکن جمل چهار در مسکن
 حمامه هر مسکن طرز و خسته
 و ساده هندیه از هر یک دو
 در مسکن بکوبند و مسزند و بلان
 مسواک کنند اما سر زان
 علاج او مجوز علاج دمیکن
 دهان و علاج خناق بوده
 کفیلن و سترقان سفستانان
 دهان را بگیرند و لعاب اسبغول

اگر در دهان
 و لعاب را

و لعاب را نه آبی محرم می کنند
 و اندر دهان گاهی دارند و طعام
 شورایی مرغ فربه و با نجه و مسکه
 و زردی خایه نیم پرست از اند
 ضفدع و زرد آمدن کا
 علاج اگر علامات گرمی ظاهر
 باشد آب عناب شعله آب انار
 ترش و طبع سماق و دل سرخ و
 خربوب و نار بوسه بزنند
 که باز و اندر دهان را بگیرند و
 بلان مضنه می کنند و غرغره
 و آب تخم خرفه و آب کشا و آب
 میوه ها خورند و در و در کل انار
 دارند صفت او بگیرند کلانار
 هشت در مسکن شب یانی چهار

130

در مسکن عفران و در مسکن
 کافور و نوشادر از هر یک یک
 در مسکن بکوبند و سرد و
 ملازه را بدانند و دارند و اگر از
 نباشد را مک و نوشادر و شب
 برابر کوفته و بخته میجو زرد
 کلنار بکار دارند و قسط بانو
 مرد و کوفته و بخته اندر هاء
 الحسل حل کنند و بدان مضمضه
 و غرغره کنند گران زبانی
 سبب آن یا خشکی افراط باشد یا
 تری با فراط و علامت خشکی آن
 که استفرغها با فراط افتاده بود
 یا تبها محرقه بوده باشد یا جیر
 ترش قطع خورده باشد و علا

ان

131

66

تری علامات فالج باشد علاج
 اما آنرا که سبب خشکی باشد شیر
 خر و طبع حله و طبع الجیر
 غرغره باید کرد و مهرها کرد
 و بنا گوش بر و غرغره مالیدن
 آنرا که سبب تری با فراط باشد
 علاج فالج باید کرد و استفراغ
 یا ارج فیترا و قویا و ما
 اصول بکار داشتن و هر روز
 بزبان نوشادر و بلبل و عاق
 قرچا و خردل سوده مالیدن
 اندر او و مختلر بوجه خلق علا
 در خلق سوزش باشد و این دهان
 باخونی رقیق آیمخته بود علاج
 سیرکه و خردل یا سیرکه و طبیعت

132

یا سرکه و نلک غرغره کنند و
 شونیز و خرد اسبانید و بچاق
 اندر دهند و اگر معده ^{منه} خورد
 باشد دار و هاله کم از روده
 بال کنند کار دارند و جوز ^{حمه} دق
 بپوشند بطح ساق و بلوط
 و غیر از غرغره کنند خنای
 علاج او اگر علامات خون ظاهر
 باشد ضد کنند و را از پیرفان
 بکشایند و رساق حجامت کنند
 و روز نخست ترب کوز و لغو
 رمان غرغره کسد صفت
 لعوق مان بکسند انار شیرین
 ترش و هرد و اندر آب بپزند
 و بگویند و بفشارند و آب بکشند

133

67

و شب مانی سوده و مازو و کلنار
 کوفته و بخته بر آب انار بکنند
 و بیا میزند و بقوام آید و اگر
 در دصحب باشد بشیر تازه و شراب
 بپوشند غرغره کنند و روز دق
 آب کشیز تر و مسح غرغره
 کنند یا آب عنب الثعلب یا
 میخته و با غراب یا دیار که حیات
 میخته هر وی حل کرده باشند
 کرده بلغی باشد اصلای
 کار در طمع حلیه و انجیر بکنند
 خمیر ترش و میخته در وی
 حل کنند یا خیار خنبر و بلان
 غرغره کنند و بروغن کاه
 یا خسته غرغره کرد بود دارد و هر

کاه

134

که کشاده شود و دریم باید آب کرم
 و روغن بفتش و روغن کاه و امح
 غرغره کنند تا بال شود پس
 طبع ساق و مانند از بجزی قاص
 غرغره کنند نافع آید ز شال الله تعالی

باب ششم

اندر زکام و نزله و سرفه و
 شوصه و ذات الریه و ذات
 و صیق النفس زکام کرم علامت

از منی آبی رقیق آید و منفذ بینی

لا بی سوزاند علاج شراب

خشخاش دهند و کشکاب اغیار

و سفستان خسته و تخم خشخاش

گرفته و با میخسته شسته با جلا

سود دارد و با قلی سیرکه کرده

»

135

68

دود کرد و ز و صند او شکویرک

سود دود کرد و ز و از سرفه

روز فصد کرد و ز و اگر نزله آید

و ماده سینه فرو آید و سرفه

آرد منشته بر ورده و با قلی

یا اندر کشکاب یا اندر شراب

ز و قای رومی دهند و حب

السعال بر مالدرد هانی دارد

انرا که سرفه نباشد فصد نکند

انرا که زکام و نزله بسیار افتد

استفراغ کنند حب قویا

هر املاد که با به سود دارد

کام سرد و نزله و سرفه علامت

ده که از پی فرو آید علیظ بود

شوار پی فرو آید علاج

کاورس کرم کرده بر سر می
 نهند تا حرارت آن بقعر
 دماغ رسد و سنگها گرم کرده
 اند شراب افکنند تا بخار آن
 به بینی بر کشد و قسط و شوی
 و لادن و عود هر کدام که حا
 بود و دود کنند و تخم گان
 کرده و کوفه با اندک بلبل یا
 نکبین سرشته اندک اندک
 دهند و شونیر سیر که یک ش
 تر کرده و بریان کرده و کوفته
 می بود و هر املا در شراب زوفا
 خورد با معجون زوفا و اندک کشکاب
 انجیر سینه و میوین منقا و تخم
 بادریان می زنند و با آنکبین می خورند

و کلنگین عسل اند شراب زوفا
 سود دارد و سرفه کهن را هر
 باملا در تخم بادریان اند شیر بخوشانند
 تا بقوام آید و بخورند و طعام
 سبوسا و طبع کدرا و غن
 بادام و شکر با عسل با مانید و
 انجیر خشک و کوز مغر سودا
 صفت شراب زوفا نشسته
 تمام بکین میوین منقا و انجیر
 بسنی از هر یکی بیست عدد
 حله و تخم کرفس و تخم بادریان و
 بغشته و سیاه شان و زفای
 خشک زهر یکی پنج در مسند
 مح سوره در مسند را وند
 مدحرج نیم کوفته سه در مسند

فراسون مخ مرستک همه را
 اندر دو مز آب بجوشانند تا
 بنیمه باز آید و با لایند و هر املا
 چهار وقته ماسه مرستک معجون
 زوفا بدهند صفت معجون
 زوفا بگیرند رب السور و رب
 و شان از هر یکی ده مرستک
 قهوانا و بلبل از هر یکی سه مرستک
 مغز بادام تلخ و زرا و اوطرح
 و تخم الخیره از هر یکی پنج
 در مرستک همه کوفه و بخته
 با تلبیز سرشند شرتی از رو
 سه مرستک صفت حب
 سعال کرم رب السور و بلبل
 و تخم ادیان و تخم کرفس و غام
 و تخم زعفران

و شاو سمول و غار یقون از هر یکی
 یک مرستک مغز بادام تلخ
 پنج مرستک با نید هفت مرستک
 سرشند و حب کنند خانک
 رسم باشد و پیوسته اندر دهها
 می دارند را مدن خون سه فرجه علاج
 کل از منی و کل محتوم اندر عصا
 برک حرفه یا اندر عصا برک
 لسان الحمل بی دهند و تخم
 لسان الحمل کوفته مقدار دودر مرستک
 با عصا برک عصا برک حرفه
 می دهند و هر حال که خون
 آمدن آغاز کند ضد کنند
 و ایندکل اندل خون بیرون کنند
 مقدار قوت و کرمخ بال کرده

و شسته اند آب بسیار ببرد
 تا آن آب غلیظ شود و مقدار
 یک درمسنک کند سوده با آن
 بدهند و یک درمسنک غیر مایه
 خرگوش اند آب سرد بدهند
 بسه شربت و سفوف الطین
 و اقراض قهر یا و سرطان
 نهری اند کشکاب سوده دار
 و عذابا بجه بره و حریر از نشاسته
 ضیق النفس علاج او ریاضت
 و برهیدن زهر جهری فزاید
 و از خواب بسیار و شربت سیکلین
 از سرکه زبری یا از سرکه عنصل
 و گاه گاه کشکاب اندکی و میوه
 و مسخته و حب الرشاد گفته

مقدار نیم درمسنک یا انگبین و
 روغن بادام مقدار چهار دنگ
 در او انداخته حرج یا مانید سرشته
 هر املا بدهند و چهار دنگ
 صحراندر آب سذاب حل کرده
 سود دارد و شراب زونای کره
 و معجون زونافا صاف بود و حب
 السعال لرم پوسته اندر دهان
 باید داشت و استفرغ غلبت
 اغار یقوز باید کرد صفت
 او یک پیرند اغار یقوز چهار دنگ
 نیم شحم حنظل و دنگ آب السوف
 نیم درمسنک کشیر نیم دنگ این جمله
 یک شربت کنند نسخه دیگر
 غار یقوز و ترید از هری یک درمسنک

142

رب السوس وایارج فبقرا و فاسیو
 از هر یکی دو ذک شخم حظل و
 از روت و صبر از بی چهار
 ذک شرنی سه در مسنک
 صفت حب السعال رب
 السوس پنج در مسنک بلبل و ^{مانا} ذک
 و مغز ادام پنج از هر یکی دو
 در مسنک حلیت یک در مسنک
 اندر ما العسل بر شند و چنانکه
 ذات الریه و ذات الجنب و شوصه
 و فرق میان هر یکی علاج
 علاج ذات الریه اما شوصه
 باشد علامات تب کرم و تنگی
 نفس و سرخی رخساره و لاری
 اندر سینه و هکذا کفک ذات

143

72

الجنب برسام یعنی اما س عضله
 هلوها سینه و شوصه اما س
 حجاب عضله او باشد اما س
 معالوق جکرا اما س مع الیوس
 اما سبر ز علامت تب کرم و دشوا
 دم زدن و درد خنده علاج
 نخست فصد باید کرد و ما الشعیر
 دادن شرباب مفشه و روغن
 بادام و بران اختصار کردن تا
 چهار روز و چون هشت آغاز کند
 اندر ما الشعیر عتاب و سفستان
 و میبوزدانه سبر و زن کرده
 و انجیر سیته و پنج سوس مجاید
 تحت این مفشه و اگر هشت دشوار
 روکت را شد طمع روفا دهند

بدین صفت عتاب بیت علا
 سفستان عجاہ علا بنفشه هفت
 در مسنک تخم خطی پنج در مسنک
 بخ سوس و بخ خطی از هر یک
 در مسنک میویندانه بیرون کرده
 در مسنک کشک جوده در مسنک
 بنزد جاناک سم است و اشباب
 بنفشه یا اکشاب و شکر و صا
 از پاپونه و آرد جو و بخ خطی و بخ
 سوس و بنفشه و روغن بادام
 و صوم صافی بر آن موضع می
 و غذا سبوسا اشک و روغن
 بادام و استغراغ بطبع عتاب
 الوی سیاه و بنفشه و لسان
 الثور و بخ سوس و بخ خطی و

بدر

سفستان و ترکیب و فلوس جان
 گند باد ————— هفتم
 اندر بیمارهای دل دل گرم علامت
 دل گرم علامت تشنگی و
 خفقان و راحت یافتن از هویت
 خشک و آب سرد علاج اگر
 علامت خوز بیند از دست
 راک اسلیق زنند و شراب تاشه
 ترنج و شراب سیب ترش و آب انار
 ترش و شیرین و آب حار ترش و شراب
 صندل و قرص کافور می دهند
 و صندل و کلاب و کافور
 عصا کب و سب سسه بر می دهند
 و بپزند و صندل و کافور و کلاب
 آلوده بوشند و شرابها و ادراس

146

همه با اندکی زعفران و لسان الثور
سازند و اگر تب نبود و غش
سود دارد خاصه بالندی طباشیر
و کل ارمنی و کشیر خشک آبیخته
سردی مزاج دل علاما ناک
مجموز نکا رو باشد و نازی
رومق از وی رفته بود و کرانی
و کاهلی اندر خلاوند شیرین بایک
بود علاج شراب رحمانی
معتدل مسه و دوا المسک و
مشرو و بطوس و تریاق بزرک
و مبدل المزاج و انوش در و کار
دازند و کوارش عنبر موافق باشد
و اگر تری غلبه دارد نخست
فرمایند با مسهل دهند پس این

فصل
در
تب

147

74

دیگر شرابها دهند خشی مزاج
دل علامت او خشکی باشد
و تشنگی و بی خوابی و لاغر
شدن و بی طاقتی اندر حرکات
و سرفه خشک و بجموز نکا
اندکی غبار و دود علاج او
مجموز علاج دق باشد شیرخرو
گشکاب و آب انار شیرین همه با
روغن بادام می دهند و روغن
سمن و روغن محزکرو و اندر
سینه و کلهوها می مالند و اندر
آبزن ساند حسانک اندر علاج
دق یاد کرده آید از شا الله عزوجل
باب هشتم اندر
بیماریهای معده معده کرم

علا مت او تشنه
 بود و راحت یافتن از شریت خلد
 علاج اگر اندر معده باشد
 یه کدایب کرم و سکنبیر و کشکاب
 با سکنجبین و از برفی سکنکین
 سفر جلی دهند و شراب انار و
 شراب بجموح و شراب لمبو و شراب
 ترشده ترنج و شراب صندل و اگر
 ماده اندر قعر معده بود و
 دشوار بتواند کرد استفراغ
 کنند بطبع هلیله یا حب صبر
 یا ایارج فیترا و هلیله زرد
 را ستنا است بهم سرشته مقلد
 دود در مسنک سود دارد و ما
 الرمانین سخت موافق بود خاصه

بمهر

باشیر خشت معده شرح علامت
 او که سنگی زود ازود بود و آروغ
 ترش و ادها اندر شکم و با بودن
 شکی علاج اگر اندر معده
 کرانی باشد قی کند بطبع سیب و
 سکنبیر عسل و مانند آن پس خلد
 گرت ایارج فیترا خود و اگر
 با استفراغ قوی تر آید حب ^{اصططاب} تحقیق
 دهند و هر املا دما الاصول
 بار و غنیا دام لح و کل انکین که
 ماعود و قنفط و مصطکی سرشته
 باشند یا مجونها اگر مر جوی
 و فلا فانی و سحرما و ملا دنفون
 و زنجبیل برورده و مشرود
 بطورود و المسک و تریاق برک

این همه معجونها از سر استغفار
 بخار دارند و مسه و کوارش عود
 و اقراص الورد سود دارد صفت
 اقراص الورد بکیرند کل سرخ
 سه که مسند عود خام و مصطکی
 و سنبل و ادھر و سلنجه و دان
 و افسسین و بچه از هر یکی
 در مسند که را بکوند و میزند
 و شراب کهن بپوشند و اقرا
 کنند از یک مقال هر با ملاد
 یک قرص با کلنگین بپوشند
 و اندر طبع انیسون بدهند و
 صمدی از سعد و سنبل و
 مصطکی و قصبه لندی و ادھر
 و افسسین شراب عصا که ای

بزرگ

سرشند و بر معده می دهند
 و اگر خفت دار و هار با شراب
 رکافی تر کنند و ای را با آتش
 راز کنند و دار و هار لگوسان
 سرشند و کرم بر معده دهند
 سخت صواب شد و روغن
 مصطکی بالید ز سود دار ده
 ضعیف قوت و سقوط شهوت طبع
 هر با ملاد را صفت که را با ملاد
 و ترنج برورده و زنجبیل برورده
 کار داشتن و اندر طعامها کس
 بسرکه و بیاز بسرکه برورده و
 بسرکه و شلغم بسرکه شهوت را
 بجنباند و شراب بودنه که
 باب اندر ترش کنند و سنگین

معدله و اندر

سفر جلی و مست جو اندکی سرکه
و آب شهوت محرور را چنانکه
وماهی آبه شهوت بیدارد و بوی
بره بران و بوی مرغ بران کرم
و بوی نان خاکی کرم شهوت بیدار
آرد و گاه باشد که ایاج فقیر
سود دارد شهوت کلی این علت
است که مردم را هر ساعت
بطعام حاجت آید و سبب او اند
مشتزها سردی معده باشد
و علامت و علاج او یاد کرده
آمده است و باشد که سبب او
بسیار سودا بود که معده بر آید
علاج او فصد اسلیم و اسلیم
باشد و کوارش خونی که دارد شستن

در معده

و استفراغ و دیگر علاجه را باب
علاج مایه خولیا باید جست و باشد
که سبب سردی معده زله دماغ
باشد و علاج او ایاج فقیر او
حب قوتا یا و علاج زله باشد
چنانکه اندر جایگاه او یاد کرده
آمده است جوع البقر این علت
بیشتر از بس شهوت کلی افتد
و جوع البقر از گهران گویند که
این علت کا و را بسیار افتد و این
کبر سینه همه اندامها باشد چنانکه
اندامها بخدا حاجت مند باشند
و معده غذا نخواهد علامت
خست شهوت کلی و اسهال بوده
باشد و سبب اسهال کماهی

کشته و قوت ساقط شده و
 گاه گاه غشی افتد و گاه باشد که
 سبب عشی لعم رحاحی باشد که
 بر فم معده کرایه کند و مزاج
 آن سیاه کند و قوت جاذبه را بطر
 اسر حار کار دارد و شهب
 باطل کند و بدان سبب اندامها ک
 بماند و قوت ساقط شود و علاج
 مشکل گردد از کهر انک مسقه
 معده حاجت آید و با استفراغ
 وضعف قوت از استفراغ باز
 دارد و این علت مردم سرد مزاج
 را و کسانی را افتد که اندر سرماها
 سفر کنند علاج قوت را
 بواللهم و ناز که اندر شراب بحالتی

از

شرید کرده بوند و بویها خوش چون
 بوی سیب و آبی و بوی عود و
 مشک و بوی مرغ بریان و به بران
 و بوی نان خانگی کرمز کار دارند
 بدیند بپیر هم شهوت بدید آید
 و هم قوت بر جای ماند و شراب
 رحانی که اندک بپزه در وی
 افکنند باشند با حلاوت
 اگر حرارتی حادث شود بوی
 کلاب و کل و کافور سود دارد
 و ما اللهم و ناز اندر شراب شرید
 کرده سود دارد و قوت در حد
 و اگر عشی افتد او را بیدار کنند و
 بخساره شکند و صوی صدع
 او بکسند و سفالی بر زان بام

156

بپفکنند و بشکنند و آواز بدو
 رسد و با و ازها قوی چون آواز
 طبل و بوق که ناگاه بزنند و او را بیدار
 بیدار کنند و چون بیدار شود
 ما اللحم اندک شراب بخانی
 در حلق او بجانند و صمدی از
 لادن و سکه سعد و سنبک
 مصطکی و عود و عبر و اب و
 رواب سب ای رمعه او
 نهند آن روی دل خود ز
 غیری سب آن خطها بداشد
 اندک و علاج قیاید و
 ارج فیترا بخا باید داشت
 و شراب فسمین و هر املا
 مقدار به مصطکی و زیره و انگو

157

79

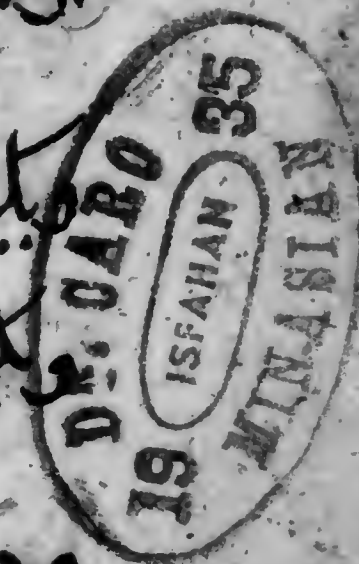
نخایند و اکلشکر خمرند و از سر
 طعم از نیز لخته نخایند به کلشکر
 و اگر این عارض از آن استن را افد
 او را به شاید فرمود مکر خود
 به افتد یا باسانی به تواند کرد
 و از سر به معده را بکوارش عود
 و مسه قوت دهند فواف
 امتلا بی علامت آنج سبب و
 ماده غلیظ باشد اندر هم معده
 عادتها و تدبیرها داشته برا
 کوای دهند علاج قیاید
 کرد بر ماهی شور و ترب و
 لوبای سرخ و سکنبین عسل
 و طبع سبب و از سر به انگران
 و جد ستر نوید زو کنند

وراسن و زیره و ناختوا و ستر
 و بودنه خاییدن و اندر طحاما
 بخار داشتن و معده را با یاج
 فیترا پاک داشتن بر آن زله
 قی کرده باشد و از بر یاج کتو
 و ملاد بقون و تریاق از بعه
 و سحر با سود دارد فواق ^{خشک}
 علامت فواق خشک از بس
 استفراغ بسیار افتاد چون
 بی با واط و اسهال با واط و از
 بر هیضه و از بس نفط و از
 بر جماع بسیار و مانند آن علاج
 شیرازه و کشاد با روغن ادام
 خوردن و صا دی از سفشه و
 خطبه و بیه مرغ و روغن بفش

و صوم صافی بر مهرها گذرد
 بر معده نهادن و مفاصل برو
 بفش جرب کردن و مالیدن
 و خایه مرغ نم رشت و کساب
 غلیظ بار و غر ادام و شکر
 منش کشتن و بی بسیار اگر سبب
 صفرائی باشد تلخی دهان و
 تشنگی پوسته باشد و اگر ماده
 بلغمی باشد دهان آب شود و مزه
 دهان ناخوش باشد علاج اگر
 ماده صفرا باشد بی قیله کردن
 بسکنکین و آب کرم و طبع
 و کرمی تواند کرد یا یاج فیترا
 و سقمونیایداد و از بس استفراغ
 آب انار ترش و شیرین دزد و شراب

160

غوره و صا دی از صند او کلا
 و سگ و کل سرخ و کافور و آب
 سب و امرو و درانی و آب
 مورد بر نم معده نهادن و اگر
 ماده لمغی باشد قی فرماید و اباج
 فیترا سکنکین عسل شسته
 دهند بر شراب بودند و
 مسه کار دارند و بوست
 مرغ الی اندرون سکنان بود
 از سکنک جدا کنند و بشویند
 و بیکان مان بپزند و خشک شود
 و بگویند و میزند و اب صلی
 و حذر موا بر بر و قدری شکر
 سفوف کنند و بخورند و بخور
 را سکنان یا کل سرخ و شکر دهند



161

81

هیضه هرگاه که حیران
 ساینده طعام اندر معده قنیه
 می شود معده را بقی مالید کرد
 و کره دشت و افند معده و اگر
 دارند و روغن مصطکی کرم
 کره طلی می کنند و بوست
 سمور و مانند او بر معده
 بوشند و کلف خواب کنند
 و هیچ طعام نخورند و بر کر سینه
 مکنی و اراض عود کار دارند
 و مردم محسوس و صا دی از صند
 و کل و مورد و ل و سیب و کافور
 بر معده نهاد و بران از کره
 کره باشد صا دی از اردجو
 نان خشک آب کرل مورد و آب سرکه

سرشته بر خند و ناز خشک
 سرشته صمدی نیک است و آب
 انار و آب سیب ترش کوی و آب
 ترش سود دارد و اسراف هیضه
 را اقرص کند و اقرص را
 و اقرص حب الحس را دارد و
 من فلونار و می داد در حال
 باز داشت صفت اقرص
 عود بکیزند قرنفل و کبابه
 از هر یکی یک درم سنک مصطی
 و سنبل از هر یکی نیم درم سنک
 عود خام چهار درم سنک شکر
 خرد و زن همه سرشته که متقال
 اسراب سب یا کلسا که
 صفت اقرص را سب خواب
 ارد

ارد و هیضه را سالن کند بکیزند
 قرنفل و درم سنک قرقه یک
 درم سنک را سزد و درم سنک
 مصطی درم سنک و نیم افیون
 پوست ع لاج از هر یکی
 و نیم این جمله را اقرص کنند
 شربت بود اما سر معده
 اما سر معده شتر از غلبه خون
 باشد از صفرا علامت
 تب کرم و در شیت ز ناز و منش
 کشتن و اگر صفرا غالب تر بود
 دهان تلخ بود و تشنگی صعب
 علاج اگر خونی باشد خست
 با سلیق زنند و آب انار دهند
 و صمدی از صندل و بول و ای

وسب و آب مورد و تراشه کدو
 تر و برک خرفه و کوک و کشنار
 دهند و عذابان گیرند و در کشکا
 اقتصار کنند و آب با شراب بپخته و
 شراب نیلوفر و شراب انار
 دهند و از سر چهار روز آب
 کشنا آب عنب الثعلب دهند
 جوشانیده و صافی کرده و چهار
 ده مسک فلوس خار جنبه و
 حل کرده و یک حبه زعفران
 و از سر هفت روز آب کرفس و
 آب بادان با این شربت بامیزند
 و اگر طبع نرم باشد جای فلوس
 حیا جنبه و صطاس سرد دهند
 و صباد از سر هفت روز از بپخته

و

و خطی و آرد جو و برک عنب الثعلب
 و ابونه و مح سوسر و اکلیل الملک
 سارنداموم و روغن سرشته
 و لحیه زعفران ترکیب کرده و
 با خرمادر حله و لعاب تخم
 کتان و سنبل و سعد زیاده کنند
 و اگر آماش کهن کرد داند صداد
 مقل و استق و تخم کرنب و مصطکی
 و حب لمان زیاده کنند و او را
 سنبل دهند و منور و هزار ماش
 معشر سازند و حسوا را زارد بایند
 و سبوساب صفت او را
 سنبل بگیرد قحاح ادھر و سلحه و
 سنبل و کل سرخ و روید حینه
 و صباد از سر هفت روز از هر یک

در مسنک مصطکی و در مسنک
اسویک در مسنک شربت اشتغال
امیخته با اکل انکبین و اگر حاجت
آید سزایدن آمار القرب زایل
شده باشد و هر سالتر شده و اما
ماند شیرازه می دهند هر سال
و طبع الخیر و لعاب کمان
و لعاب حلبه از هر یکی در مسنک
بهم آمیخته و چهار در مسنک غیر
ترش و دودا لسنک عفران و
دودا لک صبر روی حل کنند
و اگر هنوز تب می آید خمیر ترش و
فلوس خار جنب بر آب گرم
می دهند و بجای آب جلاب
و هرگاه که مخته شود و سر

دریم بدیداید و آمار فرو نشیند
ما العسل و جلاب می دهند
و جوز آل شود بکیرند کنند و
در آلا حویز از هر یکی در مسنک
کل سرخ و کلنار و قهرا از
هر یکی و در مسنک کل ان می
سه در مسنک کوفته و بخته سر
لک مقال اب سیب و اب ای
امیخته بترها که اندر معده بید
آید علامت تشنه صعب باشد
و دهان نیز دمیده شود علاج
هرابلا دود و غ ترش سرد کنند
و یک در مسنک طاسیر و یک در مسنک
سراخاض را می دهند و علاجه
دیگر همچون علاج دهان باشد تا ملل

باب —————
 انواع اسهال اسهال صفراوی
 علامت او تشنگی و حرارت
 براز رقیق و زرد باشد که
 باید علاج اقراص طیار
 آب آبی دهند هر ملا و
 شبانگاه و اسبغون براز کرده
 و کلار مین و صمغ عربی بر آب
 آبی و آب سرد و اگر تب باشد
 دوغ ترش الوده اطاسیر و
 بز الحاضر از هر یکی یک درمستک
 و غذا علی مقشر انداخته
 سه مار و آب زوی و بخت چهارم
 باب غوره با آب زردانک ترش
 کرده و حر و مؤخر ادام بران

کرده

کرده و با بخت سماق بخته و قرص
 طباسیر نافع بود بدین صفت
 بکیزند کل سرخ و طباسیر و
 سماق از هر یکی پنج درمستک تخم
 حاضر بران کرده و درمستک
 کلنار و تخم خرمه بران کرده ان
 هر یکی سه درمستک صمغ بران
 هشت درمستک بکوبند و بینند
 و بران انداخته اسهال صفرا و بلغم
 علامت صفرا و بلغم اندر راز
 بدید باشد علاج بکیزند
 سماق و حب الاس و کرماز و وسک
 از هر یکی یک درمستک هلیله زرد
 پنج درمستک هم کوفته و بخته
 الرشاد نال کوفته دو درمستک و نیم

شریت دو در مسنگ اشراب
 صود با شراب آبی بامیه
 و دو در مسنگ تخم لسان الحمل
 و یک در مسنگ اسبوز هر دو
 بران کرده نار بوس کوفته
 و حخته نیم در مسنگ دم الا حق
 نیم در مسنگ بزرگ شربت بود
 اندر آب ران مالدر آب هندی
 بدهند اسهال بلغمی
 علامات اندر بران بدید باشد
 علاج دو در مسنگ حب لک
 بران کرد مالکونه با آب کرم
 بدهند و تخم خشخاش سبید
 و کدیران هر یکی استار است
 نرم بکوند و مقدار یک کف اشرا

در

86

تخم کرفس و مخمر تخم خیار و خیار
 بادرنیک و حب لک و حبر الیهود
 دهند و معجون عقیق مقدار
 دو در مسنگ آب تخمها بدهند و آب
 ترب کوفته و مشارده مقدار
 در مسنگ در مسنگ شیراز
 آمیخته سه روز بدهند مثانه را از
 ریکال کند حبر مثانه علامت
 بیرون آید بولاد عاده باشد
 و رسوب بول همچون سیوس باشد
 علاج کسکاب و روغن ادام
 دادن و لعاب انه آبی اشیران
 و روغن کل حخته کردن و اطلیل
 اندر جدا نیدن و طعام نرم و جز
 خوردن و مرق علامت هرگاه که

بشت بان خسب بجای آن شود و
 قراق کند روده فرو دامه باشد
 و اگر بی قراق باز شود بیه که آنرا
 شرب گویند فرو دامه باشد علاج
 از حرکات و کارها سخت هرگز
 باید کرد خاصه از سب طعام و آواز
 بلند و جینج که از رندارد و آن
 موضع را بسته دارد و اگر بدشوار
 باز جای می شود سب حته نیم گرم
 بر کنند و آنجا بر هم بسانند و چون
 بجای آن شود این صادر کنند
 بکیزد کوز سر و سعد و مازو
 و ناز بوست و مرز نکوش و کند
 ناخواه و سوش کفش که از همه برابر
 کوفه و مخته اند سر شمشیر ماهی
 که کوفه را

کداخته سر شدند و بر نوبه
 گن طلی کنند و رکهند و بندند
 و بگذارند تا خود بیفتد و دیگران
 بر کنند تا سخت شود و از طحا
 با دناک مبیوه نذر هرگز کنند و
 کوفه کار دارند اما سر قضیب و
 خایه علاج اگر حرارتی باشد
 را با اسلیق زنند و طبل و آرد جو
 آب کشنیر و آب کشناری
 کنند و اگر حرارت نباشد و صلب
 بود آرد با قلی و حله و ابونه و بیه
 مرغ و بیه بطا اند میخته خون
 حیض کنند و رکهند و اکلیل الملک
 و آرد کدوم و زردی خایه بخته
 هم اند میخته حیض کنند و رکهند

اگر در دهن
 از دنا و در
 دوزخ و در
 داس و در
 داس و در

اگر در دهن
 از دنا و در
 دوزخ و در
 داس و در
 داس و در

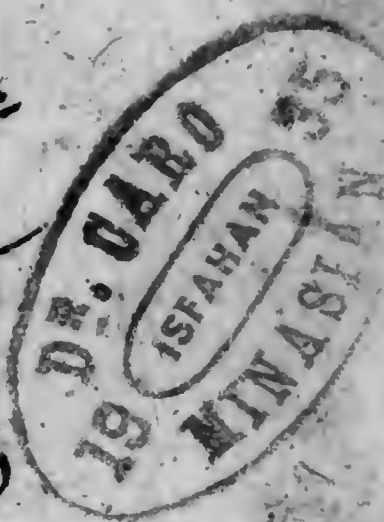
وضادها که در کتاب خبیثه است
 اندر علاج آمارستان اندرین باب
 سود دارد که کار دار در ریش
 قضیب و خایه قی کنند و در اسلیق
 زند و از طعامها تیز بر گیرند
 و ضمیر و کندر و عنبر و کنگار
 و مرد اسنگ کوفته و بخته بری
 برا کنند خارش قضیب و خایه
 علاج قی و فصد اسلیق بود و
 از حبیبها تیز بر گیر کردن
 و بر و گرا خا حجامت کردن
 از دهنه را فکند و اسنان بر که
 ترک کرده هر روز اندر که بایه بای
 می شویند و همچنین کل سرکه ترکه
 بشویند و اگر سوزاندر و غن کل

بیش

زند از آن جانب که مرد باشد و سر
 حکم دهند بر دار و هاسهل
 و اگر سهیل دفع تواریخ چون اند
 قار و نهضید بای دفع کنند
 و موضع در دهند را در آب سرد
 اگر یا قار دهند تا در پی ارامد
 و داروی سهیل اسود مجاز و ساجی
 و قطور یوز دهند هر سه اماح
 مشاهد واجب که اماح صیت
 سوم مجاز است که خلط سرد را از
 مفاصل دفع کند و منفذها و کها
 را قوت دهد تا خلط دیگر اندر آن
 منفذ کند بتواند کرد و مفاصل
 باز بتواند راحت و بیشتری دارو
 اگر چه خلط را دفع کنند منفذها را

سوم

کشاده بگذارند و اخلاط دیگر هر
 انداز منافع بجای از شوند لکن
 سورخان از خاصیت معده
 زیان دارد بر او را بادار و هابکار
 باید داشت که معده را قوت دهند
 جوزیره و زنجبیل و لبل و صبر
 و اسفمنونا باید داد تا اسهال افت
 باشد و بسیار خوردن سنگ
 عسلها را سخت کند بدین سبب هرگاه
 که از وجع بسیار خورده شود
 لازم باید داشت نعوم و روغن و بیه
 بطویه مسخ و طاندان و از بس
 داروی سهل ادرار بول مشغول
 باید شد با ماده او جامع المفاصل از
 رگها پاک کند اما دارو منهل را ترکیب



خان باید کرد که صفر او بلغم را دفع
 کند چه اگر استفراغ بلغم بها کند
 در حال سودمند باشد لکن دیگران
 صفر را بجنبند و رطوبتی دیگر
 را بگذارند و بدان عضو بازارد
 صفت سهلی نافع سورخان
 و بوریدان از هر یکی که در مسند
 ماهی زهره دو دانگ است و مسند
 و نیم زنجبیل و زیره که گاهی و سقمونی
 از هر یکی دانه نیم مقلد الکی کند
 چنانکه سم است و بدهند و این جمله
 یک شربت باشد اندر در وقت دهند
 صفت سهلی دیگر سورخان
 هلیله زرد و زردبار هر یکی چهار
 دانه شحم حنظل و سقمونی از هر یکی

بهر سه

178

دانه نیم مصطکی و انسوز و مقلان
 هر یکی دانه کثیرانیم در آب
 جگشند و صا د بخست رادع بر کنند
 بر مرکب بر محل صفت صا
 رادع بگیرند طلب از القطونا
 و بر که بر کنند و بر کنند با بکیر
 ساق و نار بوست و بست جو و بشا
 بر شدند و بر کنند و اگر ^{سخت} در
 باشد بگیرند افیون و زعفران
 برابر و بشیر بایند و با موم رو
 بر شدند و طبل کنند و لویا در آب
 بپزند و بگویند و صا در کنند خلیل
 کند و در دمنشاد و اما سر سرد
 او جاع مفاصل و نفوس سرد
 علامه اول آن بود که از موضع هم
 رند

179

90

رند همه تن و ذ و گرم نباشد و لانی
 کند علاج قی فرمایند و مالاصول
 دهند و غنای دایم لایح با رو غن
 بدانجیر و کلنگین و استغفار
 کنند حب سورخا و رو و حب
 سطرچ و حب سن و طعاهر
 خود آب دهند و شورای کفشک
 و صا از این نوع سازند گیرند
 خض و شراب و رو غنیت
 بپایند و طبل کنند و اگر حاجتاید
 اشق و خض را کنند و اجماله محلل
 اید فرمودن رو غن و سن و با رو غن
 یا سمن بپایند و طبل کنند و سر
 ضار به نافع بود و مقل و جاو
 و به لایخته صا دی محلل است

180

عرق النساء علامت آن بوده که
 درد آن سرین از آن و تا قدم رود
 آید علاج او همچون علاج اوجاع
 مفاصل و نفتر باشد یعنی کردن
 طعام کمتر خوردن و از بس طعام
 حرکت ناکردن و هر بامداد ^{صت} _{ند}
 کردن و خلاوندان علت را و خلا
 اوجاع مفاصل و نفتر را شراب
 نشاید خوردن و هرگاه که شفا یابند
 اجمهار فصل سال بروی نگذرد ^{مت} _{مت} سال
 شراب خوردن معاودت نماید کرد
 دوائی دوائی رگها غلیظ باشد
 که بر ساق بدید آید و سبب از ابتلائی
 رگها باشد و فراخ شدن آن و طعام
 غلیظ خوردن و از بس طعام حرکت

کردن

181

91

کردن و این علت حال از آن و سگان
 بیشتر افتد علاج قوی نمایند
 بداروهای که سودا و بلغم را از بدن
 رگها سلب میزنند و استنفاع بماند
 الحزن و مطبوع افشیمون و مانند آن
 کنند و هر هفته ایارج فیقل
 و غار یقون و افشیمون و حجار مینه
 ترکیب کرده بدهند و از بس طعام
 خوردن حرکت نکند اما الفیل
 این علتی است که سبب او همچون سبب ^{دوای} _{دوای}
 باشد قدم و ساق بای غلیظ گردد
 همچون ساق بیل لکن مادت این علت
 برخلاف مادت دوائی باشد از هر
 انکاد مادت دوائی عفر باشد و جو
 عفر باشد بریش نکرده و مادت

182

علت از عفونت خالی نباشد و پیش
 کرد علاج اما علاج این علت
 همچون علاج دوائی باشد و بسوزان
 که استفراغها کرده باشند ^{کستر} خا
 جوب کرب و جوب کز و آرد حلبه
 و سرکیزن و تخم ترب و تخم حیر
 کوفه و روغن زیت سرشته طلای کنند
 مقالنت سوم اند
 تب و حصه و ابله و مانند آن
 بیاید است که تب حرارتی غریب
 است که اندر دل را فروزد و با هوای
 که هر خوف دل است که اطباء آنرا
 روح گویند برآمیزد و با خون اندر
 رگها بگذرد و اندر همه تن برآید شود
 و همه تن را گرم کند و حال که مضر

183
 92
 آن اندر فعلها طبعی بدید و فعلها
 طبعی شهوت طعام و شراب است
 و هضم از وقت برخاستن نشستن
 و رفتن و خفتن و غیر از آنرا رفتن
 و کساریدن تب جنان باشد که ماده
 فروخته اندر تن برآید و حرارت
 غریزی از هضم آن عاجز آید و آنرا
 ماده بخاری بدید و روح را
 اندر سرایها غلیظ کند تا بدان سبب
 بدشواری گذر تواند کرد و بدشواری
 دم تواند زد اما از سبب گرم شود
 و گرمی آنرا باز دهد و از دل
 سرایها باز آید و اندر همه تن برآید
 شود تب بدید از هرگاه
 که سوا المزاج گرم اندر عضو بدید
 آید

184

سراش و روح از عضو و حوی
 از آن گرم کند و این حالت باین عضو
 باشد و از هر آنکه سر این از دل
 رسته است هرگاه که روح و
 شر این عضو گرم شوند گرمی
 آن اندک اندک باین باز دهد و هوای
 اندر خوف دل است آن حرارت
 غریب و آن سوا المناج را قبول
 باز از آن هم اندر شر اینها بجهت باز
 دهد و گرم کند بدین سبب دل
 بمخالف مبادا حرارت غریبی است
 مبادا حرارت غریب گردد و آن
 هر این گفته اند تب حرارتی
 غریب است که اندر بدن را فروز
 و بار روح و خور که اندر شر اینها است

اندر این

185

93

اندر همه تن بر آید که شود و هرگاه
 که تن از اخلاط بدیا که شد تب را رفته
 آید و طبیبان آن را حمی می گویند
 و اگر اندر تن خلطی باشد و حرارت
 اندر از آن برد تبی که بدان خلط
 منسوب بود تواند کرد و کسارید
 تب جان باشد که بخار از ماده هوای
 در آن که روح است و خوراک که
 اندر شر اینها است غلیظ و گرم کرده
 باشد و تب آورده میل بر طاهر تن
 کند و از هر آنکه گرم باشد لطیف
 گردد و تحلیل پذیرد تب کسانند
 شود و انواع تبها که از عفون^ط اخلا
 باشند چهار نوع بودند از جهت^ط اخلا
 چهار است بلغم و خور و صفرا و سودا

186

للاز که از آن عفونت اخلاط
 مالدروزن لها باشد بیرون
 رها انواع بها هشت نوع کرد
 چهار آنک اخلاط المروزن لها
 عفون زد و چهار آنک بیرون
 رها و از این بهار با آنکه بکرب
 افتد و انواع از بسیار شود و
 این معنی را شرح از کتاب خویه
 خواند مشاهی اید جست حق
 بوم علامت اندر بیت کسر و
 کرانی و کسل و هر دها جنات الم
 دیگرتها باشد هیچ نباشد و اگر
 صناعی و تفسیری باشد لازم
 و قوی نبود و حال قار و سر و
 خوب باشد علاج هرگاه است



187

94

فان شود در آخر تب آید و کرمه
 خوش و آب فاتر صواب باشد و زودتر
 تدبیر غذا باید کرد و در فوج و برغاه
 بکشت جو و اسفناج و غوره و ملک و
 و مانند آن تب دو بسیار بود که
 محرم بود و باز کرد و تبهای دیگر
 بسبب زنی مکه و تخلیط بیماری و
 طیب بدق باز کرد و دوا باشد که تب
 دواست و بدید آید و علامت آن تب
 باشد و دقیق و متواتر و ضعیف و
 موضع رک و حول آن کرم تر
 جای دیگر بود و مازاد است
 اگر نبات و چشمها دور اند شود
 بیش از آن کشیده شود و کفها
 برافرازد و بینی بارک شود و مژگان

رنگ روی ببرد و هرگز که
غذا خورده شود از پس یک کپا
خدا رت تب ظاهر گردد و
در این درست ترین شالیت علاج
ناوقت بر جای باشد و استخوانها
بر گوشت پوشیده باشد
و ذبول ظاهر نبوده باشد امید
وارتر باشد و اما هوای خنک
و بستر بیا رخنه باید داشت
و کمربا به خوش آب فایز و
روغن سالیدن شود
بسیار دانه را در

در بزرگان

و شیر زان را شیر خردا در و
ندامها حوشیدن و شراب خشناس
و کسکاب هر کدوی تر و سطران
مخته با سندان و عنبادام و شکو
شب شراب اسبغوا در و اندر
کسکاب از سر کسکاب قرص کافور
و شراب صندک در و عذاه
تری فرا بده باید چون قلیه کدو
علیه خیار و اسفناخ و ماهی تانه
کوچک و خایه مرغ نیم شستن و منوره
کشاکش و ماش مقشروا بجه اندر
مخته و دوغ مانه و مانندان و
بفشته و غلوفرو بر یک بد شسته
و کل تانه و شاهسیرم سرد کرده
و مپوها خوش بوی بیشتر و نهاده

باشند

190

و بوی آن بوی می رسد و اندوه و
 حشم از وی دور دارند و آب کدو
 و آب خربزه هندیه و آب خارشتر
 و آب بارشیرین باد و عناب دام هر
 بامدادی دهند تب مطبقه
 سبب این تب اعفونت خون باشد که
 و بسیار به خون علامت رنگ
 روی و رنگ چشم سرخ بود و
 بر خاسته و بر شک و مزه دهان
 شیرین و حرارت تب حار باشد
 بلذع همچون حرارت کسی که از آب به
 بیرون آید علاج فصل باید کرد
 و خون مسلخی و او هر خود قوت و
 عمر فصل سال بیرون کردن و
 سیران چند روز استیلاج کردن
 و لکن

191

96

و تسکین دادن بسکنجین ساده
 تب حقه سبب این تب اعفونت ضعیفی
 سوخته باشد دارند و درون رگها
 همه با آرد اندرون رگهای که نزدیک
 دل و جگر و فم و معده باشد یا
 عفونت بلغی شور باشد که بصفرا
 آمیخته باشد و قود بلغی شور از
 رطوبتی رقیق باشد که صفرا
 آنرا کم کند علامتها حرارت این
 تب لازم باشد و باطن سوزان
 ظاهر باشد و تشنگی عظیم و زبان
 درشت و سیاه یا زرد باشد و
 روز بجهان اندران غایت فاشا کند
 و در آخر عرق کند علامت تسکین
 حرارت مغالغه باید کرد و موی خا

خنک باید داشت و تن بجایه بپاشد
 پوشید تا نسیم هوا خنک نفس
 بدل بپاشد و سرد و حرارت تحلیل
 پذیرد و باندرون باز نکردد و سکنجین
 ساد و شراب بواج دادن و حرارت
 دل را بشیر صحت دل و شراب حاضر
 و قرض کافور تسکین دهن و بعض
 غذا آب کدو و آب خربزه دهند و آنه
 دهند و آب خیار ترش و کشکاب قیق
 دان و اگر با استفراغ حاجت فیلوس
 خیار چند اندر طبع خرا دهند
 حل کنند و بدهند تب غلبه
 این تب باشد که یک روز نباشد و
 یک روز نباشد علامتها
 درانی نه تب هفت ساعت باشد

بپاشد

و بیشترین دوازده ساعته و کمترین
 چهار ساعته و هر چه از دوازده ساعته
 بگذرد چهارده ساعته بود و نباشد
 اندازه از خالصه و نباشد و اگر
 بدبیر صواب بود عدد نوبتهای این
 هفت بیشتر نباشد که چهار
 بگذرد و بسیار بود که سبب طافتها
 یک نوبت بیشتر دارد و بایستی باغری
 یا با سهال صفا بگذرد اما نبض عظم
 و قوی باشد و مختلف و قار و ما
 سخ و فاری و رقیق بود و حرارت این
 تب سوزان تر از دیگر تبها بود و سبب
 که اندر آغاز تب باشد دنگ بلز اند
 و زود ساکن شود و نباید دانست که
 سبب ساد را آغاز تبها که بدیدند

حرارت تبست که طوبی که باید
 بکارد و بر همه تر ریزد تا سر
 آن طوبی محسوس گردد و سبب آن
 که پیش از تب که از طوبی درین
 سردی آن محسوس نباشد گشت
 که طوبی ترساکین بود نه از حاکما
 محالی میگرد و نه از جای
 بجای میشود و هر چه درین کما
 اجزاء آن با اجزاء ترخو که
 باشد و بطور حال هر وجهی که با
 یکدیگر در یکجا ایستاده
 ایشان تشاهی و خو که یکدیگر
 بس هرگاه که این طوبی از حاکما
 محالی شود از جانی بجای حرکت کند
 هر جزو چنانچه از وی که از قرار کما

خدا

خود بجنبند مجاورت و خو که
 همه اجزای آن با همه اجزای طوبی
 و هر جزوی را از اجزای آن حس
 آن جزو که آن طوبی خو که
 نباشد یافتن گیرد و سبب محسوس
 و لرزه دیدناید علامت هر باید ^{سکین}
 دهند سر کرده باشد غوره یا با
 شارب بواج یا شارب ^{سکین} و رونیت
 در آخال که سر و لرزه دیدناید
 با آب کم دهند تا بود که قی کند
 ساده صفا بر اندازد و اگر قی نکند
 بقوت قهق و حرکت آن خور
 غریزی بخت حرکت کند و ساره
 تب را یک دزد و بدین سبب لرزه
 زود ساکن شود و هرگاه که کس

196

شود اندای که کشکاب دهند
 دیگر که نوبت باشد با نیش
 و شیرین دهند با شحم آن کوفه
 و فشارده و شک برافکنند
 هم حرارت را ساکن کند و هم
 شحم و شک و صفر را دفع کند
 یا شراب آرد دهند یا شراب کایکه
 یا سکنجین یا آب سیوها ایخته
 سر کرده یا آب حرمه ها یا
 اندکی خیار جنبه یا مقدار یا بنده
 بنفشه پرورده در کلاب کاخه
 بالوده باد و درم بندر قطونا آب
 آلو شک و برزور از غوره یا از آبی
 سیاه یا از خرمای هند یا از کشه
 زرد الو یا از عدس یا از کشک جو

۴۲

197

99

همه بشیره مخزن ادام و الی راتب
 صداعی و ناسه باشد طبع را محقق
 نرم و محب کردن و اولیتر باشیانی
 از بنفشه و شک و سقمونی و تدیر
 دیگر همچون تدیر محرقه باشد سطر
 العب اینت و تب عب غیر
 خالصه از جمله آنها است که از رز
 صفر او بلغم تولد کند و کاشته هر
 یک از بزر و ماده و جلونی ترکیب
 از احدی توان نهاد از هر اندکی
 بلغم غلیظ تر و بسیار تر باشد و کاهی
 رقیق تر و اندک تر و کاهی صفر
 بیشتر باشد و کاهی صفر سوخته
 باشد و کاهی یا سوخته و کاهی
 آماده اند عسرو و باشند و کاهی

هر دو سیر و عروق و بستر
 به هم مرکب هر یک از اینها خاصیت
 مکرر طبع و عیب غیر خالصه
 که از اینانای نماید علامت
 فرقیان سطر العجب و غیر خالصه
 آنست که ماده سطر العجب اگرچه صفر
 و رطوبت باشد هر دو هم آمیخته
 باشند چنانکه جویند و حرکت
 بستر سب نوبت هر یک از اینها
 از روز که نوبت حرکت صفر باشد
 کمتر و آشفته تر آید و روز دیگر که
 نوبت حرکت رطوبت باشد آشفته
 تر و در آن تر آید و ماده عیب غیر خالصه
 هم صفر و رطوبت بود لکن هر دو
 آمیخته باشند و جویند و حرکت

بدین سبب فعل هر یک از اینها
 بدین نیاید و بسیار باشد که اندک
 هر دو تب و تب اندر یک نوبت و بار
 یاسه بار فرا سا کند و سر مایداید
 و باز گرم کند و علامت علبه
 هر خطی از اعضا و احوال
 تب توان دانست علاج
 طریق صواب باند علاج این
 ها آنست که تدبیر طبع نرم کرد
 و تدبیر قی کردن کنند و تدبیر
 ادرار بول و تدبیر کشادن مسام
 و عروق و ریز و مال کردن آن
 ماده تب و ریز و تسکین حرارت
 باید کرد و این تدبیرها بحین
 لطیف تر و بخت تر کند و بدان

طریق که اساز تر باشد و استغراق
قوی بر آن بداید از صبح کنند و
اندر عصر از شب نگاه می کنند
و بدفع ماده غالب مشترک شوند
اگر حاجت تشلین حرارت مشترک
باشد سکلبین ساده دهند و
اگر بزور بیاید بزور تخم کشنا و تخم
کسوف و تخم کشنا کنند و احطب
تخم خیار و خیار یا در نزد دهند و اگر
سلطیف رطوبت و براسد از حیات
مشترک باشد کشکاب دهند و اندر
کشکاب خود و تخم بادیان و سحر
وز و فای خشک و نعناع و سسلو
افج در خور باشد در آن کنند
و بیشتر از کشکاب سکلبین ساده دهند

یا سکلبین زرد

اسکلبین که بر روی و بزور مقدار
حاجت کنند و باید از آن کشکاب
روی که داخته و سکلبین ساده عسل و
شراب غوم عسل و کشکاب
سکلبین سرشته این همه شربت
مواقتند و تر موب شربت ها و اندازند
نیم طبیب باشد که حکم مشاهدت
خسوف می کند و می داند و می
فرماید و هرگاه که اثر دفع بدید
یا استغراق کند رفو و کشکاب
داخته با سکلبین آمیخته مواقت
اشد و شراب فسدن جواب
بود و نیم در مسناک تنید سبیلانیم
در مسناک غار بقون و نیم دالک سقمون
اندر شراب گل کشکاب سرشته

مسلمی سبک و لطیف بود و اگر
 با استفراغی قوی تر حاجت آید
 معجون خیار چنبر دهند و از
 استفراغ قوی تر دهند
 صفت او کمیزند کل سرخ
 کوفته و بخته ده هر مسک
 سلسله هر مسک اصل السوس
 حج در مسک تخم خیار مقشر و تخم
 کشا از هر یکی چهار هر مسک
 شربت یک مثقال و اگر صفرا و بلغم
 را بر باشند کمیزند کل سرخ ده
 ده هر مسک مصطکی یک در مسک
 سنبل و ده مسک تخم کشنا بخ
 در مسک شربت اشتغال با کاه
 بدهند تب بلغمی هر کس

حواریه غریب اند بطویط
 شرکند عفونی بدید آید اندرو
 طبعی شود و بلغم تولد کند
 علامت سرما و لرزه قوی تر
 باند از سرما دیگر آنها باشد
 کاه باشد که ببار بندد که همیا
 است و دیگر کم شود و این
 سرما از بلغم غلیظ باشد که آنرا
 زجاجی گویند و طعم دهان
 و شرب باشد و غم معده ضعیف
 و تب باطل باشد و تاسه و غشیا
 غشی بسیار افتد و نبض ضعیف
 و غیر و متفاوت باشد و فالو
 و سبید بود و اگر
 علاج

سکنکین علی دهند و کتاب
که در وی تخم بادیان و خود حخته
بوند اما الحسل که هر وی زوفا
خته باشند و از سر یک هفته بی
فرمانند خاصه اندراغان تب و
سکنکین عسل و آب کرم فرمانند
و از سر یک کشتک دهند و مصلی
و مسوز و طبع را بکشتک سه
نرم کنند و ده مسند کشتک را
اسی در مسند سکنکین یا مین
و بدهند و زرد و مصطلی و
نخچیل کوفته و حخته و شکر
وزن هر سه شربت از یک مقدار
داد و در مسند طبع را نرم کنند
و سودمند باشد و بها بلغمی

باشد که با آن لرم نباشد و ساید
از طاهر نباشد و ماسد تب و
باشد و اندر علاج او شربت
بر اندک و لطیف کنند جنائی
دلبری شاید کرد که اندر بلغم
اسه از هکسنگیم بود که ماده
طیف کرد و بدماغ بر آید و سطر
و لکند خاصه اگر صداعی باشد
و ماغ ضعیف بود و صواب
شد که از کشتک و سکنکین ساد
و لکند یا سکنکین که اندر
که بخ بادیان حخته باشند و این
سرف حکم مشاهده توان کرد
فراط از هر این گفته است فی
ساح لینه و لا نغمه فیه ملاده

الحی و لینه و لا تقدم علی

التشعیر الخ بعد الاحتیاط و

التثیت و اگر دماغ قوی باشد

استفراغ بشعر حظل باید کرد

و ادرار با الاصول و از بس

استفراغ قرح کل دادن

تب ربع علاج روز نوبت

طعام و شراب باز دان خط

آب سرد و اگر دماغ از تب

تواند کرد صواب باشد و غدا

دهند بگوشت کوسبند

اغود و سب و روز دیگر

روز نوبت خواهد بود و خود

دهند از پره مار و غزک و

بادام و مانند آن یا حوره مرغ

و اندرین روز که تن باشد

امداد از کشکریا سکنجبین شسته

می دهند و بعد از آن بخند سا

گشتکاب دهند با خود دخته و

اثر ضج بدیدنیاید استفراغ تو

کنند و تدبیرها دیگر میجو

و سر بلغمی باشد و تنها خمر و

سدر و سبع و غیر آن مه برین

قاس باشند آبله و حصه

باید داشت که آبله و حصه

سرد و یک جنس است و هر دو

نخوشیدن خوب باشد لکن ماده

آبله خونی باشد کرم و بسیار میل

سری دارد و ماده حصه خونی

باشد صفرائی طندک میل

خشکی و گرمی دارد و بدین سبب
 است که شرها حصبه کوچک
 است و از پوست برداشته
 و از هر آنک حصبه از خون پخته
 باشد کشنده تر است و جوشیده
 خون اندر نزد مردم گاهی طبیع
 باشد و گاهی نا طبیع و عارضی
 و آنج طبع بود جوشیده خون
 کودکان بود از هر آنک خوف
 کودکان خام است جوشیده شیر آنک
 و خون جوان همچون شیر پخته
 و رسیده است و خون پیر چون
 شیر که رسیده و پخته است
 قوت وی رفته بود و سر که خوا
 شد بر میماند شیر خام بطبع

اندک هم جوشد و کفک دردی
 از وی جلا شود و شیر پخته
 صافی جلا حور کوی دال جان نیست
 از آنک ریزد و جوشد و خامی کلان
 و قوامی دیگر کبیرد از هر آنک
 مملکت نیست که حینری گرم و تر
 شود و قوام کبیرد و بجوشد
 و همچنانک طبیعت واجب کرده
 دلائل شیر و فند و دلالی
 قوی تر بر آید و واجب است که
 خون اندر نزد کودکان جوشد و فصله
 غذا نخستین که از خون حیض یافته
 است و فصلها غذا مختلف که از
 بی ترسی کودکان در ترسان جمع
 شده باشد از خون اسان جلا شود

بدین سبب کم لودگی باشد که او را آله
بر نیاید لکن از بهر آنکه مزاجها و
ترسها و هوای هر موضعی
و قوت هر تنه یکسان است و بر
بعضی را اتفاق حنا زافاده بود که
ماذرا و لا حمل از سر بانی بوده باشد
یعنی سر از آن که از حیض آلوده
باشد باشد یا بدان سبب ماده تولد
فرزند اکبره تر باشد و فرزند
تر در دست تر آید و آفت آله بدو
کمتر رسد و بعضی را حمل و قوت
افتاده باشد که ماده تولد فرزند
با اخلاط بد آمیخته بود فرزند
ناخن در دست آید و آفت آله و بیمار
بد و بیشتر آید بدین اسباب بعضی

را آله

را آله زود تر آید و بعضی را در
ترو بعضی را بیشتر آید و بعضی را
کمتر و بعضی را سلامت تر و
بعضی را خطرناک تر و بر این
تیسرا حواله طبعیت واجبست
که که که جواز آله بر نیاید مگر حق
را که در کودکی نیامده باشد یا اگر
آمده باشد کمتر بوده باشد یا
مزاج او گرم و تر باشد و غذاها
گرم و تر بسیار خود را حوز او
بر طوبیت آمیخته شود و گرم گردد
بدین سبب ممکن است که اگر چه
اندک لودگی آلودگی باشد
جواز آله در دست آید و بیمار
نوع بلغم و طبعیت حوز او

باشد و مردم بپیرا ابله بر نیاید
 مگر و قتی که هوای او باشد و بسیار
 مردم را در آن شهر بر آید هوا
 بد و غار و نفس ایشان در وی
 اثر کند علامت تب ابله ماناسه
 عظیم بود و اهل دست و پا در
 و کرانی همه تر و سستی و مانده
 تر سید زانند خواب و سرخی چشم
 و دمعه و خارش بینی و بعضی را
 سرفه و درد کلو و تب نفس و
 گرفتگی آواز بدید و ابله سبید
 ماسرخ باز زد و اندک و بر آکنده
 او میدوارد تر باشد خاصه آنج
 زود تمامی پیروزان و
 نخته شود و آنج کلو و دارد

و مردم

و مردم پیوسته بود و بنفش رنگ
 باشد یا سبز یا سیاه و بر سینه و
 شکم بسیار بود و در پر و زایل
 و در ریخته شود و خطرناک بود
 طالع محنت ابله اید بر تب سخت
 باشد و اگر ابله بر آید و تب کسانند
 شود هم بد باشد علاج هرگاه
 که در شهری ابله بسیار آید گستا
 را که نیامده باشد خصم باید کرد یا
 حجامت و از گوشت و شیرینی و
 چیزها گرم بر هر یک کرد و زوایب
 میوهها طبع را فرو داد و در زو
 بوز ابله بدید و هوای خانه معتدل
 باید داشت و تر جلمه نوشیده دان
 و جرعه جرعه آب سرد و در

وضد او دافور بویانیدز و سکه
 و کلاب به پینه بر کشید ز آب
 کشنیر را بفتح ساق با عصا
 شحم انار ترش را از و بکلاب سوده
 اندر چشم جکانیدز با سوره بکلاب
 حل کرده با اندکی دافور بچشم انداز
 جکانید و اگر خلط گرفته شود بشر
 خرتوت غرعه کنند و آب تخم
 و عذابست جوابست عدس امخته
 اندراب انار ترش را در آب غوره
 و اندکی شکر و طمسل آب غوره یا
 سیرکه مشرعه مغز ادم و اگر اندک
 سینه در شیه باشد سبت انداز
 جلاب دهند و شکایت از کشک
 جو و عدس منقشر ریزند و خلط اولد

حصیه را شراب لعاب اسبغول
 و لعاب انه آبی و شکایت قیق
 و آب کدو و آب خریره هندیه
 و آب تخم خرفه با آب غوره و آب
 ربواج و آب انار ترش امخته می دهند
 مقالبه حمار
 اندر آما سها و در سینه و جراحها
 آما سر کر علامت
 آما سر کر سرخ باشد و باصران
 و سوزش بود علاج فصد و
 حمامت و استفراغ و طبوخ ^{هلبه}
 با آب الفواکه یا با قرص سفید و
 طلی اول ضد سرخ و سبید
 و فوفل آب عنبل لشکر و همیانه
 شیاف ما میثاق و خضوف و عفر

و متراند را بشنیر تر و اگر ترسند
که صلب شود کشتیر تر بگویند و با
روغن گل ساکنند و چون مرهم
کنند و طلی کنند و اگر سبب غمی
باشد با سوطه صندل سرخ و
زعفران را بر آب کشتیر تر سوج
طلی کنند و بشم باره بر روغن گل
جرب کنند و بر نهند هر دینشانند
اما سر سرد علامت او که رانی
باشد و گرم نباشد و هم رنگ یک
جای باشد علاج شب یانی اند
سرکه حل کنند و از سرکه باب
بیا میزد و بنه باره بدانند
گیند و بر نهند و بنند و بروغن
و ناکالند و به باخا است و چون

بایلو ط ترکند و بر نهند و به بنند
و اگر حاجت آید با استفراغ رطوبت
تدبیر کنند طمان علاج آن
علاج بالجو لیای باشد و با خطا بدینا
کرد بهترین است که صبر و استیلا
صدا ده سر بسایند و با کشتیر طلاء
کشد پیوسته تا بدین بکار درخ
نمایند و علاج استفراغ با غم و
طعام غلیظ و بسیار و مرهم و
فادان طمان اما سر گرم
شد سبب یاسرخ یا سیاه یا
وزش صعب و خفقان و غش
لامح دل را بشرب صندل و
ص کافور و شراب خاص
خ قوت دهد جناحه در علاج

دل کرمیاد کرده آمده
است و آن موضع را بیان نند و
خون اندک اندک بحیج بیرون
کشند و هیچ طلا سرد بکار
ندارند و آنجا آبی باشد که
بنهاخن بدید آید علاج نخسند
ناید کرد و نذر البیخ و اقوی
نذر قطونا سبز که سوده طلا
کنند و خرقه ترک کرده بپا
سرد بر سر آن دهند و هرگاه
برای کیزند این خرقه را
وسرد می کنند و باز
می پوشند و اگر همه روز
انگشت در آب سرد خاده
دارند صواب باشد

و اگر

219

110

و اگر در شان نشود انگشت در
روغن کرم کرده می دهند در قل
علاج او فصد و حجامت بود و
استفراغ بطبع هلیله و سخت
چیزی که بر دهند بر قطونا
سبز که تر کرده بر دهند و از سر
روز ناز حشکار و آرد کدوم اندر
و روغن سبز و بر دهند و خورد
با انجیر بگویند و آرد و تخم کتان
بر دهند و تخم کتان کوفته با شیر
کبوتر و خمیر بپوشند و بر دهند
زود سبز اند شریک سبب شکر
با بسیار بخر صفر ای باشد یا
بلغم شود علامت آنجی خونی باشد
حرکت او بر و باشد و سرخ بود

و آنچه بلغی باشد حرکت از پیشتر
 شب بود و هم رنگ همه تنو
 علاج آبخ سرخ بود آب غم
 طلی کنند و آب غوره خورند و جو
 سالشو در کمال خزانند و طبع
 آب میوه ها و خرمایند بزم و
 دوغ ترش و آب نار و قرص کافور
 سود دارد و اگر مدت هزار روز
 دو در مسند هلیله زرد و دو در
 ایاج فیکر اسکنابین پسر شده
 و بدهند و بلغی که باشد را بخت
 رانند بر یک شکر مسهل طبع
 را محبت کنند و ایاج فیکر را بترند
 و غار بقون و نم دهند و افیمون
 و شحم حقل ترکیب کرده بدهند
 و کرمانه

و کرمانه سود دارد و جمر و نم
 و آتش فاری و کاور سر این همه
 از جمله ثمرات و اما سها و کر
 بود و اما نمک له ثمرها خورد با
 درم پیوسته میگرد و درون
 از میشود و باخارش و سوزش
 سحر سوزش کزیدن و
 بعضی باشد که یک تیر باشد
 بعضی باشد که ثمرات بود و جو
 لول اما جمن جسم ثمرات
 یک قیق باخارش و سوزش صاف
 و سر ثمرات خورد بود و میل
 به لذت دارد از بهر آنکه ماده
 غلیظ باشد و بلغی علاج
 که یک کر نیم یکست تخت

222

تسکین صد کند بسیار
غوره و آب ~~سودا~~ مانا و مانند
آن پس فصد کند پس طبوخ
هلیله یا بمیا الدمانین استغ
کند و صندل و قوفل و شیا
ماست و اسفیداج از ریزد
کالی بی آب کشند و تر
آب کاسین و آب غلبه طلک
با کلاب و اندکی سرکه و حبه
پس از فصد و سهل دادن اما
ترش اندر سر ریزد و بسیار
برخرقه طلا کند و بروی نشاند
و در شب از روی سحاب بتار
کند و کاورن بسیار
ترتیب علاج کنند
لکن

223

لکن استغراغ مطبوخ هلیله ¹¹²
کنند و از تر بدوا فیتمون خالی
کنند اگر و خارش هم خشک باشد
و مهم تر ~~طبوخ~~ خشک اگر مایه خوش
آب و شستن با جگنده و آرد خود
و استغراغ با الحن و بگیرند
خم ریواج و معر زرد الوی تلخ
از هر یکی ده در مسکند و بسیار
کسته از هر یکی ده در مسکند
و بیامیزد و سیرکه بزنند و بکنند
اس کرده مانع جرات بشنند
اندک اگر مایه طلک استند و روغن
تر باشد فصد کنند و مطبوخ شاهتره
استغراغ کنند و بگیرند و بکنند
در مسکند و او را طول و در مسکند

824

حبث الفضه هشت در مسنك
 يك در مسنك و نیم سیاه بسته یک
 در مسنك بکوبند و با میزند و
 بسرکه تر کنند و بروغن دل
 کنند و طی کنند در کرابه یا پیش
 افتاب سعه و سربه
 اگر سعه خشک باشد یک سر
 بزنند و آن خون سینه و اندک
 نم نم سرخ طی کنند و رقیق
 بزنند و بر کردن حجامت کنند و
 بکین در کشت بر خشک سوخته
 و سفال تنور کهن و شاهره بکوبند
 و با سرکه و روغن دل طی کنند
 و اگر باشد هر فصل کنند و
 حجامت و استنراج کنند و طبخ

در دوزخ

۱ قناره دلا

225

مادت دارد هر که دست
 و تاه کند هضم او تباہ گردد و
 حرارت عزریب ضعیف شود
 همه قوتها اندامها و ناقص شود
 خلطها که بحر و اسهال
 در ریه دفع شدی مرتن
 ی باند و بسیار شود و بیار
 تا کون تولد کند و منافع
 که است که رنگ وی برافروزا
 فوت روح و قوتها اندامها
 مدد کند و رگها را از اخلاط
 بشوید و شمعوت کلیه ببرد و
 لیم و سدها را بکشد و رگها
 خارج کند و غذا را که تر ساند
 بپزند و با فیه کنند و خوا

۱ قناره دلا

خوش آید و باد ز هر چه زهر
 سرد است چون الیون و شوک
 و مانند آن که زدم زده را شراب
 قوی گرم کرده سود دارد
 و این منفعتها آنگاه باشد که
 و باندازه بکار رود و هرگاه
 از اندازه مگذارد مضرت
 کرد از هر آنکه منفعت بر آن
 اند شراب آنست که حرارت
 غریزی را مدد کند و هرگاه
 بسیار خورده شود حرارت
 را ضعیف گرداند بدین سبب
 شراب غذای حرارت غریزی
 و غذا پذیرنده آنگاه قوی باشد که
 باندازه قوت وی بود و چون

فروزنی شود قوت هاضمه قوت
 غذا به از تصرف کردن در آن
 عاجز آید و چون ایندو قوت
 عاجز آیند تا جارجا بدینند
 ضعیف گردد و حال حرارت غریزی
 با شراب بسیار همچون آتش اندک
 بود که همین بسیار روی نهند
 اما چنانکه آتش اندک از فروزانند
 همین بسیار عاجز آید و فرو
 میرد حرارت غریزی همچنان
 از هضم شراب بسیار عاجز
 آید و ضعیف گردد و این سبب است
 که هرگاه که هر چه در شراب
 طوطا کرده آید خطر مرگ مفاجا
 و اندر میان شراب زهر آنگ

228

229

شراب زود با خون میزند و در کتاب دخیبه یاد کرده شده
 هرگاه که بسیار گردد و بعضی مردمان باشند که
 رگها اندامها خون جگر و حواس را
 و دل بر شوند و هوای که ملد در پیست شوند و چون قدحها
 روح است که در نماید و در حال کجک خورند زود مست شوند
 مفاجا میبرند و این معنی بشری از هر آنک معده و جگر ایشان
 تمامتر در کتاب دخیبه آمده است کرم نبود و از قدح بزرگ حال
 و مضرتها و سواست و فایده بر نتواند اینکخت و چون بخار
 و کند فهمی و غفلت و رای نااط شراب بدماغ بر شود و بر
 و خیر کی چشم و تپاه شدن است شوند و از قدح کجک
 و ترسیدن اندر خواب و بیداری بخار زود تر نتواند اینکخت بدین
 بی سببی و سگته و خناق و سبب دماغ از بخار شراب زود
 و نفتر و فاج و سرسام و متلی گردد و زود تر مست شوند
 هدیاز و جنون و تها محمدر باید دانست که محروم را شراب
 و استسقا و جلونگی تولد این بید و رقیق موافق تر باشد

۲۸۰

و اگر شراب قوی را بکمال کوفته
 بجانند رقیق شود و بجای
 آن باشد خاصه که ممزوج کنند
 و شراب زرد قوی تر باشد و هر
 چه رنگین تر قوی تر مرطوبان و
 بمران شاید و شراب سیاه غذا
 بیشتر دهد لکن حرارت و کمتر از
 حرارت زرد باشد خاصه شراب
 که رنگ آتش دارد و شراب که
 طعم و بوی او ضعیف بود محروم
 شاید لکن آن محله در بیرون
 و شراب خوشنویس را بجای
 گویند حد او را در خفقان و
 غشی را موافق بود و شراب خوش
 بوی دماغ را زیاده دارد و اخلاط

بدون

۲۳۱

بد فزاید شراب شیرین فریب
 کند و او از صافی کند لکن سکه
 کند و دیگر کوارد و جگر او سبز
 را زیاده دارد و شراب تلخ زود
 کوارد و سده بکشد و خلط
 بلغم را لطیف کند شراب قوی
 زود تر بر کها بگذرد و دماغ رسد
 و زود مست کند و او را بیشتر
 کند و شراب غلیظ ضد این باشد
 و شراب خام مسیت و هشیاری
 زود تر باشد و نشاط زیادت
 و خون را صلیب کند لکن بوی دهان
 از مداومت خوردن او ناخوش
 شود و دماغ را تری فراید و شراب
 خوشبوی آنج تلخ باشد کوارد که

تر باشد و هشیاری از وی بتر
 باشد و خارش قوی باشد و نشاط
 او همچون نشاط شراب جام باشد و
 شراب جوشیده شیرین سنگ
 ریگ اندر مثانه و کرده بدیدارد و
 باشد که با استسقا افکند و شراب
 میویری و حرارت و طوبی کمتر
 از شراب اکوری باشد و غلا
 گتر دهد و نفخ کند و کسائی را
 که مزاج ایشان سرد و خشک باشد
 نشاید و انواع شرابها که از کرم
 و کاورس و غیر از کنند و از
 جمله شراب شمرند و فعل و منفعت
 شراب را از اینا شد که دماغ را
 منتهی کند و شراب لهن را حکم

233
 دارد باشد و شراب تمام نارسید
 حکم را از اینا دارد و باشد که
 اسهال لبدی کند و هر که از کرم
 شراب ترسد علا از غوه و
 ریواج و مانند آن باید ساخت
 و نقل از آن و ترشه ترنج باید
 داشت و هر که را شراب صلاح
 ارد نقل آبی و آنرا باید کرد و
 اندر میان سرد و سه شرابی اند
 باید آب سرد خورد تا قوت شراب
 از دماغ باز دارد و هر که را معده
 گرم و ضعیف باشد نقل حلب
 و این ترش کند و اگر معده سرد
 شد نقل کونی و سعد و نقل
 پوست ترنج دارد و اگر کیسه را

234

سردی غالب بود و در ضعیف
 اندر خم شراب بیش از آنکه بخوشد
 آید بکبر زرباد و سعد و کویا
 و سنبل و مصطکی و قریفل و دار
 جینی و اندر صرّه کند و بندد
 اندر خم او بر در جنانک اندر میان
 او محته باشد و این جان بود که
 سنکی با دار و ها صرّه نه بندد
 تا او را کرازد و هرگاه که
 خم باز کنند از صرّه و اندر شراب
 مالند و چون سر خم سخت کنند
 هم را آنجا بگذارند تا از وز که
 بکشایند و اگر کسی را این اتفاق
 بیفتاده بود و بدین حال چمنده
 محسن اخلاط کوفته و بخته اند
 صرّه

235

سره بندد و اندر قله افکند و اگر
 کسی را سودا غالب بود لسان الثور
 و لحم باذن نجوبه و افتمون با این
^{نار یا لقا سه مفرح گوشتی}
 داروها یا رکند و کسی را که میان
 شراب قی و منش لشتن رنج دارد
 قتل بره و نمک کند و بو سسته
 بر خطا هر سفال او باشد اندر
 به از نخه دارد و می مزد و شراب
 شتا دماغ را زیان دارد و اعصاب
 ضعیف کند و تشنج آرد و غرر
 بیل کند و مستی متواتر مزاج
 بکشد و دماغ تباه کند و بیارها
 عصاره آرد و بیم سکت و مفاجا
 بر دین باشد و کودکان را سیه
 شراب سخت زیان دارد حرار

و غریزیه را تحلیل کند و
 کیسه را که خواهد تا از مستی
 زود هشیار شود سرکه با آب
 یا میزند مقدار سه بیاله و
 بخورد و دوغ ترش و ترش لاخنه
 خورد و کا فور و صندل می
 بود و روغن کنک و سرکه
 بر او می دهند و کیسه که خواهد
 که نیک است شود ثا عضو
 از اعضا او علاج کنند و زنج
 و قنور پیروح اندازد و بپزند
 تا آب سرخ شود و با شراب
 یا میزند و بدهند و هر که
 خواهد که تا شراب بسیار خورد
 و دیر مست شود اگر بگوید

شد درخت رز که اگر او سفید
 شد و آب نار ترش از هر که
 به هر مسکن سرکه بخورد مسکن
 یا میزند و یک قه بدهند
 اگر مبرود باشد سداب خشک
 زیره و نمک را ستار است بگویند
 آب بر جگانشند و بپزند و قه
 دهند و بنهند تا خشک شود و هر
 ساعت دهان را از خوشی بکنند
 مشتمل بر تدبیر خواب و بیداری
 و ترن و قه خواب را از وقت
 است که طعام از فم معده فرو
 رفته باشد و معده
 فتاده و قوتها ضعیف معده
 را از تصرف تمام کرده

238

و بوقی که معده خالی بود خفتن

هم زیان دارد و حرارت عریض

را ضعیف کند و تن را لاغر کند

و خواب روز و بیاریا رطوبتی

وزله آرد خاصه اندر زمستان

و رنگ روی را تباه کند و تن را

سست کند و کسل و سقوط

آرد و زیان کار ترین چیزی است

مزاج سرد را بسیار خفتن

و کسانی که بروز خفتن عادت

بتدریج از آن عادت باید کشتن

و خواب روز بجای خواب شب

ایستد و روی را زرد کند و

خفتن نخست بر کله و راست باید

خفتن یک زمان پس به واجب

239

خفتن و شکم را گرم باید داشت

چیزی گرم چون سم و سنجاب

و مانند آن بر شکم پوشید و اگر

بر شکم خسبند صواب باشد تا حرارت

جمع شود و طعام را نیک هضم کند

و به بشت باز خفتن زیان دارد

از هر آنکه فضلها دماغی را که

کف دست و پیشانی است جوش

کام سوی بر میل کند و سپینه

اعصاب فرو دایند تا زله و

در درد عصبها و فاجعه و

تولد کند و از آنج اندر دماغ ملد

و صرع و کتله تولد شود

و خوابی و شب ناخفتن کو هر

دماغ را کمتر کند و طعام و شراب

خام و ناگوارید به اند و قوت را
 ساقط کند و خواب ملال زیاده
 خلم آنک در شب غلا هضم یافته
 بود و معده خالی گشته همچنان
 باشد که کیسه بر کمر سنگی بخسبد و
 آوازه های پیوسته و هموار که معتدل
 باشند چون آواز آب و آواز باد و
 آسیا که سخت نزدیک باشد و طاق
 این خواب آرد و مانند کی و ریج
 و نالیدن بسیار و شراب مخمر و
 خواب آرد و کسانی را که از این
 خواب ریج باشد بدارند که تکلیف
 و چشم دراز کنند و از اندک غش
 که باشد باز دارند تا مانده شود
 و پیش از جاعنه مشینید و هم
 نالید و کتاب خوانند تا ملول
 گردد بر ناکاه از پیش او بر خیزد
 و جراح بردارند هر حال بخسبد
 خواب بروی غالب گردد
 با هم اندر تیر حرکت و سکون
 از هر آنک حرارت غریزی را بسیار
 بیرونی و اندرونی اثرهای
 بدید و اندک اندک تحلیل خرج
 شود حاجت است بدانک
 عوض آن باز آرند و آنرا مدتی
 دهند هم از کوهستان و هر
 درازی که از بیرون یا از اندرون
 رسیده غریب است و آن
 و هر آن نیست و حرارتی که ملال
 نالید شاید و از کوهستان است جز

حرارتی که از حرکت اندامها
 بیست از هر آنک چون مردم
 کند اندامها او گرم شوند و حرارت
 غریزی برافروزد و مددی
 هم از کوه خورشید و این حرکت
 ریاضت خوانند و اصل بر زدن
 تدبیر حفظ صحت ریاضت است
 از هر آنک ریاضت حرارت غریزی
 برافروزد و صله که هر روز
 تن اندازد تا تحلیل دفع کند و
 وقتی ریاضت را از وقت باشد که
 طعام هضم شده باشد و طبع
 کرده و رود کانیها از صله
 خالی گشته و خفت که تدبیر ریاضت
 خواهد بود بفرماند که نا اندامها

مالند مالیدنی نرم و بتدریج سخت
 نر و هشت تری مالند تا آخر
 سخت بالند پس ریاضت مشغول
 شود و جواز ریاضت فارغ شد
 دیگر باره وی را بالند مالیدنی
 سخت بتدریج نرم تر مالند
 و در میانه این مالیدن و مجذبات
 اندامها خوش بکشد و عصبها
 هم از کند و نفس از کبر و جند آنک
 تواند تا فصلها که ریاضت دفع
 نشک است بدین طریق دفع شود
 و مدت ریاضت جلدانی باید که در آنک
 روی او رخنه می شود و حرکت
 نشاط می تواند کرد و هرگاه که
 ماند که بدید و عرق آمد که

از ریاضت باز ایستند و ریاضت
 که سنگی زیان دارد و انواع مانده
 که از ریاضت و غیر آن بدید آید
 نوع است قروح و تندی و زخمی
 و کرمی و دیگر گفته اند نوعی دیگر
 مست آنرا قشغی گویند اما ورمی
 ماندگی باشد که اگر دست بروی
 دهند یا حرکت کنند المی یا دحنا کند
 از قروح یابند و سبب آن فضل
 باشد رقیق و بسیار و حرارتی قوی
 که اندامها گرم کند و گوشت و بیه
 را بکند و از در نواحی پوست بر
 کند و اگر این فضل بسیار تر باشد
 سرمای اندر پشت می آید و اگر
 بسیار باشد لرنه و تب تولید کند و

علاج

علاج او اندر آبریزن نشستن باشد
 و مالیدن نرم بر و غنها کشیدن جو
 روغن با بونه و روغن شست و روغن
 بیخ خیل و کرابه فائز و طعام جز
 که لطیف تر باشد چون فزج که با
 آب غوره و نلک کشک جوشته
 بود و چون قلبه کرد و اسفانا
 و ماش منتشر و ماندگی تندی جفا
 که مردم بندارد که اندامهای او
 کشیده است و امتلائی و حرارتی
 بهم یابد اندر همه رگها و بندها
 و حرکت دشوار تواند کرد و سبب
 یا فضل باشد که اندر عضلهها مانده
 بود یا بادی و علاج آن کرابه بود
 و آبریزن و آن روغنها که در علاج

سارالغار

خ

باشد

ماندگی قروچی یاد کرده آمد و اگر این
ماندگی نه از ریاضت تولد کند
از استغراق غی جان نبود و ماندگی
وری نوعی است که تن کرم باشد و
رها و عضلها ممتلی و اگر دست بر
نهند ایله یا بند چنانکه عضوی ^{سید} اما
بود و سبب آن مجوز سبب تندگی
باشد و علاج از بسه چیز تمام شود
امتلا را با استغراق و کم خوردن زایل ^{شد}
و حرارت را بشرتها خشک نسکین
دهند و امتلا و عضلها و الم آن
بکرابه و آبرزن و روغنهای علاج
کنند و آسایش گزینند و ماندگی
تشیع جناز باشد که مردم پیدا
که اندامها او خشک است و ^{سبب}
آن کجی

آن بجای باشد که عرق بسیار کند یا اندر
هوای گرم سفر و رنج و روزه و
کم خوردن اتفاق افتاده باشد
علاج آن آبرزن و کرابه و روغنهای
مالیدن است و شربت کشکاب و
روغن بادام و شکر و لعاب سیخو
باشکری از آن و طعام با نچه اندر
کشکاب بخته و فروج و ماسد نافع بود
و موافق آید با دهراند سرد
استغراق بداری و بی مسهل
باید دانست که مردم تن در دست
و کود را و بپران را و مردم خشک
اندام و لا غر را و کسی را که گوشت
عضلها شکم و اندامها ^{شد} و کسی را
که قوت ضعیف بود و آنکه ^{معه}

یاد از ضعیف باشد و کبیر را که اعضاها
 ز فغان او ضعیف بودند و این کبیر ^{شد}
 که اندر سخن نجای سخن تا گوید و
 کبیر که اندر تن او خون بیشتر از دیگر
 اخلاط باشد این چندین گروه را که
 یاد کرده آمد داروی مهمل شاید
 خورد و همچنین ضد و حجامت شاید
 کرد مگر ضرورت بود و شرایط
 تسکین جای آرد و مباشرت نیز ^{نباید}
 کرد خاصه اندر ایام با حرم و اول
 با حرم روز دهم روز بود آن تموز
 و کبیر را که شادی بر رک یا غمی بر رک
 باشد یا اندیشه و غمی بر رک دارد
 نباید خورد و بسیار خوردن داروی
 مهمل عادت نیست ناسندید است و نیز

ضعیف کند و کبیر که داروی مهمل
 خوردن نیاز موده بود طیب را نشاید
 که او را دارو دهد بلکه صواب
 آن باشد که بخلاط لطیف و ایدک ^{پیر}
 او کند و اگر جا نه باشد داروی
 لطیف دهند و مردم خشک مزاج
 را داروی نرم و لغزیده بیشتر
 از آن استغراغ کند که داروی ^{تیز}
 و دارو خوار باید که او لاله تن را
 مستعد دارو خوردن کند تا مقصود
 حاصل شود بی مضرت و این بخان
 باشد که چند روز چیزی که احشال
 ضعیف کند نخورد و معده را
 مراعات کند و کدوها را در و کشته
 کند و طبع را نرم کند و خلط را بپزند

بس سهل خورد و آن ساعت که سهل
خورد طعام باید که هضم شده باشد
و هنوز شهوت غذای دیگر بدید
نیامده باشد و داروی سنج شیرین
نباید تا معده آنرا بوضع غلظت قبول
نکند و هضم آن مشغول نشود و
حتی پس از آنکه آرد و خورده باشد
اگر دارو قوی بود و بیش از آنکه
دارو در کار آید بخسبند دارو مختار
کار کند و چون در کار آید بخسبند
بایستی فعل دارو باطل شود و اگر
دارو نرم و لطیف باشد و بیش از
آنکه در کار آید بخسبند دارو کار
نکند یا کمتر کند و آب کرم خوردن
پس از داروی مطبوخ قوت دارو

را ضعیف

را ضعیف کند و از بسرها قوی²⁵¹
اگر در کار آن تقصیری باشد آب
کرم و شکر و لبتز تا زود آنرا
دفع کند و اگر یک رمسنگ مصطکی
سوده باندکی شکر بخورد دارو را
بایستی تمام دهد و زود دفع کند
و تا دارو کار تمام نکند طعام و
شراب نباید خورد و اگر معده
صفرائی باشد و صبر کرد در احتمال
نکند بیش از دارو و زمانی اندک چند
لقه نان اندر شراب بزند که
بدهند یا شربت کشکاب یا آب انار
و اگر کسبه را بقصد واسهال حاجت
آید نخست نگاه باید کرد و اگر
اخلاط کرم است نخست فصد باید کرد

251
126

و اگر اخلاط بلغمی است نخست
 مسهل باید خورد و اگر کس را
 دارو کار نکند و ناسه و بی ایامی
 و نقد داند اعضا بدید آید شیا
 یا حقنه کار باید داشت یا دو
 مثقال مصطکی سوده باشد و اندر
 آب گرم باید داد تا دارو را دفع
 کند و اگر کله طامنیله شوند و چشمها
 بیرون حشر در کبابیند و وسیله
 باشد که آیه و سبب عشاق از
 دارو باشد از این کند و دارو را
 در کار آرد و اگر نیز این اعراض
 بد تولد نکند چون اجابت سفند
 هم فصد باید کرد اگر چه بر از دو
 روز باشد و هرگاه که دارو

تمام نکند و تنها از این ماده که
 مقصود باشد بال نشود که ماه
 کار باید داشت چند روز تا ماده
 که بجانب روده ها میل کرده است
 و بسوی پوست میل دارد بجز
 دفع شود و باید از خود اگر از
 کرم به لذت می یابد نشان است
 که ماده دفع می شود و اگر لذت
 نیابد و ناسه روی بدید در
 حال بیرون باید آمد و شربت و
 غذای موافق تدبیر باید کرد و جو
 از دارو فارغ شوند از همه چیزها
 که حالی از احوال مردم بگرداند جو
 شاد و غم بزرگ و خشم عظیم و
 جماع و مانند این خویشتر دوز

باید داشت و طعام اندک و لطیف
 باید خورد و بیشتر از طعام مرطوب
 و مبرود را حیل الرشاد باید
 خورد اندر جلاب و محو و صفای
 را اسبغون معتدل المزاج را
 شاهسبرم و اگر کسی سخت محروم
 باشد اسبغون را بر روغن کل جرب
 کنند براند جلاب کنند و اگر کسی
 سخت مبرود باشد حب الرشاد
 را بر روغن زیت جرب کنند و شراب
 خوردن بر آن دار و بیم باشد که تب
 آرد و اضطرابی بدیدارد و اگر
 دارو اسهال فروزان اندازد کند
 شیرتار دهد تا تیزی و قوت
 دارو از امعاء باز دارد و اگر تخم

لؤلؤ

لسان الحمل اندر شیر جوشانند
 و بدهند هر حال باز دارد و اگر
 تب آمده باشد اسبغون و کلار مین
 و صمغ عربی بر روغن کل جرب کنند
 و با شراب آبی یا با شراب مود دانه
 بدهند و تریاق فاروق و فلونیا
 اسهال باز دارند و هرگاه که
 اسهال خندان شود که فواق باید
 یا اسبغون بر روغن کل جرب
 یا آب سرد بدهند و اطراف
 بدهند و عطسه آرند و فلونیا
 بدهند و اهل تنعم و ملوک او
 کسانی که دارو دشوار خوردند تلخ
 لطیف باید ساخت تا خداوند
 معده ضعیف و گرم را که با شتغاف

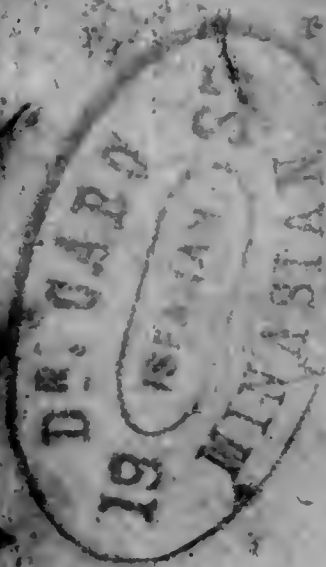
حاجت آید بکیرند سقمونیا یک شربت
 و اندر حلاب خام حل کنند و آب یاس
 ترش شیرین زاده کنند و بسرکار
 بپازند و اندر حلاب بپزند یک شب
 تا از بن حلاب بختی اندر خود و آن
 یاسپ بر چند سر حلال و بپزند
 و آن حلاب بکارند مضرت سقمونیا
 نباشد و مزه دار و ندهد اما اگر
 مقدار سقمونیا زیادت کنند از یک
 شربت تا اجماعی ستاند مقدار
 یک شربت باشد صواب باشد و اگر
 با استفراغ صفرا و رطوبت حاجت
 آید بر بد سبب تراشید و نیم کوفته
 بکیرند یک در مسنک یا بیشتر با آن
 قوت و طبع دار و خوار و اندر
 در مسنک

در مسنک آب جوشانند تا بنیه باز
 آید و با لایند و مقدار حاجت از
 سقمونیا در بن آب حل کنند و مقدار
 شکر سوده در وی افکنند بر آن
 یاسپ آن کرده و از ده اندر وی
 افکنند و یک شب بپزند و با ملاد
 آن یاسپ بدهند مقصود حاصل
 کند صفت مطبوخی که خلا و فلان
 زله را سود دارد بکیرند نفشه
 خشک پنج در مسنک اصل سوسن
 نیم کوفته ده در مسنک اندر بن آب
 جوشانند تا بد سیر باز آید و بیست
 در مسنک شیر خشت یا تر گبین در وی
 حل کنند و با لایند این یک شربت
 باشد صفت حبه لطیف بکیرند نفشه خشک

دود در مسنک با لسوس یک در مسنک
 غسل خیارچنه بر خنداند که در دود
 سرشند و حب کنند
 با یاردهم از تدریس
 کسانی را که سینه تنگ بود و از گوشت
 برهنه باشد و گردن دراز و خنجر
 ظاهر و بیرون آمده باشد و کسانی را
 که سینه اندر باریک باشد قی شاید
 گردن و کسانی را که دماغ و اعضا
 سر ضعیف بود و کسانی را که نیک
 فریه باشند داروی نشاید خمد
 بل که داروی مسهل اولیه بود اما
 منفعت قی آنست که بیارها و ^{ها} ^{ها}
 که فرو سوی ناف باشد سود دارد
 و معده را بالگند و آرزوها بدو

کل خوردن و مانند آن را یکند و از
 طعام بیدارد و خداوندان
 یرقان و عشه و فالج و نفقرب
 و بالخیلیا و قوبار انافع بود و کسان
 را که بدنک بود و زرد روی و خلا
 جدام را و کسانی را که دارو مسهل
 خوند قی و عشیان آنرا اگر بیش از
 دارو سه روز قی کنند جز دارو
 خمد عشیان قی نباشد و مضرتها
 قی آنست که معده را زبون کند تا
 اخلاط روی بدو آید و دندانها
 و بیارها حشم را و سینه را زبان
 دارد بر اگر قی باندازه و بوقت
 حاجت کنند کرایه سرو کوشن ایل
 کند و چشم را روشن کند و از جهمت

یت کردن چند گونه طعام مخالف باید
 خورد و چند گونه شراب مخالف تا
 مقصود تمام حاصل آید و چون طعام
 و شراب خورده باشند یک روز صبر
 کنند تا خطی که مقصود است با طعام
 بیامیزد و پس راکه فی دشتوار افتد
 سه روز بیشتر آن در هر روز یک
 و به روغن شیرینخت یا یک قتیله
 شراب صرف آمخته بخورد و هر روز
 اندر کرمابه شوند و روغن اندک مالند
 و شوربا های جرب خورند و طعامها
 که ناکود و اگر هوا سرد باشد خانه
 گرم کنند و در وقت سردی درخت
 چشم باید نهاد و دست راست



نشسته و چون فارغ شوند چشم و
 روی بآب سرد بشویند و دهان
 را با آب گرم و چند بار غرغره کنند
 بسکنکبین یا آب گامه و بهتر از روزگار
 یت کردن تا بستان بود و مرطوب
 بر آن ریاضت کنند و بیشتر طعام
 و محروم بر آن طعام و شراب کنند
 و اگر کسی خواهد که معده او زبون
 شود بر آن اندک هنر شسته بود و
 غرغره کرده مقلار یک مثقال محطک
 سوده با اندک شکر یا به شکر با آب
 سیب بخورد تا مادتها که روی معده
 آرند باز دارد و بقیت فصله که
 در معده باشد سوخت رودها
 دفع کنند و کلشکر و اطرینفل کوچک

همچنین سود دارد و اگر از داروی
 فی شوره شی در معده تولید کند شود
 جوب خاصه سودای مرغ و نه آنرا
 زایل کند و اگر فواق بدید آید جرعه
 جرعه آب گرم خود و عطسه آرد
 و اگر اندر سینه و پهلوها درج و
 تند درج بدید آید روغن بنفش یا
 روغن بونه بالند و آب گرم
 تکیه کنند و تکیه چنان بود که
 مثانه کا و ویا مانند آن چیزی
 بال کرده و شسته بر آب گرم کنند
 و بران موضع میهند و داروها
 بی آج می خطر است اینست بگزند
 تخم ترب دو در مسنک تخم شبت یک
 در مسنک پوره نان چهار دانگ مسنک

همه بگویند و بآئین سرشند و پس
 از طعام بخورند این یک شربت باشد
 و ترب باره کنند چون درم هم و اندر
 غصانه کمی دهند تا ه تا ه بر ه تا ه
 اند که ^{نار الفارسه کاسه حیفی} نک هند بری بر آگند
 بر مقدار سه سکنجین عسل بر سر آن
 کنند و یک شب بنهند و بکر روز
 پیش از طعام آن ترب و آن سکنجین
 بخورند بر طعام خورند و تدبیر
 کنند و بیاز نر کس و یاسه بخورند
 در میانه طعام و یا ماهی خوردن
 آرد و فقا ع گرم با آب شبت و با
 ما العسل بخورند بی آرد با سانی
 با دوازدهم اندر تدبیر
 فصد و حجامت

فصل استفراغ است کلی از هر آنک
مربک همه اخلاط خون است بدین
سبب هرگاه که فصد کرده شود از
هر خلطی چیزی کم شود فصد
استفراغ کلی بدین سبب گویند و
فضیلت فصد آنست که خون را کشاد
شود رنگ و قوام و قوت بیرون آمدن
خون می تواند دید و چند آنک مصلحت باشد
بیرون توان کرد اندک یا بسیار و
داروی قیام سهل اگر تقصیری کند
ندارک تقصیر آن بداری دیگر خطر
باشد و اگر افراط کند باز داشتن دشوار
بود پس بدین سبب فضیلت هیچ استفراغ
بفضیلت فصد نرسد و منافع خون
اند ترن بسیار است آنج از آن جا که

265
133 نبود اندرین مختصر یاد کرده آید و آن
آنست که معلوم است که حرک حرر
است و معدن قوت طبع است
و تولد خون اندر جگر باشد بدین سبب
اند خون حرارتی طبع است و همه
تن را از آن بهره است و بدان روده
شود و مرکب حرارت غریزی که معدن
او دل است هم خون است و خون را
همه ترن می رساند و بدین سبب است
که هرگاه که خون شتر بیرون کنند
ضعف و غشی تولید کند و منفعت
بزرگ تر آنست که رگی بزرگ از جگر
بدل پیوسته است و نصیبی تمام خون
بدل می رساند و آن خون اندر دل
مرکب قوت حیوانی گردد و اندر همه

266

شراب برود و قوت حیوانی که متن
برساند و بدین سبب است که هرگاه
که خون از شریاها بیرون شود
قوت حیوانی باطل گردد و مردم هلاک
گردد و کمترین منافع خون آنست
که پوست را رنگین و بارونق و تازه
دارد و از هر این منافع بجهت آن
مقدار خون بیرون گردد که هیچ
حال را نداشته اند و این را بی خطا
است از هر آنکه منفعت خون آنجا
باشد که مقدار او اندر تن بسیار مقدار
بود که باید و مزاج او چنانکه باید هرگاه
که بیشتر شود یا مزاج او ببردنا^{طبیعی}
شود و سبب بیماریها گردد و زایل گردد
حال را طبیعی واجب است و عذر به

۱۶

267

134

خواسته اند گفته اند که هرگاه که
غذا از بیار باز گرفته آید اجیر به
نافع و اندک داده شود هم مقدار
خون و هم مزاج او با اعتدال باز آید
و به بیرون کردن خون حاجت
نیفتد جواب گوئیم که اگر چه از بیار
صوابست مدتی و مهلتی باید تا این
غرض حاصل آید با آنکه امن نتوان
بود که آفت پیشرسیت کند و محلت
ندهد بر ضرورت مقدار خون
کمتر باید کرد و صواب آن باشد که
اند در چنین حال هر سه تدبیر کرده آید
غذا نافع و اندک دادن و مقداری بیرون
بدیرون کردن تا غرض حاصل
آید و اندر حال بیرون کردن خون

268

اعتدال در قوت و بر حال را باید کرد
و این را بنظر توان داشت و اولیتر
آن بود که در حال فصد طیب است
بنظر فصد تا هرگاه که اثر تخیر ^{ضعف}
بیدارید در حال فرماید بستن و هر
گاه که سبب فصد تباهی خون باشد یا رنگ
و قوام آن نکرده نباید بست مگر ضعف
بیدارید و هرگاه که سبب فصد سیاه
خون بود تا قوت بیرون آمدن خون
کمتر نشود نباید بست مگر اثر ضعیف
بیدارید و هرگاه که سبب فصد آبی
باشد تا رنگ خون نکرده نباید بست
و بقراط بدین سبب میگوید که اندک
شود در آن اسلین بیدارزد و تا رنگ
خون نکرده نباید بست مگر در سبب
که اگر

269

135

انک
کمی ضعف بیدارید و دم اندک آماس
قوی باشد و رنگ خون پر کرده و بیم
بود که ضعف بیدارید از هر آنکه از
آماس که در و بر دل کرده خون بسته
بود و خون را اندر آن موضع باز داشته
و بدشواری بیرون آید و محروم
مردم که غمرا که در معده او صفرا
تولدی کند و کبیه را کمی مسام کشاد
باشد و کسی را که فم معده ضعیف بود
و کسی را که حس فم معده قوی باشد
از عشی نگاه باید داشت و طبیب باید که
دست بر بنظر دارد تا چون اثر تخیر
بیدارید در حال بندد و در حال
خون بیرون آمدن عشی کمتر افتد و
بیشتر بر آن از آن فصد که رانسته باشند

270

و بی کردن شش از فصد عشی باز دارد
 خاصه کسی را که در معده او فصد
 نوالد کند و فم معده او ضعیف
 باشد و اگر اندر حال عشی غایت
 عشی را ببل شود و قوت از آید و
 تدبیر گاه داشتن از عشی است که
 بیش از فصد زمانی اندک شراب ^{دهند} نارد
 یا شراب سیب ترش یا شراب آبی ترش یا
 شراب غوره یا مانند این چیزها و
 مبرود را بیش از فصد شراب بوزنه
 دهند یا میده یا حلا بکم افاوید
 هر چه بخته بوند و مقصود ^{بشت} را به
 باز خفته فصد کنند و هم بر آن شکل
 باشد تا خون جدا نکند یا بد بیرون
 کنند یا کمتر از قدر حاجت و هیچ

271

136

حال اسراف نکنند و از سر فصد مآ
 اللحم دهند و فصد باید که نافه
 مشک و آلتی که بدان غایت تواند افکند
 چون ررمغ و مانند او حاضر دارد
 و دو المسک نیز حاضر دارد تا اگر
 غشی افکند همان ررمغ فرو کند
 و بی افکند و مشک بویاند و دو ^{المسک} ^{المسک}
 اندر جلاب یا اندر آبل نار حل کنند
 و خلط فرو جکانند و کبیر را که تب
 آید اندر میان تب و روز نوشت رک
 نشاید زد و کسی را که هر دی صبح
 هم رک نشاید زد نخست در ^{کن} ^{در} ^{دست}
 باید کرد و بر سر کزند از مهر اندارد
 اخلاط را سوی خوش کشند و رک زدن
 خلط را سوی پیروز کشند میان دو کشند

متانعت بدیداید اضطراب نشود
 وضعف تولد کند و اندر تابستان
 رک روزی باید زد که هوا خوش بود
 و اندر ساعت نخستین از روز خاصه
 محروم را و اندر تلپیر استغراق
 بداروی مسهل باید کرد که آمده است
 که کلام روزان فصل که مانیاید خود
 مسهل و قصد نیز شاید کرد آن معنی
 اندر بناب نگاه می باید داشت و آن
 روز که رک زنند بکر روز طعام
 کمتر و لطیف باید خورد و جیزی
 صفر نشا زاید خورد خاصه محروم
 را و هر جمله طعامی که قوت بسیار
 دهد چون کباب و قلیه خشک و مانند
 این شاید خورد از هر دو کاری که

مقصود

مقصود از فصد کم کردن قوت
 خونی باشد و طعام قوی نیز مقصود
 را باطل کند و دیگر آنکه زهر فصد
 قوتها معده و دیگر آنکه ممالحیه
 ضعیف شوند چون طعام قوی خورد
 شود هضم بد باشد و خلط بد تولد
 کند و در حال لرز و کسل باید
 آید و از بسقه و اسهال و مجامعت
 و از بسق خوابی و رنج و از بسق آوار
 طعام و از بسق هیضه و از بسق کار
 که تن را گرم کند و سبب از تحلیل
 بسیار افتد و مسام کشاده شود
 رک نشاید زد و اگر ضرورت باشد
 میان این جاهلها و میان رک از دست
 یاد و روز کم نشاید هم بیشتر از آن

بدن

و هم بران وی و از سر کل زدن
 غلتیدن و آسودن صواب باشد
 لکن شاید خفت که کسل و ضعف
 و باشد که اختلام افتد و ضعف
 و بر سر کل فاده بزرگ نباید نهاد
 و هیچ عطر و تلخه نباید مالید
 و اگر سر کل گرم شود هر ساعت
 باید کشاد و ر فاده بکلاب سرد کرد
 و باز بستن و مرطوب را بیش از آن
 ریاضیه معتدل باید کرد تا حرارت
 بر آفرود و در طوبات بکارد و اما
 دها که بیشتر زنده قیفا ^{الحل} است
 و باسلیق و جبل الذراع و اسلیم
 و باسلیق ایطی و صافن و مابض
 و عرق النساء و هر یکی را منفعتی

دیگر است

دیگر اما فصد قیفا ^{است} علنها سرو
 چشم و کام و ز فاق و لب و دندان
 سود دارد و فصد الحل علنها هم
 تن را نافع باشد و باسلیق علنها
 جگر و سبزر و ذات الحجب و شوصه
 و دردها سبزی و زانو و ساق و
 قدم را سود دارد و اسلیم دنبال
 باسلیق است از دست و جگر درد
 سبزر را سود دارد و خلا و نلا
 کرم و خارش را و از دست راست را
 هر دو جگر را و جبل الذراع اندر ^{بعضی}
 دستهایار باسلیق است و اندر ^{بعضی}
 با الحل آمیخته است و زید و لا علی
 نهاده است نزدیک خریده درست
 و اندر کتب می گویند منفعت ^{آن} همچون

276

منفعت قیفاً است و قیاس خلاف
 این واجب می کند همانا این خلاف از
 سهواً سخاوت فاده باشد و قصد
 صافن خوش از نیه بالاد و دارد
 و حبص کشاید و بیشتر همدان فضا
 و قضیب لاسود دارد و مابض اندر
 زانو است بعضی طیبیا از هفته اند
 که مابض شاخها است و دنبال کما
 نه یک ک شده است قصد از درد
 احشا و درد دشت لاسود دارد و
 منفعت فضا و زیادت از منفعت
 فضا صافن است حبص کشاید
 و درد مقعد و درد بواسیر و درد
 رحم لاسود دارد قصد عرق النساء
 درد عرق النساء را بکند و منافع او

ممانع

277

139

بمنافع صافن در یک است اما قیفاً
 بورت باید نزد یا از کهنه و روده
 باید زد تا بیش از دیگر روی رک
 بیرون نشود و بکرانه عصب و ترو
 عضله و غشا آن بر نیاید و اندر زرد
 الحل عصب است احتیاط باید کرد
 و روده باید نزد و از دلازا از
 هر آنک سیار باشد که الحل اندر
 میان و عصب باشد و با سلیق
 و با سلیق را از هر آنک زرد روی
 شریان است از موضع خویش یکسو
 باید برد و بورت باید نزد و یا از کهنه
 و از دلازا نباید نزد و از دلازا باید
 گیرد و باشد که از هر دو جانب
 شریان باشد اگر از هر دو جانب شریان

278

باشد دست از آن گدازد باید داشت و
 ری دیگر باید جست و اندر مشرب
 و قها که دل با سلیق میداند گیرد
 و نشان و بی آن باشد که بر دل ماند
 عذر و خود یا هرگز کمتر ناهمواریها
 بدید آید یا کشتاد و یا هستی باید
 مالید تا ناهمواری زایل شود و دیگر
 باز بستن و اگر دیگر یاد گیرد مهم باید
 کشتاد و مالیدن و بستن و اگر هر بار
 یاد گیرد دست از آن نباید داشت
 و با سلیق ایطی باید زد و هر گز
 که همچنین یاد گیرد نباید زد و با سلیق
 را اولیتر آن باشد که پشت میشنید
 چنانکه مشحامت زنده تا سلامت
 باشد و با سلیق ایطی را بسیار باید

279

140

مالید و آب گرم بسیار بر باید ریخت
 و سد بزرگ باید افکند و دست مضمون
 راست باید داشت چنانکه او به
 بغل قایم باشد و در آن با هم فرو
 باید کرد و بیشتر از بالا هرگز فرو باید
 برد و فصد اسیم ساعد را باید بست
 و بوسه باید زد یا از درازا و دست
 اندر آب گرم باید نهاد تا خون
 چند آنک باید رود و در صافرا از
 بالا شستالنگ باید بست و کای
 چند بروند و گروه از بند ز ر
 بای بکنند یا با پی بروی بکشند
 تارک باید آید و از اصل رک و شاخ
 برخاستست از دو جانب و اصل
 اندر میان هر دو است اصل را باید زد

280

و مابض را ساق باید ست و ران
 نیز باید ست و چند کام نباید
 رفت و چند بار فرو باید نشست
 و رخاست تارک باید آید و عرف
 النساء را دستار پی دراز بگیرند
 و یک سر هم میان مضمود بندند و با
 بر ران و ساق او بچند وی بندند سخت
 تا نزد یک شتالند و چند بار فرو نشینند
 و رخیزد و بای بر خشته همد و فصاد
 بر شتای میان خصر و بنصر رک را
 محکم آید یافت از خطای این باشد
 و اگر باید از سر شتالند از جانب و
 بچوید و نشان عرق النساء است که
 بروی چند کرم باشد و از دراز باید
 زدن هر یک از دو جانب و عصب

281

141

باشد و هرگاه که فصاد را خطا
 افتد و سر بیش بخشای عصب باز
 آید اگر دست باشد بای و رمر کند
 و گز از بدید آید بر همه تن و عرقش
 جرب باید داشت یا بروغز بادام
 و براماس خمد کند از آب کشنیر تر و
 صندل سرخ و سمید و شنباد
 مامشا و اگر قوت بر جای بود از دست
 دیگر رک باید زد مارک صاف را بدنه
 و اگر این خطا بر بای افتد از دست
 رک باید زد هم از آن جانب و اگر هر دو
 ریم کند جراحت فراخ باید کرد
 و رفادهای بر می آید ها و چنانکه ریم
 دفع می شود و اگر خطا از آن گونه
 افتد که رک یک کشاده بود و خون

زیر پوست کرد آید و جایگاه در کبود
 شود تا اثر از آن بماند و هیچ کار در ^{شست}
 بدان دست نشاید کرد و هرگاه که
 کبودی کم می شود نشان سلامت باشد
 و اگر کبودی تری شود یا سیاه شود از
 دست دیگر نباید زد یا در کار صاف
 نباید زد و آن ضربه که بیش از این زد
 آمد بر این نهاد و هرگاه که بیش بشیر
 باز آید هر حال سر را باید گرفت و داد
 که آنرا از رونق گویند بر نهادن و زدن
 آن را فاده بر نهادن و محکم بستن و دست
 بر بالش گذاشتن و بازوی دست
 دیگر و بای که برابر دست مجروح ^{است}
 بستن تا خون بدین دست مجروح میل ^{نگد}
 و اگر از بستن رنج رسد باید کشاد و باز

باید بست صفت لذوق بگیرد
 دم الحویض و عنبر و توشکایی
 و قلع طار و قاقیا و کلنا و صبر و
 گداز از هر یکی باید در مسند صمغ
 عری و در مسند هم را بکود و
 بمیزد و بسببه خایه مرغ بشد
 و آنرا با صوی خرگوش یا اقترحه یا خانه
 عنکبوت یا کیزه بر جراحت و اگر کرد
 او نهاده بندد و در روز بجای ماند
 بر آن ده روز رفق کشاید اگر خون
 ساکن نشده باشد باز بندد و هر چند
 روزی کشاید و پی بندد تا معلوم
 شود که جراحت بسته و محکم شد
 و اندرین ^{بیاب} مقصود نگاه باید داشت تا
 نرم نشود و باعتدال باشد و نشان

رسیدن بشریان است که حرکت
بسیروز آمدن خون حرکتی با نظام بود
همچون حرکت نبض و همال نبض
شدن گیرد و خون شیر از قیوت
باشد و اشقر بود و اگر گوشه حیات
نزد یکبار در آواز خون افتد
شنید و اما حجامت کودکان را و
بسیار از جای قصد شد و هر
عضوی که حجامت کنند آن عضو را
بال کنند و با خون حجامت از گوشت
روح حیزی خرج نشود و با خون
فصد بسیار خرج شود و کودکان را
نا از شیر باز نکنند بی ضرورتی سخت
حجامت نشاید کرد و از بر آن هم قاضی
نباشد از هر آنکه ضعیف شوند و بر

۱۰۰

285
143 آن ضعف مانند و بزرگان اسرا نشست
سال حجامت شاید کرد از هر رنگ
خشکی بر پوست ایشان غلبه کند و او
آن باشد که روز چهاردهم و پانزدهم از
ماه فصل کنند بل که توقف کنند
تا نو ماه نقصان گیرد و این روز
شانزدهم و هفدهم باشد از هر رنگ
ماه روز چهاردهم میته باشد از همه
و اخلاط اندر تن حرکت کرده باشد
و میل بجانب ظاهر کرده و رگها باز
و شاخهها رگها بر شده و اندرین وقت
خون نیک و صافی بیشتر آید و خلط بد
کمتر و هرگاه که نور ماه نقصان
گیرد خون صافی باز گردیدن گیرد و
اخلاط کی با خون سوی پوست میل

کرده باشد سبب آنکه غلیظ تر باشد
باز بر ماند و بدان روی که خون
صافی باز گردد باز نتواند کشت
بدین سبب خون حجامت اندر فصل
نوماء خلط بد بیشتر آید و الله اعلم

باب سیزدهم

آنکه تسبیح استغفار عماد دیگر
استغفارها دیگر هفت انواع

است ادرار بول عرق مخاط که
از بنجه آید لعاب که از دهان و
زقاز آید جماع استغفار بشیاف
استغفار حقه اما ادرار بول
باید دانست که هر طعمی که

خورد آید از اسه هضم است هضم
نخستین اندر معده است و هضم

دوم

دوم اندر خجک است و هضم سیم

144

اندر اندامها و از هر هضم چیزی

افزونی مانند که قوت مغیره انرا تمام

هضم کرده نباشد و اندر تدبیر حفظ

صحت دفع آن واجبست و هر

راطریق که بدان طریق دفع

شود دفع فصله نخستین بقیه باشد

یا باسهال و تدبیر آن یاد کرده آمد

و دفع فصله دوم ادرار بول

باشد از هر آنکه این فصله اندر

باشد و هرگاه که اندک بود بدان

ادرار کنند دفع شود و اگر

بسیار تر باشد بداروهای که آن

فصله را اندر عروق از خون جدا

کند و باسهال دفع کنند حاجت آید

و تدبیر اسهال گذشته است و
تدبیر ادرار و داروهای روانداز
بخش عملی در باب عسر بول یاد کرده
آید اما منفعت ادرار بول که بالذات
حاجت بود بزرگ است در جنبه‌ها
را و درد بشت و لرز و کسل و
استسقا و اشتزیا را که از
ترجیم بود را بکند و افراط کردن
اندر آن بیم بود که مثانه را بشکند
و تشنگی و علت دیابت سرور و
و کلازش تن تولد کند تدبیر
ادرار عرق باید داشت که عرق
فصله هضم سوم است و طریق
دفع او کدرها با یک است و نباید
که آنرا مسام گویند بعضی از آن فصله
بزرگ

نخا است که از همه تن تحلیل دفع
شود و آنرا توان دید و بعضی شوق
است که بر پوست بماند و اندر کرم
بال کنند و بعضی عرق است که هم
طریق مسام بیرون آید و اندر
تدبیر حفظ صحت و اندر علاج
بعضی بیماریها تدبیر عرق آوردن
باید کرد و بدین سبب است که هرگاه
که بیمار عرق کند راحت یابد و هوا
کرم چون هوای کرمابه و رفتن
و ریاضت اندر هوای تابستان
عرق از آن هر آنکه ریاضت
تن را کرم کند و فصله بکند و
هوای کرم آن فصله را بکند و
بیرون کشد و داروهای لطیف کنند

نیز تن را گرم کند و عرق را بکشد
 اندر تدبیر حفظ صحت عرق آورد
 بدو ضرر کند باید که حرکت دریا
 کفایت بود از هر آنکه این نشاید
 بود که دارو هائیکه در وقت
 بسیار آرد و تن را خشک کند و بو
 را هرست کند و رطوبات اصلی
 بکشد و تحلیل کند و ذوق و ذبول
 تولد کند تدبیر مخاط باید دانست
 که مخاط رطوبتی غلیظ را گویند که از
 سر راه بینی فرود آید و از آنکه از
 دماغ پاک شود و بیمارها دماغ
 که از خلط بد و غلیظ خیزد زایل
 کند چون صرع و سکنه و مانند
 آن از هر حفظ صحت رطوبات
 و دل

و کسانی که اندر دماغ ایشان
 رطوبات باشد تدبیر فرود آوردن
 آن باید کرد و تدبیر آن غرض است
 و عطسه و سرفه و خارش که شراب
 بر سنگها که مرجع آنند انداختن
 و مانند آن و بخار طبع با نونه و
 بودنه کوهی سودمند باشد و غرق
 سبب و بلبل و عرطنیثا بسایند
 گرم و سوسید عطسه آرد و مخاط
 بسیار فرود آرد و این تدبیر پس از
 استفراغ باید کرد بدو روی مهمل
 باید رویی که دماغ و تن را محترق
 پاک کرده باشند تا باقی بدن
 طریق دفع شود تدبیر لعاب
 باید دانست که لعاب آنی غلیظ است

292 که از کام و بن فانی زاید و آمد
 آن بوقت حاجت دماغ را و چشم
 و گوش و خلق و فم معده را سود دارد
 و از هر حفظ صحت کاه داده تندرست
 لعاب رفتن باید کرد خاصه اندک
 زمستان و خاصه مرطوب از هر
 اندک زمستان از طوبای بیشتر
 کرد آید و تندرست از بجا قرقر و
 میوین و مانند آن باشد که حتی
 بخایند و بخرعه کردن سیر
 دیری و ایامه ما ایا رج فبقرا
 و ایامه با سحر و خرد و غره
 اندک طایفه باید کرد یا اندک خانه کرم
 تندرست است فراغ بشیاف بیاید است
 که فعل شیاف اندک است فراغ ضعیف



293
147

است جز ماده را که بدو نزدیک
 نتواند آورد اگر چه ترکیب آن داروها
 قوی باشد و منفعت آن اندک در
 بشت و مکرگاه و سرین و حوالی
 آن باشد و از هر هر شیخه خرد
 ویزر کی شیان در خوا و باید
 و از هر هر مقصودی دارد
 باید ساخت که مقصود که بقی باشد
 مثلا از هر کی که او را تب عاید
 و محرو است از سفینه و شر
 و سقمونیا باید ساخت و از هر
 مرطوب و مدها بلیغ اسکین
 و جاوشیر و مقل و اشق و سوکا
 و تخم کفر و جذید ستر و قسط
 و زرباد و عنزروت و برک سلا

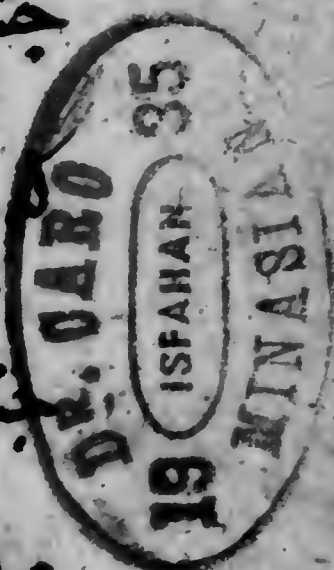
ن

و ماهی زهره باید ساخت و در
 حفته فعل حفته قوی تر از
 فعل شیاف است از هراک
 مفدا رشترا باشد و در و نه و
 کرم باشد و کسی را که مانع باشد
 که او را بدان سبب دار و سهل
 نتواند از جون ضعیف معده و
 تولد غشیان سبب دار و خوردن
 خاصه اگر معاتقل را دفع کند
 جنانک باید و مقصود از او از دار و
 سهل تمام حاصل شود جنین
 اشخاص را هیچ علاجی چون حفته
 نیست و لیس را که بر سر زخمی افتاده
 بود یا اندر دماغ آغاسی آفتیه باشد
 حفته سخت نافع باشد که ماده را

و احشای را می رنجاند و می کزاند
 تا هلاک کند و علامتها بداند بیمار
 دیگر اندر چشم و بین و گوش و پیشانی
 و اصداغ بدیداید جنانک چشم دور
 اندر شود و بین با ریل شود و سرد
 شود و باشد که سر بنی سیاه یا کبود
 شود و گوش مجنبن سرد و منشیخ
 گردد و ناخنان کبود گردد و پوست
 بیشانی کشیده شود جنانک که بوی
 تر کبیرد و بر چیزی بوشد و نهد
 تا خشک شود پوست مشانی که
 استخوان مجنبن شود این همه
 نشان سرد شدن خور است و سرد
 مردن حرارت غریبه و نارسید
 او اطراف و باخر سیاهی چشم سوک

شدن گیرد و سبب بدید
 آید و نیز از جمله علامات است
 که یار پشت باز افتد و دستها
 فرو گذارد و بشیب فرود آید
 اندر بستر و دندان هم سایید
 صرری کند و بعضی را باشد که
 لب زین جعد و دندانها که
 پوشیده بودی برهنه شود و
 چشمها کشاده ماند و بعضی باشند
 که بدست حرکتی کردن گیرند
 چنانکه کسی که پیش چشم می بیند
 و بعضی انگشت بر دیوار می مالند
 چنانکه کسی که از دیوار پرواز کند
 و بعضی انگشت بر جامه می مالند
 چنانکه کسی که از جامه برچیند

از روی



این علامتها بد باشد و نشان دهنده
 وقت مرگ و الله اعلم
 تمام شد حسب این مختصر از نقل
 الحرفه و تمام شد و بخش
 علی از کتاب خفی علای نام شد
 والحمد لله رب العالمین والصلوة
 علی نبیه محمد وآله اجمعین
 بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 بخش دوم از کتاب خفی علای
 این بخش از این کتاب مشتمل است بر
 هفت مقاله و اندر هر مقاله
 و هر باری نکته باشد که از آن
 باب مقصود آن نکته بود چنانکه
 در پیشتر کتب از این جوید نیابند و
 غرض اهل علم و تحصیل از مطالعت

298

این کتاب آن باشد که هر یکی شری
که لایق این کتاب بود یاد
کرده شد تا معلوم باشد

مقاله نخستین

اندر وصیتها که بر طیب و طاهر علاج
کوشیدن از یادداشت

مقاله دوم

اندر اشارت کردن به علاج
اندامها از سر تا پای

مقاله سیم

اندر علاج تب و اسهال
و خصبه و مانند آن

مقاله چهارم

اندر علاج آماسها و ریشها
و جراحتها

299

150

مقاله پنجم

اندر علاج شکستگی استخوانها
و از جای برور آمدن اندامها

مقاله ششم

اندر زینت و پاک داشتن
ظاهر تن

مقاله هفتم

اندر علاج زهرها

مقاله نخستین

اندر وصیتهایی که طیب و کوش

باز یادداشت

طیب را که بنزد یکبار ماید

بر آن اندک شروط امانت دخی

و سفتت بجای آورده باشد

و چشم و گوش و دست و زان

از همه ناپسند ها نگاه دارد
 باید که نوع بیماری و حقیقت
 بدان طریق که هر محشر اول ازین
 کتاب یاد کرده آمدست بر احوال
 آن روز و احوال روز گذشته
 برسد و معلوم کند تا قوت
 بیمار چه امروز همچون قوت دینه
 هست یا کمتر یا افزونتر است و
 دیگر روز را نیز احوال برسد
 اگر هر سه روز یکسان بود حکم کند
 که بیمار چه نهایت رسیده است
 و اگر هر روز به افزاید کمی
 برتر باشد و اگر هر روز به کاه
 در انحطاط است
 از رسیده است پسرها

در همه آن احوال کند جنال اند
 بخش نخستین ازین کتاب یاد کرده
 شده است و باید رسید تا بیمار
 در هیچ عضوی المی می یابد اگر
 باید معلوم کرد که معظم بیمار
 اندر آن عضو است و اندر آغاز
 تباده بدان عضو ریخته می شود
 آن عضو را قوت دهد و ضا
 یا بطولی موافق صفت
 ضار و نطول بگیرد و عذر
 و ساق و نار بوست و کلنا
 و کل سرخ و برک مو در از هر
 یکی برابر سزد و خرقة بدان آب
 نرمی کنند و بدان عضو ریخت
 کنند و ثقل آن ضار کنند و احوال

برسد اگر بیمار خواب می یابد بداند
 که دماغ سلامت است و امیدوار
 هست و اگر خواب نباشد حال
 خلاف بزداند و از شهوت طعام
 ببرد اگر شهوت بر جای بود
 بداند که اعضای غذا سلامت
 او میدواید زیادت کرد و اگر
 می و جای خواب لا یتو حال
 بیمار فرماید ساخت و شربت و
 دارو و خدمتکاران اختیار کند
 چنانکه آید و اندر هر حال که
 حکم فرماید و بیمار را انجام بدهد
 ارد تا خکی هوا و راحت آن
 بدل می رسد و او سرد نشود
 و حرارت اندرون تن او از کرد

و اگر

1523
 و اگر بیمار کودک باشد اهل تنعم
 بود یا قوت و ضعف باشد
 و چیزی کار نرود خواهد متنا
 آرزوهای کند از آن نوع یا ما
 آن چیزی اندک باید داد و
 بداند که حال قوت اندر بیمار
 همچون حال توسعه است اندر سفر
 همچنانکه مسافر توشه نگاه دارد
 تا سفر را تمام کند طیب بداند که
 هم عنایت نگاه داشتن قوت بیمار
 کند با بیمار بداند با از رسد
 و بدین سبب گاه باشد که طیب
 حاجت آید که بیمار را چیزی
 که داند که سبب بیمار بداند
 زیادت خواهد شد لیکن بداند

304

لینگاه داشتن قوت مشغول
باشد و این چنان بود که اندک
محرقة بیمار را غشی آمد طیب
آن حال بحرارت نگاه کند باز
بشراب تر کند و بدین قوت
باز آرد و همچنین اندر قوی تر
هرگاه که مدتی سخت بیدار
طیب دار و محدر دهد تا بیمار
از دردی خبر شود بدین سبب
عارضه قوی را زایل کند پس
بجلاج واجب باز آید و آنجا که قوت
قوی باشد و با استفراغ حاجت
آید هیچ توقف نباید کرد و آنجا
که قوت ضعیف بود و احتیاج
قوت باید کرد پس استفراغ کرد

305

153

و آنجا که با استفراغ تمام حاجت
آید یک بار بطبیعت کفاح
کرد و بفارغی استفراغ نباید کرد
اگر بیماری خطرناک باشد و این
تواند بود که قوت چندان دارد
ماده بخت شود زود استفراغ و
علاج قوی باید کرد و اگر خطر
نباشد علاج قوی تاخیر میکند
تا نفع بدید آید پس علاج
و اندر بیماریهای کهنه
در علاج فتنه باید افکند
نگاه داشته می آید و هم بیمار را
آسایش می یابد و طبیعت از قوت
علاج را قایل تر میشود و باز و اثر
کنه تر آید از بهر آنکه در دست

بسبب مداومت بر علاج طبیعت باید در
 خورده شود و منفعت بدید نیاید و
 روزی شش بار اگر چه از یک نوع بود یکی
 بدیگری بدل باید کرد تا طبیعت سلیج
 خورده نشود و هرگاه که طبیعت اندک علاج
 یک طریق می سپرد و هیچ اثر نمی بیند
 بضدان باز باید گشت و اگر حقیقت بدید
 بر صواب است اگر چه آن اثر در ظاهر شود
 طریق علاج صواب نباید گشت و اگر
 علاج خطائی افتد و اثر آن ظاهر
 نشود از آن طریق زودتر باید گشت بیش
 از آنکه اثر قوی زود ظاهر شود و اگر بیمار
 حقیقتی باید بر خلاء و قیاس بدان فریفته نشود
 شد و هیچ بر اگر بر خلاء و قیاس
 بدید باید نباید ترسید که عارض شود
 کرد

کرد و بیمار قوی ترکیب با استفراغ نیست
 باید کرد و بیمار را از نازک مراعات علاج
 باید کرد و استفراغ کمتر و در همه بیمار
 دگر خوشی بیمار باید جست و تدبیر قوت
 که هر چه ممکن کرد و غم دگر خوشی
 داشت و بعضی را بیشتر و بعضی را
 و جواهر و بعضی را بخورد و دست و پا
 دگر خوشی باید کرد و در کما کرم و سراز
 علاج قوی نباید کرد و آنجا که با استفراغ
 مزاج حاجت آمد یک چیز باشد که در
 شاید بعینت باید داشت چنانکه در صفح
 آب آبی سیاه و طبیعت تواند که علاج
 مدار و مشغول شود و تا تواند که بیکد
 بسط علاج کند و داروی آنجهت
 داروهای معمول که معمول و بیرون

و حکایت کند بکار نباید داشت و اقامت
 نشاید که ^{اندامها} شال در در علاج بیماری
 از ستایای طین حجه باست باب نخستین
 در بیماریهای و بیماریهای دماغ ^{سیرام}
 کرم و نوعی است یکی آنکه ماد آن صفت
 خالص بود دوم آنکه صفت را خون آمیخته
 و غلبه خون باشد اما آنچه ماد آن صفت
 خالص بود از البت یونانی و فرانسوی گویند
 سرسام خوانند و سام بلف متقدمان
 آنرا است یعنی سرسام و از آن زمان که اندک
 این علت آنرا می بود که در کرم دماغ یا در اعشا
 دماغ می بود و بدین آید که فرانسوی ^{نشد}
 سبب علت غلبه صفت بود که بدماغ ^{و مخا}
 علامتها اکبر و دند سر و چوایه و ^{یان} و ^{علاج}
 تشنگی و خنک دهان و تلخی و دشمنی ^{علاج}

بمیزد

سبید و اندک کافور سوده کلاب 155
 و سرکه بر جکانیده می بوبانند
 و خرقة کفاز بدان تر کرده بر پیشانی
 و صدع او می نهند و همچنین
 سرکه و کلاب و روغن کل هم
 آمیخته می بوبانند بر پیشانی
 و صدع او می نهند و بای هر یک کرم
 یا در طبع معشقه و با بونه می نهند
 و می شوبند و طبع را حقنه زمر
 یا از شیاف که از معشقه و شکر و
 سفوف نیا ساخته باشند فرو دارند
 صفت حقنه زمر معشقه ده
 هر مسک نیلوفر سه هر مسک
 غناب بیست عدد سفشان چهل
 عدد با بونه ده هر مسک سه را اند

یک مزاج سزداد و بھر رود
 و بالابند و هفت همسک^{عن}
 کلار و عن سفت و یک و بیه شکر
 سرخ اندر خاجه مثقال ازین
 مطبوخ کنند و حقنه کنند
 اگر از حقنه شیای مانعی باشد
 ما الرما و شیای دهنند
 اطبخ خرما دهند و شیر
 و هر شب دو همسک اسبغول
 اندر حلاب جام و آب انار ترش
 دهند و هوای خانه خوش باید
 و بتارکی و روشنی معتدل باید
 و دیوارها خانه ساد باید بی نقش
 و صورت و کاتب و زرد یکبار
 بر یکدست و نیلوفر و سفید

و

و میوها خوش بو و خنک باید
 شربت از جغت تسکین حرارت
 آب تخم خرفه و شراب غوره و شراب
 ربواج و شراب حاضر ترنج و شراب
 زرش و شراب نار و شراب لیمو
 شراب صندل و آب کدو و آب
 غوره آمیخته و اندکی شکر بخاده
 و از جغت نرم داشتن طبع شراب
 الو و شراب خرما هندی و شراب
 بفتشه و آب جرم و آب میوها و
 اگر حرارت با فراط باشد بر از آنکه
 استغراغ کرده بوند قرص کافور
 دهند و هر روز که تب کم اندک
 شود باید ازین را نشناختن که چند
 چنانکه از ریح بستن اندکی آگاه باشد

و یکزهار اندر آب کرم نهند و بمالد
سپیشانید و بستن آن بر از آغاز
کنند و کشاد زان سوی شنالند
و مزوره از جهت نرم داشتن طبع
از نلک و لوسیه و زردالو و خرما
هندی و از ماش مقشر و اسفناخ
دارند و از کشاد جوهره سدر ادم
مغز و مسکه و اندر ترشها
بر آن جگند و افکنند و شکر جاشنی
دهند و از جهت از کرم من طبع
از نار دانک و زک و آب سیب ترش
و آب غوره دارند همه بشیر ادم
مخدر بر آن کرده و اگر اندر
هر مزوره دود در مسک تخم
خشنخاش کوفته بر افکنند صواب

11/22/68

باشد و از هر تسکین صفرا و جو
طهسل از عذر مقش و زیره
با عناب هر چه بخته ^۲ سرسار
خونی این علت را لغت یونانی
فلجموینی گویند علامت او
سرخ زفان و کها متلی و تب
کرم و لازم بود و کرایه سرو
در سینه زفان و نبض سریع و
صلب باشد که روشنائی خواهد
وزفان بکشد علاج فرق
میان علاج این و علاج قرانطس
است که این علت را خست کند
ماجمامت و دیگر علاجه ابدان
نزدیک باشد و نیز بود که محققه
قوی تر یا سهلی حاجت آید

[illegible]

سرسام سرد این علت لا
 ایسوس کونید و ماده او تخاک
 باشد از نغم عفن باغ بر آید و
 سب آن تخمه و بسیار خوردن
 از طعامهای سرد و تر چون
 ماهی تان و گوشت کاه و مایه
 و بیاض حته و خام و میوه های
 و فقا و مسی متواتر ^{منت} علا
 او خواب بسیار و فراموشی کار
 بود و صداع و مریز و تب هسته
 و بصر متفاوت و بول غلیظ خام
 و سبید و بسیاری آب دهان
 علاج نخست حته مزایه
 اشیا قیزها دن بر چی کرد
 و برای ارج فیکر و شحم حظل ^ک مز
 کرده
 از نغم

اندر مطبوخ افسوز دادن و
 هر املا در کلتین نام مصطلی و
 آنیسوز دادن و مفاصل بر و
 قسط و مانند آن مالیدن و اگر
 تب آید کشتاب دادن که هر یک
 بودند که هر یک و زوغای خشک
 و تخم کرفس و بادیان و سحر و مانند
 آن جو شانیده بود و اگر تب کرم
 تر باشد بادیان تر و بر کرفس
 و قدری بخود اندر و بی مزند
 صفت حته تر بکیرند
 شحم حظل و اقیهون از هر یکی یک
 مشت بسفایج نم کوفه و ^{مشت} بودند
 که هر یک مشت این همه را چنانک
 رسم است بنزند و بالایند

و در در مسک بوی اندوده در مسند
 آنجا می خورند و ده در مسند
 و غزیت و ده در مسک بایند
 برافکنند و کار دارند و شبان
 از ترز تراشیده یا صابون یا از
 شحم حظل و بوم و نمک و بایند
 بنهند بجای سرشته و بر آن
 که استغراق کرده باشند بخار سرکه
 و بونده و حاشا در روپیخته به
 اومی رسانند و به داروها لطیف
 کننده غرغره می فرمایند و بلبل
 و چندیدستر بویاند تا عطسه آرد
 و در هیچ وقت نکند که در خوا
 عرق شود و فلا فل و سیرما
 و مانند این می دهند و اگر

کار مران کرد و در دوا نلسنک چند
 بیدستر بکین سرشته بدهند
 و ضادی از چند بیدستر و سحر
 و بونده کوهی و حاشا بر سرکه
 عنصل سرشته بر سر او نهند و
 بطولی زبانه و بونده و تمام و
 حاشا و مرزنگوش و شبت کار دارند
 و صوی سر مرد مرکه سوزند و با
 سرکه سرشند و بر سر ویشانی
 مالند سود دارد ما یخولیا ابر علی
 سودائی است و از هر آنکه کوهر
 دماغ نازل است و کوهر روح
 نفسانی که اندر دماغ است و شرب است
 و سودا خلطی تیره و تاریک است
 هرگاه که بخار سودا دماغ بر آید

مزاج دماغ ببرد و آن بخار با روح
 نفسانی با میزد روح را بیک شوره
 شود و از جهت آنکه مردم هیچ
 چیز چندان ترسان نبود که از
 تاریکی و زهیچ چیز چنان شاد
 نشود که از روشنایی بدان سبب
 در تاریکی نیاید و دوست دشمن
 را نتوان دید و نتوان شناخت و اندر
 روشنایی توان دید و شناخت
 جهت همیشه مردم از تاریکی سراسیمه
 و گریز بر ضرورت کسیرا که
 تاریکی باند روز دماغ او باشد
 ترسان تر باشد و از هر آنکه از تاریکی
 بیرونی توان در جهت و از تاریکی
 دماغ خویش توان گریخت خداوند

باز

افزوده دارد

و خداوند سراسیمه را سیر
 بیدار بخوان اقبال باشد
 و عیب از آن بیل شود و من دیدم
 که خداوند و بالیخولیا را رسته برآمد
 و بالیخولیا بدان بیل شد و اگر
 خداوند خلاق و در خه را بر سینه
 آما سر و سرخی دید و بخار از اقبال
 باشد و طبیعت ماده را بظاهر
 دفع می کند و همچنین اگر بظاهر
 خلق و زان آما سر بیدار نشان
 سلامت باشد و اگر خداوند
 که را اندر خایه آما سر بیدار
 سرفه را بیل شود از هر آنکه
 دم زدنی بالامهای تناسل
 مشارکت است و اگر خداوند الشطب

320

لا دواي بديايد تا التعليل
 شود از هر انکه ماده بدان انتقال
 کرده باشد و مجنبران که خواهند
 هر کرده را و در داند امها و نفع
 لا دواي بديايد ماده انتقال
 کرده بود و علت بدان رايل شود و
 اگر خداوند فوايق املاي اعطسه
 بديايد فوايق رايل شود
 بان ششم اندر شناختن حالهاي که
 در تن مردم بديايد و
 نشان هماري باشد که خواهد
 بودن هرگاه که اندر چشم و
 روي اختلاج بسيار ابرافند
 بيم لقوه بود و اگر اندر عضوي ديگر
 بود بيم بود که اندر آن عضو تشنج

321

161

افتد و هرگاه که چشم و روي
 سرخ مي شود و از چشم آب
 آيد و روشنائي فاب خواهد
 که بيند و از ديدن آن کي زان بود
 يا درد سر صعب بيم سر سام بود
 سرکشتن بيوسته و کابوس بسيار
 مقدمه صرع باشد اندوهگني
 و ناخوش در بي بوسته بي سيميه مقدمه
 مالمحو ليا باشد ديدن خيال شته
 بيش چشم اديدن و روي مقدمه
 باشد درد شقيقه صعب و صداع
 بوسته بيم کننده باشد بعلت
 انتشار يا باب کسل و لندی و اس
 و اختلاج اندامها که بوسته باشد
 مقدمه سکته باشد بسيار بيم زکام

و نرله یم کنند باشد بعلت سردی
 ذات الریه عرق آمدن بسیار از ده
 تن نشان امتلا باشد یا نشان قیق
 شد از خلط و یم کنند بود بیتها
 عفی امتلا ی مفط یم کنند بود ^{سکته}
 یا بدان که خوزان کلو بر آمدن کسیر یقه
 ثقل یا خوش بوی نشان تخر باشد
 بول یا خوش بوی یم کنند بود ^{بیتها}
 عفو فی سقوط شهوت و تکرر و الم ماند
 نشان امتلا و مقدمه بیمار ی باشد
 سقوط شهوت یا منس لشتن و تولد
 ادها اندر شکم مقدمه قویج باشد
 شهوت طعام بیروزان عادت
 نشان سوا المزاج سرد باشد اندر معده
 اماره یا بی ماده سقوط شهوت بی
 تولد

323
 162 تولد ادها اندر معده نشان گرمی
 فم معده باشد از روی ترشها نشان
 تولد صفر باشد اندر معده از روی
 میری چون خرد او مانند ان نشان
 ماده غلیظ باشد اندر معده سرخ چشم
 و تیرگی زرد روی و شکلی نفس و کفک
 آواز مقدمه جذام باشد بسیار
 دقل نشان حرا حی زرد باشد بسیار
 عدها مقدمه دیله عظیم باشد
 بسیار ی که حق بنید لازم مقدمه
 برص باشد خفقان پوسته مرد
 تن درست را یم کنند بود که مفاجا
 میرد کرایه خلیه و تمدد که اندر ^{حک}
 باشد و میل سوی بملوها و پشت
 دارد نشان علتی بود اندر جبهه ^{حک}

سبب بقیه نقل و اندکی او دلیل شده
و مقدمه یرقان باشد اما سرشت
دست و پای و چشم نشان ضعف
جگر و مقدمه استسقا باشد کزانی
و تدقیق که نشان آفت باشد لار
کرده اسهال که مقدمه اسهال
یم کنند بود مع امعاء تا ختن
با سوزش یم کنند بود با ناله
مثانه ریشید یا یخاشر مقدم
که سبب کرم خورد باشد مقدمه با سوز
با هضم اندر شناختن وقت
مرکز اندر میان کما و نجات
اندر بیلای حاد و صعب و کشنده
آن روز میبرند که اندر میان کما
سلیم خزان یک باشد و اندر تبها

محرقة طایف بلز مانند بر انهای
نوبت میبرند و نشان مرکز از باشد
که عقل شود و شود و تاسه صعب
خیزد تا ضعف و غنور باشد
آید بر در سر و تارک شدن
چشم تو لگند و دل هر خیزد
و پیاری بی قرار گردد و ممال
شود و اندر تبها بلنج با و نوبت
میبرند و نشان مرکز از باشد که
مدت سر را دراز کرد و کرم
نشوند و نبض ضعیف و متواتر
باشد و کسل و سبب بلاید در
میان ممال شوند و در جمله ک
اندر آن ساعت باشد از روز و اندر
وقت که اعلا صتب و پیاری صعب

تر باشد اگر ابتدای نوبت باشد یا
 اندر تواید بسیار یا اندر انتها و اگر
 علامات بر نه اندر جبهه اوقات
 بدیاید که یاد کرده آمد کمتر باید
 رسیدن و هر بیماری که اندر ابتدا
 تب یا اندر وقت تراید میرد
 بیشتر اندر رتبهها میرد که سبب آن
 اما می باشد اندر اندامها اندر
 و اندر بزوقت ماده حرکت
 در وی بلان موضع نهادن و
 زیادت کرد و آسیب از بدل
 باز دهد یا اندر بیماری که ماده
 آن سخت بود و بسیار باشد
 و طبیعت از حرکت آن هر سخت
 شود و حال طبیعت آن همچون

حال آتش اندک باشد که در زیر
 همین بسیار فرو میرد یا همچون
 حال کسی که او را کوفت سازند و
 اندر وقت انهای تب میرد
 هم بسبب آن طبیعت از ماده کمتر
 شود و نادرا در وقت انحطاط
 نوبت نیز میرد لیکن بدین وقت
 جز بسی قوی که اتفاق افتد
 نمیرند چون اسهال قوی یا خشم
 عظیم در جله بسی از اسباب
 نفسانی چون غی عظیم و شادی
 بزرگ و آنچه بدین فایدهای نوعی از
 اسباب دیگر چون طعامی اشتها
 بسیار و موافق و سختی عری
 لزج کند بر میرد و حقیقت

که این اخلاط مرور بود را ^{سستی}
 بود لیکن قوتها ضعیف شد
 باشند و حرارتی غریزی تحلیل
 پذیرفته و بنحیض ضعیف و آهسته
 بدان ماند که تب اند اخلاط
 و نباشد از حرارت اند اخلاط
 راستینی قوتها باز آید و حرارت
 غریزی برافروزد و بنحیض
 تر شود و بنظام گردد اما در
 بیماری آبله هر وقت اخلاط بسیار
 میزند و بیشتر با سهال میزند و
 سبب از سیاری ماده و تپانند
 که همه اخلاط بود که بعضی آبله
 ظاهر تر و بیرون آید و باقی
 باطن را زکودد و سهال تولد کند





END OF REEL
PLEASE REWIND

